

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الارض والسماء وظهر وجوده فوق ظهور الاشياء حتى اقر به اللازكيا والاعبياء والطين كنه ذات من
 معرفة العقلاء حتى يخرج من درك ادراك الصدوقين والانبيا ثم تصف بعضات الكمال حسنى الاسماء المنزه عما يقول
 ذليل الابرار والصلوة والسلام على امام الانبياء وقائد الغر المحجلين واصفياء محمد اوى الناس الى الجنات العسل
 مبلغ رسالاته الا على النوى حسنى الرحمن لم يخش احد غيره من الانس والجان دلى آله واصحابه بل المبر والابان
 وعلى الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان اما بعد ميگويز قتيير محمد بن ابي
 عثمان في نقشبند مجدى ينظر الله له ولاسلافه كاول از فرانس كه انسان به ان مكلف شده به تصحيح عقائد
 على ما جاء به المرسلون من سب العالمين واقفند وسدود خاتم النبیین محمد سيد المرسلين و چون بنا بر فسا و ابرار
 و نزع قلوب دروین محمدی فرقه های متعدد مدعی اسلام پیدا شدند مجسمه و تجربه و قدر به درو افش و حوالج
 و مریحیه لایحرم اهل حق برای مفسر شکو که شبهات شان و تاسیس من منین و احکام آن کتب و رسامی
 تصنیف نموده خزانهم اند خیر الجزاء اما چون از فرقه های ذائقه حکم اما از مذنبه سب جفا و اما مانع الناس
 بمکث فی الارض که لک یضرب الله الامثال کثر بظهور آمدند و با چیز شدند و کفی الله المؤمنين بالمقتال
 و کان الله قویا عزیزا و سواى فرقه اهل حق اهل سنت و جماعت باقی ماندند مکرر و بعض خصوصاً اثنا عشریه
 و زیدیه از آنها با حوالج در بعضی بلاد و درینوقت من بابر نه سب اثنا عشریه ظهوری پیدا کرده و بسبب اهل حق
 اکثر اهل زمان خصوص بسنی از اهل طایفه یانی پت که با و اصدا و شان اهل سنت و ابا ان بودند نگراه شدند
 فقیر خواست که کتابی عبارت فارسی انسان درو افش و پیوسته تابه های ادا ان فکیر و شاید که کسی بر او
 در ایستاده و جرد ثوابت فم الحروف با گردد و از انجا که ملاعنه برکت پیش اهل سنت اعتماد دارند لهذا برای

الزام خصم بآیات قرآنی استدلال کرده میشود یا بروایات کتب معتبره و فاضل مثل فی التفسیر
بن یعقوب الکنتی و تهذیب و استبصار التفسیر ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و فقه من لا یخضره الفقه محمد بن
بن بابویه القمی و استبصار ابن منظر الحلی و جامع عباسی و غیر آن و تفسیر منسوب بسو ابی محمد الحسن العسکری و آن
آن نار و انصاف و در آن مجال نکار نباشد و در اکثر مسائل عقائد مثل حدوث عالم و اثبات صانع و توحید سائر
تعالی و تنزیه و اوصاف نقصان مثل جسمیه مانند آن چون شاعشریه و در آن اهل حق نزاع ندارند و نیز اوله
عقلیه و نقلیه آن در کتب کلام بشرح و بسط مذکور است و بجمعه ظهور اوله آن مسائل در رنگ بدیهات تدریس
و تحقیق است لهذا در آن مسائل بنا بر اختصار چنان گفتگو کرده شده و بر ذات آن سائیل و خلائی که بعضی
از فرقه های روافض در آن نوشته اند افزوده شد مگر حاشا که مقدمه لطیفه بر خاطر بخینه آنرا نوشته شد و درین باب
عالم اهل و عارف اکمل فرید الدین و حمید العصر ابی نصر نصیر الدین محمد الشهر بخواجه نصر الشهابی الملکی المدنی
اصلا و الکاتبی و طائفتی بنی نوشته است و رعایت حسن و جمال و براعت کمال آن بزرگ کتب روافض را
از تفسیر و حدیث و عقاید و باینج بسیار ملاحظه فرموده و عمر عزیز خود در آن صرف نموده اکثر اوله در کتاب
جمله ابطال نهیب خصم و اثبات نهیب خود از کتب معتبره عند الرافض و درده استلین تفسیریم بحکم علی بن
من کجاس الکرام فضیلت و آیات کتب و افضل از آن کتاب اخذ نموده و للسنول من انما العصمة و السداد و چون
این کتاب مجدداً تعالی التبتنی اند و اگر از ادبیات و روافض استنباط شده باشد حکم کند که روافض اصلا حای
هم زدن نگذاشته لهذا نام این کتاب التبیان السلک الی التعلیای علی الذین فرقوا بینهم و کانوا اشیاعا آنها و
شده و این کتاب تقسیم کرده شد بر مقدمه و هفت مقاله و خاتمه مقدمه در بیان فرقه های روافض مقاله اولی
در ابطال نهیب و انصاف و اثبات نهیب اهل سنت و جماعه بر وجه اجمال مقاله دوم در بیان عقائد اهل سنت
و جماعه و ابطال مسائل خلافیه و رافض بر وجه تفصیل مقاله سیوم و در بحث امانه که آنرا روافض از اصول عقائد
دلیل شسته آنرا از فروع میدانند بمقاله چهارم در جواب مطاعن خلفاء و غیره صحابه کرام و مطاعن فرقه ناجیه
اهل سنت مقاله پنجم در فضیلت و در آن که جمیع صحابه بخوبی یکدیگر و بنا بر یکدیگر و در کف اللسان عما شجر فمناجیه
و در جواب لمن یزید مقاله ششم در ذکر خرافات روافض و ابطال آن و ذکر بعضی مسائل فروع آنها

مقامی هستند در کتب معنی مسائل فروع کمالی است و جامع بدان نمبر انداخته و در کتب صریحه اهل بیت و عوالت
الاعظمین و نفوس و شامل محسنه علیه السلام مقایسه در بیان آن ای دانش به آنکه فرقهای از انشای چهارانه
یکی علامه اقدم که این سیوم زیر به چهارم امامیه پسر علامه بیت و چند فرق شده اند یکی سبایه منسوب
بعد از الله بن سبایه فی عنه عالی که بر روی بود منافق و رزی سبایانک در آمده اول بنا و نفس نهاده
در ملت اسلام را بر برون خوب میگویند که علی خداست این بزرگشیا فی را بر صورت علی نوشته و علی را بر است
رعادانا دست و برق دارد و او در این مسئله صاحب منسل میرزا میگویند که خدا را به جلوی کرده است و متعلق
نمی شود و بنوم سر زنیه صاحب فری میگویند که خدا در پنج کس ملول کرده و بی و دو بار پنج بجز و قبل چهارم بنیعیه صاحب
بنیعی بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وی جوی الهی آید پنجم کایه صاحب کامل که خدا را
یکایه موصوف و در آن و پنج تا خدای اند و میگویند که روح خدا را او پسر و شیش و پنجم و در انبیا و اند
و میگویند که صاحب کافر شده بر که بیته علی و علی کافر شد و بر که حق خود ششم میرزا صاحب میرزا بن سعید
علی که خدا را بنسب به حوره مروی میگویند به سر او تاج رفیع منبایه قالی اند تا خدای روح را و میگویند که خدا
روح است و او را پس از شیش و پنجم و در انبیا و اند و علی و سه پسر حسن و حسین و ششم سیم و رحبه اند بن
سعاویه بن جلدند بن جعفر ذی النبیاس ملول کرده و او را بعد محمد بن عقیله امام پنجم میدانند و انکار بسیار
و احتمال می آید که اینها سبایان بجز آن میگویند که خدا در علی ملول کرده و پسر زینب بن علی پسر
عبد شمس بن ابی اشم بن محمد پسر در بیان پنجم سبایه صاحب ابی منصور و علی و آنها را عجلیه نیز گویند اقدم عالم
و ابی اقم قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را و مل می کنند و محمد باقر امام میگویند پسر ابی منصور
و هم امویه صاحب ابی گویند که علی شریک محمد در حوره یا زده نم نمون میگویند که خدا و تبار پیدا کرده
به محمد علیه السلام سر و در هر چه در دست بروی سبلی کرده و عیسی میگویند که علی تفویض نموده
و عیسی گویند هر دو و او را در هم خطاب به ابی الخطاب بن سبایه لا تنفع الا سوسی میگویند که علی فدای بزرگ
است و جعفر صادق فدای خود و او را هم پسران فدای او و ابی الخطاب بنی است و ابی الخطاب یا ان خود را
بشهادت خود بر خلفان خود امر کرده و نیز در هم از جمله خطاب به یک فرق و معمر است اصحاب معمر میگویند که جعفر صادق

الی منها عبد الله بن عباس بن عبد الله بن جعفر طایف است شمر نما به اصحاب نماز بن ابی مسیبه و
ثقیفی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه بازیدیه که خود را نسبت میکنند بنده بن
ابن حسین بازیدیه یکی فرزند اولی که عتار نشان و رسول و فرزند موافق طایفه است و باقی است نماز که
آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود و به طوع و رغبت خود بخواند
نامه داده و به صحابه ابرینگی یاد می کنند و دوم جبار و به اصحاب انبیاء و دایه و ابان زیاد میگویند که امام
بعد حسین علی رضی الله عنه است و علی است رضی الله عنه با نفس سلیمه صفات الهیه و تکفیر حاکم است
به ترک اقتدای علی و امام بعد علی حسن است پس حسین و پسران او است و در میان اولاد حسین
هر که خروج بسین کند و عالم و جماع بود امام است زیرا امام میگویند و به شورش می را امام میگویند و در امام
اختلاف دارند بعضی میگویند که منتظر عمر بن عبد الله بن حسین بن حسن است که دعوی اوست کرده بود
و در عهد منصور کشته شده و زیدیه میگویند که او زنده است کشته شده و بنی گویند که محمد بن قاسم بن حسین
که در ایام خلافت تیس کشته شده و آنها انکار قتل و میکنند سیوم جریح و آنها با سیلانیه نیز گویند اصحاب
سلیمان بن جریمانه را شوری در امام خلق میگویند و منتقد میشود و آنها نزدشان به مرد از خیار بین میگویند
که ابو بکر و عمر و عثمان اگر چه است خطا کرده که با وجود علی با آنها بیامی نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و میانشه
حاکم تبریه که آنها را تومیه نیز گویند اصحاب تبر قوی و به لغیره بن سعید الملقب با نیز میگویند که بنی ابی
و هر خطانیت هر که علی ترک کرد امامت را برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند و در وقت
یعت او و پنجم بنی ابی سیم بن یان مثل تبریه اند که آنها تکفیر عثمان میکنند و غیره از اصحاب ششم
اصحاب فضیل بن و کین مثل جبار و به میگویند که اگر تکفیر طلحه و زبیر و میانشه میکنند غیرشان از صحابه
نهم شبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد میگویند امامت شوری است و را و لا و فاطمه و هر که سوای او را و لا
خلیفه شود بروی خروج واجب است آنها را بادشاهی خروج کرده بودند و سلاح شان نبود و مکر شب
لنه آنها را شبیه کشته شده هشتم یعقوب به اصحاب یعقوب علی اند بر حجت و انکار امامت ابی بکر و عمر و بر آنها
میکنند نهم صحابه اصحاب بنی بن جابر میگویند که امامت سواد است و را و لا و فاطمه هر که خروج بیعت کند و عالم

باز میگردانند و بعضی نیز از پی ایشان میروند

و جماع باشد امام است امامیه که نصیب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی
از اولاد فاطمه بیست پنج فرزند از آنجا که یک فرقه اسماعیلیه پیرو فرقه شده پس مجموعی و هفت فرقه شدند
یکی اسماعیلیه میگویند که امام بعد علی مرتضی است معتزلی است پیتر حسن بنی المسمی بالرضا پسر پسرش عبداللّه
برادر و در امام خلافت منصور و و افقی خروج کردند و خلقی کثیر را آنها جمع گشته پیتر گشته شد و دوم
نفسیه میگویند که نفسی که گشته شده ظاهر خواهد شد میگویند حکیمه اصحاب شام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن پس حسن پس علی بن حسن پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول
عرض عمق و مساحت چهارم عالمیه اصحاب شام بن سالم جوینی در امامت مانند حکیمه اند و خدا بر صورت انسان
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که آنها را انمانیه نیز گویند اصحاب بن نعمان الکبیر نائب شیطان
الطابق ششم شیعیه اصحاب مشی بر امامت همچنان میگویند و خدا واجب صلوات عنای گویند هفتم زیدیه
اصحاب زیدیه بن عیین در امامت مثل حکیمه اند لیکن مجسم نیستند و صفات خود را احداث میگویند و یثیم یونس
اصحاب یونس بن عبدالرحمن القتی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان طالع عرش اند هفتم بدایه
که قائل اند به این میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی را میگذارد آن می کند و هفتم مفسر
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا بر محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی مرتضی است
سپرده و بعضی میگویند که به برادر سپرده و این فرقه از غلاة امامیه اند متفق اند بر شستن امام و کورین با و هم
باقریه میگویند که امام بعد علی بن حسن باقر است و او غرّه منتظر آخر دهر است و او از و هم حاضر میگویند
که امام بعد باقر پسرش زکریاست زنده است در کوه حاضر نیز و هم نادویه اصحاب بلعند بن نادر
نصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهار و هم غار به اصحاب میگویند که امام
بعد جعفر پسرش محمد است باز و هم اسماعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسماعیل است پیتر اسماعیلیه پیرو
فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسماعیل زنده و مهدی موعود است دوم باطنیه میگویند
که اسماعیل مرد امام بعد او اولاد او است میگویند که علل باطن کتاب واجب است نه بر ظاهر او سیوم فرطیه
اصحاب محمد بن قمرط و بعضی میگویند که قمرط و همی است و نهات و میگویند که امام بعد جعفر محمد

[illegible]

و از زنان شان است که میگوید حسن بن صباح جبری چون بمصر درآمد بعضی زنان را در بایست
بادی پسری صغیر از او لا و نزار بود یعنی نادی پس دیوار پوشش کرد و درین قصه طویل می آید و او را
تا پنج میگوید که نادی پسرنزار بود و نیز درهم مستغنیه میگوید که امام بعد متضرر پیش مستعلی بایستاد و القاسم احد
که متضرر بعد جبر نزار ثانیاً او را حلیفه ساخت و نصرتی بی مانع نصرت داشت و چون مستعلی را بعد موت پدر
مردم بغی کردند و نزار برادر خود را جمیع نیروی سپید و کبر سخت و قید شد بد که ناکه همه در قید مردند و نزار هیچ
اولاً و عقب نگذاشته و امام نزد مستغنیه بعد مستعلی بایستاد پیشش منصور را امر با حکام المذمت ثم ابی بیهوش
عبد الحمید الحافظ لدین التدرثم ابنة ابو منصور و محمد الطاهر با مر التدرثم ابنة ابو القاسم علی الفارسی نصر الله ثم ابنة
ابو عبد الله محمد العاصم بن احمد و چون نوبت بوی رسید یعنی امرای بادشاهان شام بروی غالب آمد و او را
جبر کرد و ناکه در حبس بود و از او لا و مبدی کسی نماند که دعوی بایستاد آیتیه فرقهای جمع کرد که میگویند
که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است از دوم از فرقهای امامیه فطیمیه است که از انطویه و حائیه نیز گویند و صاحب
عبد الله بن عی میگوید که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است او مرد و او لا و ناکه است لیکن
همه جوع خواندند که در قفسه هم سحافی میگوید که امام بعد جعفر صادق پس از آن است که شل بر بود و علم و تقوی
و صفیان بن عیینیه غیره نقات محمد بن اهل سنت از وی روایت حدیث کرده اند نیز درهم اصحاب بی یعد و میگویند
میگوید در گناه از انبیاء و اهل جائز است نوزدهم قطعیه سیم موسویه حبث یکم مظهر ریه حبث دوم جمیع این چهار فرق
که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگوید که موسی قطعاً مرده و موسویه موت و توقف از مظهر
میگوید بر غره است و نخواهد مرد ناکه تاکنون زمین شود و بوالهدی و رجیم میگوید که مرده است لیکن باز جوع خواند
یست و یوم احمدیه که امام بعد موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پیشش علی بن موسی جد است
ثم ابنة محمد التقی ثم ابنة علی النقی ثم ابنة الحسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و او لا و ناکه است و یوم
انثاء عشره میگوید که امام بعد حسن عسکری پیشش بن حسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
و از خوف دشمنان مخفی شده بعد از آنکه بر خواهر شد متعاله اولی و الباطل مذنب و افض و اثبات مذنب
اهل سنت و جماعت در برابر حال بر بیان اولی بابایت قرانی مثل نور تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات

وهو جبر واجاهد وفي سبيل الله باموالهم وانفسهم اعطوا حجة سنده واولئك
ممن يثابرون يستمرهم بهم برحمته ورضوان وحنان لهم فيها نعم مقيم خلد يرفها البدا
ان الله عندك اجر عظيم وقوله تعالى ان الرسول والذين آمنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم النجرات واولئك هم الفلاحون اعد الله لهم جنات تجري من تحتها
انوار من لؤلؤة وزيينة في ذلك ليلهم وكنه اليك الكفر والفوق والبصيا والليلهم الا انهم
وقوله تعالى والذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين آمنوا وهاجروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والرسول هم كلمة التوفى وكانوا الحق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك هم
اهل الصدق والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى من الذي
يصلى عليكم وملكه ليجركم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هجروا واهلها واولئك
من ديارهم واخذوا في سبيلهم وقالوا وقتلوا الكافرين عنهم سيئاتهم قاتلوا فيهم رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
ما ان لهم الجنة فياخذون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل
والقرآن مرا وفي بعد من الله فاستبشر ايديكم الذي يعتم به وذلك هو الفوز العظيم الحشون
العابدون الحامدون السائحون الكاعون الساجدون الامرون بالمعروف والنهي عن
المنكر والحاظون لحده وادائه وبشر المؤمنين وقوله تعالى الذين تقالون بانهم ظلموا
وان الله على ناصرهم لقد الذين اخرجوا من ديارهم فخرجوا الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشهد على كل عام حجاب بينهم ثم ارفعوا رعاياهم يستغفون فضلا من الله
وجنات نعيمهم في وجوههم من انوار البعد ذلك مثابهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كنز ع

اخرج شطره فاذره فاستغاث فاستغاث على سوقه بحبل لئلا يرفعهم الله
 وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم أجر عظيم او قوله تعالى وجهه في الله
 من جهاده هو اجبتكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم من كان
 المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقر الله
 وانزل الزكوة واعتصموا بالله هو مولكم كفتم المولى ونعم النصير وقوله تعالى انتم خير امت اخرج
 للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر والذين آمنوا بآياته وقاله تعالى لكن الرسول والذين
 آمنوا معه يجاهدوا باموالهم وانفسهم اينه آيات ودر يك آيات دلالت دارند بر آنكه صحابه
 و انصار بهترين امتها اند و تحقيق عنه از ترمذ بنانان نه منافق چنانچه روض ملعونان خيال ميكنند آنها
 بجان و مال خود در راه خدا جهاد كردند چنانچه ايمان اعمال صالحه محبوبه اي شان هست و كثر و عصيان
 نكرده است نزد آنها كلمه تقوى از لوازم وجود آنها حق تعالى ساخته و آنها حق ندي تقوى و اصل تقوى اند
 آنها صادقان اند در ايمان و اقوال گناهان شان را حق تعالى آمرزیده و جان مال شان را حق سبحانه
 عوض بشت خريد فرموده آنها بصفات حميده از توبه و عبادت و حرم و ناز و امر معروف نهی نكرده و نگاه داشته
 خدا و حق تعالى موصوفه است حق تعالى نهمه آنها را وعده بهشت كرده پس روض ملعون كه تهمت انداز
 با آنهاي كنند محال و باطل است الا بهل حق تعالى از عواقب امور لازم آيد باز حق تعالى مبين ما به
 قوله تعالى والذين اتبعهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات الآليه
 وقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقون بالايمان
 ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سنبل
 المؤمنين فوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا اين آيات و مانند اين دلالت دارند بر آنكه
 بر كه بشت صحابه كند به نيكوني و دعای مغفرة كند براي آنها و در دل كينه و عداوت از طرف آنها ندارد حق تعالى
 و از آنها را ضمني است آنها از خدا را ضمني اند و بهشت براي آنها مهيا و بر كه پروي كند سواي راه آنها و را به و در
 رساند و شك نيت كه اصل ستمه و جاهه راه صحابه ميرود و آنها را به نيكوني ياد و كني كند و دعای مغفرة

برای آنها میخوانند و در وقت نماز میگویند و مطهری بنا میگذارند و از ذکر نیز اینها غلط و غشیه بخورند
 و بدرون و دافتر از امیر المومنین علی و از جعفر صادق روایت کنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
 علیه و سلم کبریا می کردند و دیگر چهار کس چنانچه روایت کرده ایم پنج کس در کثافت نبی صلی الله علیه و سلم
 که صحابه بعد پیغمبر معلم می کردند و دیگر چهار کس در روایتی از صادق روایت کرده اند که شش کس بنا بر همین عقیده
 فاسد و مبطلین صحابه میگویند و رای سوا را نه تنها بر آورده اند پس این آیات اهل حق هستند و در وقت
 بر اهل حق و قول تعالی لیخلفهم الکفار بر وفیض و از در بیان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید و عدل الله
 للذين آمنوا منهم و عاوا الصلوات لیستخلفهم فلا یضیضوا الصلوات کما استخلفوا الذین
 سرقتا لهم و لیکن ان الذین هم الذین اتوا بصلواتهم و لیستخلفهم من بعد من خولفوا من بعد من بعد و
 لایستخلفون فی شئی من حق تعالی و عدل کرده است لمان سالکان از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی یکی را
 از آنها خلیفه سازد و قوه و در دین آنها که حق تعالی آن دین را بر آنها قبول کرده است و خوف آنها از کفار
 دور کرده است و در عبادت خدا کند و توحید بن بایه و دلیل است بر آنکه مذکور است و جماعه حق است و بیشتر
 نیست بعضی مقبول است که حق تعالی خلفا را ندین را از صحابه در زمین خلفه کرده و آنقدر قوه و شوکت
 که از آن بزرگواران است که در دنیا و آخرت بر او است و برای مسلمانان قسمت نمود
 صحابه خلفا را ندین الا ان از وقت ائمه غایب و حضرت بر کتاب و سنت مردی صحابه که اقامه عمل میکنند و اگر نه پس
 روایض حق باشد خلفه و عدل الهی لازم آید چه بر اعتقاد فاسدشان علی و شیاع او قوه بر اظهار حق بنمایند
 و عدل اهل باطل بر اهل باطل و اهل عیال خود خائف از خود و قرآن کریم که خلفا با تمام عمر خوف عدا
 در نماز و غیره میخوانند و آنکه در ایام خلافت خود امیر المومنین بر اظهار دین خود و خواندن قرآن خود و در وقت
 چنانچه مقتضی که از کار علماء و شیعیان است در کتاب تزیین الایمان و الاثمه بیان تصریح کرده و دیگر ائمه نبوت خلفا
 ترسیدند و در حق را پوشیده و باریان خود میگویند و در ظاهر بدرون حقیقت میگویند که در اعتقاد فاسد آنها
 اند است و اگر در حق عوی پیدا لیل کنند که آنها را برین عده موقوفه بدین طور کرده است گفته شود که کلام منکر

[illegible]

که در هر دو روایت لغزش نیست بلکه ما انا علی و اصحابی و انا حلیه بل یعنی مثل هر دو یکی است چه طبیعت
 هم در اصل صحابی باشد فاطمه و پس از آنش در قیام کثرت و در منقب و لا و غیره صلعم و حاشانه و زینت و حقیقه سایر
 از و از چه خبر صلعم و عباس بن علی و جعفر و عقیل و پس از آن عباس بن نهیم هم از طبیعت مذکور هم از اصحابان و اهل بیت
 سبیل ایشان اهل سنت و جماعت اند و روافض که منکر و لاعن طاعت صلعم و غیر آن از سوا فاطمه و تمام
 از و از چه خبر صلعم و آنچه در فضل اهل بیت بر علی و فاطمه قهر میکنند عرفا و لکن در شرعاً باطلست زیرا آنچه ظاهر
 میکند که علی فاطمه را دینی سوا ازین و مگر صحابه بود باطلست و خلاف آن اهل نوادر و آنچه میگوید که علی

یا آورده قال ابو السواد الا عظم

الشیطان کما ان الشاذ هنم النعم للذبی

و شیعه اجماع دارند بر آنکه آنچه در نسخ البلاغه است صحیح و متواتر است و نیز رضی در نسخ البلاغه و غیره از

امیر المؤمنین است کرده که امیر المؤمنین کتابی بعباد بن ابی سنیان نوشته که الان للباس حاشانه و حلیه

علیهما و غضب الله علی من خالفنا فتنک نفسک قل حل لک الامر و بمن شریح نسخ البلاغه اما میگوید

کرده و نیز در نسخ البلاغه و در نسخ آن آورده که امیر المؤمنین بعباد بن نوشته ما کنت الا رجلاً من المهاجرین و ان

کما اورد و او اصدت که اصدی و او سا کان الله لجهنم علی الفضل و موید است روایت ما انا

علیه و اصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اصحابی کالغنم باهم

اقتدیتم اقتدیتم رواه البیهقی و در علی بن عبد الله بن الحاکم باهم اقتدیتم قال المیهنی و متنه

متنه و در و او با ساینده متنوعه و فی بها الی صریحاً حسن و اخباری را اکثر علماء امامیه هم زود

کرده اند منقذ بن محمد بن بابویه فی کتاب طار و افضل است خلاف کرده که اخباریست صحیح است و کتابی علیه

تصنیف کرده در معنی قول صلی الله علیه و آله اصحابی کالغنم باهم اقتدیتم اقتدیتم و در و اول این حدیث

نویات بسیار گفته غرض که اخباریست اتفاق فریقین صحیح است نیز موید اخباریست است آنچه میبینی در دخل

از ابن عباس و در قطنی و فضائل صحابه و ابن عبد البر از جابر و عبد بن حمید و حسن خود و در و ابن

و عبدی در مجمع بین الصالحین ابن عباس را که از عمر بن الخطاب روایت کردند و حاکم تصحیح آن کرده و قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدک فاوحی الیّ ان یأخذ
ان اصحابک عندی کالنجوم بعضها القوی من بعض و فی رواية اخری من بعض و لکن فی روایتی اخذ
بشی ما هم علیه من اختلاف فم فم عندی علی حدی و نیز بهی در دخول زاین عباس روایت کرده اند
قال لاختلاف اصحابی رحمة ربی اخیذت سخی و عمر بن الحسن الحافظ اخری من کرده اند که اگر اختلاف
رحمة باشد بر آن اتفاق عذاب نشود و رحمة الله علیه در جواب این اعتراض گفته که این اعتراض
از سو فم مقرر نیست چرا که چون خلافت رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
اختلاف منظمه خطا بود لهذا اخذ نیست صلی الله علیه وسلم برای دفع توهم حال اختلاف بیان فرموده و حال اتفاق
جایز بگرمیان فرموده که لا یجمع اثنی علی الضلال و فقیر در جواب این اعتراض میگوید که معنی اختلاف اصحابی
رحمة نیست که در اختلاف اصحاب است را توسعه و رحمة است بهر که از اصحاب تقلید واقعه از ما پیدا شد چنانچه
اصحابی کالنجوم بران دلاله دارد پس هر گویا نیست از توسعه و رحمة و این توسعه در اجماع و اتفاق نیست بلکه
در التفرد و وجوب محکم است بر ائمتان که بر اتفاق سابقا بودند و الاستحقاق عذاب به و مبر و نوله اتولی
و تفصیله جمیع در سادات حسیل کردند و حال اینها حدیث است که اتباع صحابه باید که اگر همه بر قوی
التفاق دارند از ان انحراف نتوان کرد و اگر با هم اختلاف دارند یکی از ان القوال عمل باید نمود و چون بحریت
لا یجمع منی علی الضلال و بعد از علی با جمعه و بعدیت اصحابی کالنجوم امامیه عرفت کردند پس از ان اخری
الذین هم علی المأبیه و اصحابی یابره نیست و اهل سنت روایت ما انما علیه اهل بی و حدیث مثل علی بی مثل
سعیه نوح و حدیث انی انما کفیکم کتاب الله و عزتی را حقه خودی از ان و وجوب محبت اهل بیت و عرق صحابه
قال نود و اتباع آنها را میباید که در وضوح که دعوی محبت اهل بیت و عرق پیغمبر علیه السلام و اتباع
آنها می کنند محض غلط و باطل میگردند چرا که اهل بیت عبارت است از زنان و فرزندان و دیگر اقربا و همچنین عسقه
عبارت است از نسل مبرودی و قوی و عسقه او و در وضوح دعوی محبت هم ندارند مگر با کسی از آنها نمی بسین
که از شایسته در قریه و ام کلثوم بنات پیغمبر صلعم انکار دارند و اگر انوار و اولاد فاطمه عداوت دارند

و میگوید که بنده چنانچه از محمد باقر و ادلاء و اجدادشان انکار دارند و اثنا عشریه زید بن علی بن حسین
و پیشترش یحیی را در برابر اسم بن محمد و جعفر بن موسی را که علما و اعیان و صاحب نظران بودند بکار نمیبردند
مسکنند و جعفر بن موسی را جعفر که استقامت نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را نکند و
می کنند و حسن بن حسن شنی و پیشترش عبد بنده و پیشترش محمد مقبض کبیر و ابراهیم عبد الله و زکریا
بن محمد الباقر و محمد بن عبد الله بن حسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن حسین بن یحیی بن عمر از اصحاب زید بن
بن الحسین بن الحسن و شیخ عبد الله و حبیله و جماعه کثیر از علما و اولیاء و غیره فاسد است کافر میدانند
و محمد بن الثالث میگویند و جماعه از ائمه را در ادعای میگویند و در طویل اند آنها که آن طایفه طاعت
را کرده و بنده دانسته قایلند با آنکه بعد مدت طویل از دروغ پریشانی و انبساط حالشان با واداد طاهر
و با دیگر اهل بیت از ازواج و ادلاء و عصبانیه صلعم حال محبت آنها ظاهر است پس عوی محبت آنها با عترت
باطل است و هم چنین آنچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما از دین از ائمه طاعت کرده ایم دروغ
و باطل است و بطالبان بن ظاهر سازیم انشاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
ظاهر است از ادعای محبت و اتباع ایشان را با تمام طاعت است ما به خود و عترت اند که هیچ چیز
اهل سنت اخذ حکم کرده اند از اهل بیت امام ابو حنیفه اخذ کرده علم انهم خصا و ق و امام مالک هم از امام جعفر
اخذ کرده و هم از بریه و او را عمر و او از بن عباس و او از علی بن ابی طالب و انی از مالک اخذ کرده
که سلسله روایت او با اهل بیت میرد و محمد بن حسن از ابو حنیفه و اسمعیل بن جنبل از شافعی و غیره که اسناد اینها
با طاعت میرسد که از ابن الظاهر اعلی فی التبع و التبع و سینه ابو حنیفه از امام باقر و روایت کرد و او از
زید بن علی و باقر و صادق هر دو و حنیفه را اجازه اجتهاد دادند و روایت ابی ایسی که گفت شنیدم از
بن یوسف که گفت داخل شد ابو حنیفه بن خلیفه ابو جعفر منتهی رسیدند که همان از که علم انهم خصا و ق گفت
از اصحاب علی بن ابی طالب و از اصحاب بن عباس و منتهی گفت حکم گرفتی کار خود را و روایت که ابو
حنیفه در جرد انتم نشسته بود کردی از امام خود جوابی بل منفرمود که جعفر صادق آمد و بر سرش استاده چون ابو
خیر وارد شد که صادق استاده است خاست و گفت یا ابن رسول الله که از پیشتر خردا و میشد من نشسته

می یازم صادق گفت بنشین ای ابو حنیفه و مردم را جواب در خبرین کار بگویم امیران خود را و ابو الحسن
حسین بن علی بن ابی طالب را از ابی جحتر روایت کرده که بعضی صادق چون ابو حنیفه او را گفت گویا
که می یازم من بسوی تو زنده میشم یکی سینه جدم را بده که بشنم و باشی تو برای قرار بر من بود و بگوید
هر غم و غم تو را به بیا بده تا جان تو را در مانند و راه نمایی آنها را را می واضح چون چران شوند پس بشنم
تو از خدا بد و تو فریاد که راه رو در بر اینان بنوراه و دعوی آنکه ابو حنیفه با وجود و اخذ علم از ائمه از طبعیت
از آنها معنی گرفته کرده دعوی است بدیدم اگر ابو حنیفه مخالفه صادق میکرد صادق انجمن را و راجع نمیفرمود
و ابو یوسف و محمد بن حسن بر کثرت موی کاظم میفرمودند و صاحب فضول از امامیه گفته که فریاد از آن
ریشه کاظم را قید کرد اینها نزد او با نجا میفرمودند بر آن خاص آثار مریدان الله اهل بیت که در کتب شیعه
دارند شده است و دلالت دارند بر حقیقت نبوت و بطولان در رب روضه به من با ما روی
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویه فی جواب کتابه بعد کرا بی بکر و عمر لعمری ان مکاتیبها فی
الاسلام عظیم و ان المصالح بها کثیر و الا سلام شدیدی و چون الله خیرا بها با حسن و ملا او در
شارحها انج البلاغه الثاني لانه قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی کافة الخیاش
و قد مر من نعم البلاغه الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویه انه الشوری
الیواجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و معی اما ما کان الله رضیا فان خرج منهم
خارج ببطعن او بد غم روی الما خرج منها فان بی قاتلوه علی اتباع غیر سبیل المؤمنین
و لا یؤمنهم انونی و اصله من جهنم و ساءت مصیر کتبی نعم البلاغه الرابع ما ذکر عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویه ان للناس جماعة هم علیها و غضبت علیها الحديث و قد روی
انما من کتبت الی معاویه ما کتبت الی رجل من المهاجرین و ردت کما اورد و اصدت
کما اصدت و اما ما کان الله یجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نعم البلاغه و قد اورد الرضی
بعضه لالساد من روی عن علی بن الحسین الصحیفة الكاملة انه کان یقول فی دعائه لا یتابع لاول
بعد دعائه لا یحیی الله علیه و سلم خاصة اللهم صل علی التابعین امم بالاحسان

الذين يقولون ربنا اعلمنا ولا حرمنا الذين سبقونا بالايان خبر خزيك الذي قصصه
 سميتهم وخبرهم ومضوا في انارهم والاقبام بهواية منارهم سكان من مواردين بهم ينيو
 دينهم على شاكلتهم السابح ماري وحى صرا الفصول من اتمامية الامانة حتى ابي جعفر
 من على الباقر افعال لما عاينوا في ابي بكر وعمر وعثمان اما الشهدا انما استم من الذين قال
 الله فيهم والدين ما وافر بعدكم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايان
 اني انك انت من في النفس المسبوكة الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضى الله عنه رواه الاثنا
 عشر ان الله تعالى قال ما وحي ما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين افضل
 الا محمد على جميع المرسلين الا ما استمع من النفس المذكور ايضا ان آدم ماله من محمد وال الطيبين وخيار
 اصحابه المتحبين ان تغفر لي قال الله تعالى قد بلغت نوبة كمال في فضل سيد المرسلين
 والاطيبين واصحابه النسيين واخبرنا الله تعالى في فضل علي كذا في فضل سيد المرسلين
 محمد ما وقيمت على كل عدو دخل منه من طول الدخول الى اخره وكانوا الكفاة كذا في فضل علي
 والواجب جل من اهل البيت من اهل البيت واصحابه الخيرة كفاة الله عز وجل عن ذلك
 بان يثبت له التوبة والايان ثم يدخله الجنة وان ربه من فضل ال محمد واصحابه الخيرة ابو
 منهم سيدنا الله عز وجل بالوفاء على مثل خلائه لاهل البيت جميعا العائنة ماري واصحاب كتاب المواد والسياسة
 من الامامة ع الايام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى في
 عنهم ورضوانا عنه فيهم عني الله عز وجل ما سبق الحسن من العناية والتوفيق ورضوانا عنه بعلمهم بمتابعتهم
 رسول الله وبقولهم ما جاء به الكتابي عشر ماري على ابن جبريل من عظماء الشيعة الامامة
 الاثنا عشر من الصادق عني عني عن جبريل بن ابي طالب انه قال قد سمي بابكره والله والباقر
 وكانه ما رصده قيا من امر بصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد انزلهم الارجسيلي في كتابه
 كشف الغطاء في معرفة الائمة ابراهيم التقي يله الفرقان من الاخبار والاثنا عشر ماري عن علي بن الحسين
 في الصبغة الكاملة له دعاهم صلى عليهم وهدمهم بانهم احسنوا الصلوة وانهم فارقوا الانوار

والاولاد في طهار كاهنته وانهم منطويين في حجة الثالثة عشر ما روي عن امير المؤمنين انه
 مدح علي بن ابي طالب واولادها بان احب للفقراء اليهم لقاء ربهم فانهم كانوا لا يفتربوا لوجود الله في
 وكما انهم من اهلهم عليه الرابع عشر ما ذكره الرضا في نهج البلاغة قوله ما من المؤمن من لم يات ائمة اصحاب
 محمد صلى الله عليه وسلم فادى احدا منهم لقتل كاف ابيهم من شعثا غبرا قديا واسجد او قياما بارا وحن
 بين جباهم وخذلهم وتيقن على مثل الجحيم من ذكر معادهم كان بين اعيانهم ركب لا مزي من طول
 سجودهم اذا ذكر الله هلت اعيانهم حتى بل جنونهم ومادوا كما يمد الشجر من الريح الماصف خوفا من
 العقاب ورجاء للثواب الخامس عشر ما روي عن امير المؤمنين انه كتب كتابا الى اهل مصر ذكر فيه انه
 نهضت في الاحداث التي وقعت في العرب في خلافة ابي بكر من رجوعه عن الاسلام وطعنهم في
 دين محمد الخاتمة زهق الباطل واستقر الدين واتسعت المنارة ذكره الرضا في نهج البلاغة وغير
 السادس عشر ما مات ابو بكر فام على باب البيت وهو مصف فيه وقال كنت والله يعز باللمنين
 وكنت كالجبل لا يحركه العاصف لا يزيه كذا في نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وغيره
 عن علي بن عقیل بن ابي الحسن انه لما قبض ابو بكر الصديق ومجى عليه ارجت المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فجاء على بابها مترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فقلت يا ابا البيت الذي
 فيه ابو بكر فقال رجل الله ابا بكر كنت الف رسول الله صلى الله عليه وسلم وانبيه وذكر الحديث بطوله
 فضائل ابي بكر ومناقبه السابع عشر ما نقله علي بن عيسى رجلي وكشف الغطاء في معرفة الائمة من خبا
 التي نقلها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حليته لبيح
 يجوز قال نعم يجوز قد حلى ابو بكر الصديق في سيفه بالفضة قال الراوي اتقول هكذا فوثب الامام عن مكانه
 فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن نقل له الصديق فلا صدقة الله تعالى الدنيا والاخرة فيه
 الثامن عشر ما ذكره في روضة الروايات عن ابي جعفر محمد الباقر كذا في نهج البلاغة وروى عنه
 احب الى ان النبي بحقيقة من هذا السجى ونيز درج البلاغة وروايت كرده از امير المؤمنين كذا في نهج البلاغة
 كذا فلان جهاد كذا كذا قال كذا في نهج البلاغة وروايت كذا في نهج البلاغة وروايت كذا في نهج البلاغة

شایع شد و وضع کرد و نیز یاد بنابر سجد را در واقع نشود خلافت او فتنه و مراد ابو بکر است یا عمار بن عمر
 انما نردیه از امیر المؤمنین و از انکه طبیعت که در انفس مصیبت آن اعتراف میکنند و اهل انکه ابوبکر را در علم
 در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبت آنها مصیبت شدیدیست در اسلام و ابوبکر صدیق است و ششم مرتبه که او را در حدیثی
 خدا و اوصاف حق نمکند و امیر المؤمنین ششم خود و بجا او گفت که آنها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان و جزیه
 نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب آنها شایع شده و عاکیه برای آنها که حق تعالی آنها را جزا و خیر خود و بر تو
 ابی یکدیگر و هر یک است و مناقبشان بیان نمود و دهم خود خورده گفته که و اندکی نیست در مردم که دوست تر باشد نزد
 انکه مانند وی نفس در صیغه حسن شده و با خدا ملاقات کنم از خود بر جنازه ابوبکر بگرایست و گفت امر خود خلافت پیغمبر
 شد و مناقب و مبالغه بیان نمود و در حق جسمیه صحابه گفت که هر که انام گویند عداوت میان امام است و هر که
 از راه ایشان جدا شود بروی نفس است و او را جهنم است این انما در حدیث انفس را از اثری ابی امام و در
 اهل سنت و جماعت ثابت شده مگر انکه روغن این انما را حمل میکنند بر تنه و بجا پیش بوجه هست یکی انکه گفته
 باطلست چنانچه بیان کنیم انکه انما دویم انکه بر تنه پیغمبر علیه السلام انفس است که محبت باقر
 و جعفر صادق امور تنه نبوده چنانچه باینکه انما تعالی و انما انما محمد باقر هم نموده که سیدم انکه قرآن
 حالی و تعالی بر اهل انما این انما بر تنه نیستند چنانکه گفته است از انما را اهل و اخصای حق
 برای خود است و انکه نیست که بنا بر ضرورت تنه جایز باشد و بغیر در سیدم جایز باشد که کذب و در سیدم
 ادیان حرام است و تنه است لذت و آنچه ضرورت متعارف است بسند ضرورت پس صورتیکه شما مسلمانان
 کفار کو قمار باشد و کفار را اگر اکره کند بر آنچه او بگوید که کفر بر زبان پس اگر اکره قبل با قطع عضو و کفره
 قمار بود بر آنچه از ان می ترسانند از قبل با قطع در انصورت اگر کفره صبر کند و کفره کفر نگردد و کشته شود و با جوار
 و شهید شود و عمل هر غمزه که کرده باشد چنانچه حبیب رضی الله عنه در دست کفار که افتاده بود و کشته شده پیغمبر صلی الله
 علیه و آله را سید شهیدان فرمودند و اگر در خیالت کفر بر زبان را انداخته است بر نفس چنانچه عمار بن ابی اسلم
 در دست کفار مقتول شده و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند و اگر اکره قبل و انما انما نباشد بلکه با دست
 سهل ترسانیده یا انکه اکره کننده قادر بر تسلیم و امتناع آن نباشد در انصورت اگر اکره موجود نشود

و اجزا و کفر و انباشد و اذیت و اهل مشربیت و در صورتیکه کسی اگر او نکرده است کسی طلب کرده است
 و مسلمانی از خود و کفر زبان را ند چگونگی و او انشراح صدر است بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکن قلبه
 سلطان بالایان و انکن صوم شهر بالکفر صد افعیه هم غضب عن الله و راجح فی مثل او
 کسی روح خدای را شنیدن بخود و از کبر و بلبیت کرده باشد و آنها سکونت کنند یا یکا کونه تصدیق نماید بخیل کم سببی
 بر توبه نشود و در چنین باشد بک کسی بسته عای کسی چون امیر المؤمنین اینهمه روح و نوار خدای را شنیدن کند و بخود
 آنها چشمه گریان حاضر شود و قسم باینده تعالی خورد و آرزو کند که شل اعمال و در صحیفه من باشد و من بخدا
 ملاقات کنم و در تفسیر کلام اهل تعقیه است چه ضرورتی و داغی بر تفسیر بگیران در آنوقت من را مبروم بودند
 کی چنین الفاظ گفتند و چه ضرر با بنارسید ختم کوش درسم یا کرده اند ضرورت است و محمد باقر در جواب یکصد نفر
 شرک کردند از جابر بسته و کلام نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تعقیه است این تفسیر حالی دلالت دارند
 بر نفی تعقیه و دیگر در آثار مذکور و قرآن حالی و مقال بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تعقیه نبود کما لا یخفی علی
 من لدنی مشهور برهان بسیار است که این مطلب حل در هیچ گفته هر فرقه از عقاید و مذهب است که عقاید او از
 عقاید دیگر ملتهای باطن و جدا باشند و موافق نبود و اگر اندک آن فرقه بر حقیقت و بر فرقه که با اهل باطل بیشتر موافقت
 داشته باشند نیز باطل است و گمان برده که نه سبب ما می بین است چرا که سوا ای امامیه از عقاید و مذهب باطل
 کسی است که است قایل نشده و کسی بنکیر صحابه و طعن و لعن شان زبان نگشوده اینهمه مقدمات صحیح اند پس کن
 استدلالات من مطهر بر این مقدمات بر تفسیر هر امامیه باطل اینهمه صحیح که هر فرقه که در اکثر مسائل عقاید و دیگر
 فرقه های باطل بودن همیشه باشد حق نیست چه بدیهی که حق خدا باطل است و ما ذابعد الحق الا الضلال و اینهمه
 صحیح که از عقاید و دولت مسلمانان مسلم است کسی قایل نشده و طعن و لعن صحابه کسی زبان در رازی
 نکرده فی الواقع اینهمه حق و جمل مرکب انکار بدیهات که با پیغمبر دوستی کردن و با کسی که نام عمر رفاقت چنین
 کردند و جانی مال خود را شمار نمودند و دین پیغمبر را در حیات و بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و تنوا تر معنوی
 ثابت شده که پیغمبر با ایشان صحبه ای محبت و یگانگی بود و گو یک یک حدیث بدرجه ثواب تر رسیده باشد و قرآن
 مجید از هر دشمنان حاکم است تا مسلمانان دشمنی دشمنان و سوا که ای پیغمبر بر تفسیر و فغانی عمل داشت ترا

و در حق پیوسته حق تعالی او را رحمت علما لیس گفته و با تمام دین و کمال هست بر او مشا رت داده و گمان
 مردن که بخیر چهار کس محسوس از وی در این تائید است و حق و انکار بدیهیات از هیچ عاقلی نباید محسوس
 یازده خوار که انبار هم بخاتی و یک مثل ازین فرق که با اهل بیت پیغمبر اوست دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
 و با علی که او را نیز طفل مثل فرزندان برورش کرده و در جوفی او خرد خود در نکاح وی داده و او را و نیز
 از صلب او مانده و نام عمر در زیر پستان او درخیزانده و خود می میدارند و تکفیر میکنند و سب لعن تجوز بینما بکفر
 از هفتاد و دو ملت سوائی از اهل بیت است و بنام اینست فتوایانند نه اگر این امتیاز خود را مانده با کلمات
 باطله ای مزایه نمایند امتیاز در خروج هم موجود است و نیز آنها که با کفار صحابه اتفاق بر مسالاه است دارند
 انما هم چند فرق اند که یکی تکفیر دیگری می کنند استحقاقه و سبب تکفیر آنها عشره میکنند و با کس سبب دیگری
 از فریقین امام میدارند دیگری تکفیر میکنند پس حق تعالی تفرجی بر دیگری ترجیح است بلامرجه تحقیق
 مقام نیست که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسالاه است زیرا اهل سنت از سبب اهل فرج است چنانکه امام
 بر عباد واجب است چنانچه بعد از واجب است و امامیه اکثر اصول عقاید با تعقل و خواج و مرجع موافقت دارند
 چنانچه در محبت اهل بیت مذکور شد و انتشار اند تعالی در اصل سنت و با قاعده مریدون بعید دارند و کن این
 سخن است که فعل و ادوار که سبب زوات صفات باریتالی و محال قیامت کافی نیست و الا احتیاج
 به بیعت پیغمبران نمی شود و بار او صفات اختلافات نمیشد چنانچه در شریعت انبیا اختلاف نیست پس چون
 پیغمبران آمده اند و احکام الهی آورده و بعضی پیغمبران را عقلانی تقدیم مادت نکرد و اهل سنت و جماعت عقل را
 بر کنار داشته و باین شرح ناطق شده بود تمام آن ابا ان آورده و در دین معین و تکفیر بعضی گفتند پس اگر
 موافق عقل است نور عقلی بود و اگر موافق عقل نیست عقل بر تصور عقل خود کرده و کل من عند الله گفته تسلیم
 نموده و کیفیت و چگونگی آن منوط به علم الهی داشته اند این راه است که اهل سنت را در تمام مسائل فقها
 جاریست و این راه است که حق تعالی برین مرجع میکنند و میفرماید عینه ایات حکمات من ام الکتاب
 و ان من مشاهات فاما الذین فی قلوبهم رنج خفی تبعون ما نسا به منه ابتغاء الفتنه و انقاء
 تاوله و ما یعلم تا و لا اله الا الله و الی سخن فی الامم بقولن امنا به کل من عند ربنا و این راه است

و در حق پیوسته حق تعالی او را رحمت علما لیس گفته و با تمام دین و کمال هست بر او مشا رت داده و گمان

که اصل ستم و جاحه بدان امتیاز دارند و دیگر ملت های زاینده که ابدی هر یک به پیروی عقل یا قصور و کتاس
و ستم پادشاهان و خشنودن کتاس بنده اگر موافق حقول شان آمد بر آن راه و الا انکار کردند و متخیر
ماندند و راه کم کردند قال الله تعالی کما اضلکم مشوقیه و اذا ظلم علیکم قاموا از حال
شان باز میگردید بعضی گفتند که موجودیکه جسم نامشده و مکان و جزو جهت نمیشد باشد مقول مانعی شود آنها خدا را
جسم گفتند و جسم نشد بعضی را نفس ستم این راه رفتند و بعضی گفتند که مقتدا کلیف کرده است عباد
را با تیان عبادات و اخذنا به معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد
ظلم بر عباد لازم آید عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و محسوسین مانده شدند
و بعضی را دشمن باین راه هم رفتند و بعضی گفتند که ممکن است صلا حینه خالقیت ندارد و انقدر فهمیدند باز ناظر کردند
و گفتند پس بنابر بر صفا عباد ظلم است زیرا همیشه خاک سیاه را عباد که عقل قبول نمیکند آنها
همیشه ندیدند و بعضی را نفس باین راه هم میرفتند میگویند شیعه علی برگزیده ای که کذا و را عذاب نخواهد شد و این را بجز
و القدر که از شرع ثابت شده کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند
بنا بر این حکما و بعضی را بلکه اکثر بلیتهای نا طبله را بودن قرآن غیر مخلوق و صفی از صفات معقول نشد
که حرف صوتی چگونه بدایت یافتیم باشد و بعضی منکر عذاب شدند میگویند که مرده جواد است
عقل قبول نمیکند که معذب باشد با اکثر آنها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثرنا صیل معاد را معقول
نمیدانند و در بدنه حق تعالی را معقول میدانند از جهت این معتاد و دولت با طبله بهم رسیدند پس بنا
این نموده اند با طبله هر یک اصلست که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و بر پیروی عقل ناقص
خود کرده پراود دیگر رفعت و بر سر راه شیطان بود و با او وصل بهم نموده و اصل ستم و جاحه عقل را میگویند که
خود را قرار دادند که حق تعالی میفرماید و صالوتیتم من العلم الا قلیل و میفرماید و الله یعلم و انتم
لا تعلمون و دست بست بنی معصوم که او را حق تعالی برای راه نمونی که او را فرستاده بود و او را
و عنان اختیار خود نوی سپردند هر سو که بردمان راه رفتند و بی تشویش بنزل مقف و در خسته است
بیت چه هم و پوار است را که باشد چون توشتیبا ان چه پاک از موج بحر انرا که باشد نوح شقیان

ای برادر من مستحق بکافرتی و شایسته شالی میباشی و از خشم منم که نمیکنی و چون اینهم
 حق تعالی میفرماید **الحسن علی العرق ماستی وید الله فی ابدیهم** اما آن بدانی که از کمال
 آن نمیکنی و میگویند الاستواء معلوم و الکلیف مجهول و الايمان به واجب و الحقین عن کیف
 لا یجوز تخمین با وجود تنزیه حق تعالی از جبر است بداند قائلند و میگویند که کیف این مسئله معلوم
 نیست منقول است بعالم الهی **سرطان سلیح** آنکه بفرستد بر صحنه مذبح افشاندن نموده ثابت میشود
 و نه عاجزانه الهی صلی الله علیه و سلم بلکه از تمامی متراترات و فوق بر میخیزد و انکار متراترات
 و مسئله بر سر اینست که پانزده مرتبه **الله علیه و سلم** دیده ایم و نه ابو بکر را نه علی را نه عیسی را نه محمد را نه
 را نه قرآن بجهنم را نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و بجهنم را نازل یافتیم که این قرآن بر محمد نازل
 شده بود و فضیلتی سربا طبعه معارضه آن کردند و میگویند که آن کثرت اشخاص و طول زمان و تشکیک
 از جانب محمد قبول فالتواضع من مستلزمه ارماع شده آن عاجزانه و آن محمد نامی مردی بود از طریقه
 انبی و دعوی نموده که در این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آنوقت کسی بر حق محمد
 نبود و هیچ چشم نه اشت از احادیثی را در این سخن محمد بر وضع و تشریح حاصل کرد که با این آیه
 الذین کفرتم بعد از ان ابد بر عداوت منم برده استند چون معجزات برست محمد ظاهر شده بود که از
 در قلوب من تاثیر گرفته است و مردم بر قبول دین محمد آواره شدند و اول کسی که ایمان آورد ابو بکر بود
 یا علی پس دیگر جمعی مسلمانان فقیل عمر و عثمان هم از ان جاذبه بودند پس از بر و زافان با طریقت
 الهی آتیه میگرفت و ظلمت کفر فروغ میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد در هم زدند و چون او قصور
 نکردند و مسلمانان که مانع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان مال تقصیر نمودند تا آنکه
 در سر طریقت بر جانب بلا و وفری متباعد مردم هر سو که میخواستی دیگر الفت شدت محبت و پیروی
 در با فیه و از هر جانب داخلون فی دین الله افواحا امگا خطاب الیوم الکلمت لکم دینکم
 مستقیمند و از هر در حکم اخذ غایت صلب و در کافای غیب اندازد رفیق لا علی بر و پشت
 بعد وفات او در میان آن از چنانکه در حیات او در ترویج دین او میگوشتند بعد وفات او

همچنان بسیار دانه ابو بلربای حنیف و غیره و بایع عرب که مرده شده بودند جهاد کرده و نماز افروز بلاد کفر را بنواست
منور کرد که کسی را بر تهر دایم خبر متواتر اگر موجب علم هست پس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم
و قرآن هم حق محمد صلی الله علیه وسلم بر کردن مسلم که آنهمه بر بنها کشیده و بسیار نموده مامورم را از
خطبه کفر بر آورده بنواستلام شرف کرده و راه جنت نمود و همچنین سخن ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که درین بزرگشما و بسیار شریک رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بودند بر کردن ثابت
و متحقق شد لیکن برابر بلکه تفاوت و رجالت که خضعا لی گفته که لا یتوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضیل الله المجاهدین
باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا و عد الله الحنفی و قال الله تعالی لا یتوی منکم
من انفق موقبل القتم و قال و لایک اعطی درجه من الذین انفقوا من بعد و قالوا
و کلا و عد الله الحنفی و نه بایعین باطل شد و نه سبیل است ثابت شد و اگر این خبر متواتر بیغ
منفید علم نیست و اینهمه مردم که بازان و مرد و مرد و عید از عجم از قبایل شتی را مکنه متباعد و امر بر خمانه کوه بنهار
ابا خود را گذاشته دین محمد اختیار کرده بودند و آنهمه از جان و مال بر بنها کشیده دین محمد را محکم نموده بودند
و آنهمه صحبت های پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر را و هیچ فایده نکرد و آنهمه بخاطر داشت ابوبکر و عمر و
عثمان و ابی بکر و زاده و قرآن منزل لانه آنهمه قرآن عثمان را نسبت به محمد و خدا کرده بنواست و ایت کردند
و دینی دیگر سوا دین محمد از خود تراشیده بارسانیدند پس آنجا ثابت شود که محمد نانی و در دنیا
موجود شده و معجزات ظاهر کرده و در انصوت که اعما دیرین خبر متواتر مانند بوجود محمد و معجزات او علم از
لجا حاصل شود بلکه از همه متواترات ثبوت بر یخیزد و جایز است که بصره و اجداد و مصر و جهان وجود
نباشد مردم بدو متحقق شده خبر بوجود آن بلاد بارسانیده باشند و این خود خطبه است و دعوی اگر کردن
با آنکه ازین خبر متواتر علم بوجود نبوة محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و علم با جسان و اسلام با بی بک
نیشود این دعوی بیدلیل است کما لا یخفی برانسان آنکه بزرگ با فاضل هیچ دلیل از اوله
ثابت نمیشود پس نزد سبب باطل است چرا که بر قرآن اعتماد ندارند میگویند که قرآن را صحابه تحریر

کرده اند و این متواتر است از عثمان متواتر است از پیغمبر صلعم و احادیث پیغمبر صلعم که بروایت صحابه موردی
شده البته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرده شده اند مگر چهار کس و اجماع صحابه بطریق اولی
رزشان حجت نیست پس نیز حسب که آورده اند به پیغمبر نسبت می کنند از کجا مگر آنکه آنها دعوی می کنند که
کما دین خود را از ائمه اخذ کرده ایم این عوی شان باطلست بوجه یکی آنکه اول ثبات امامت باید
کرد پستتر این دعوی باید نمود و امامت فرع نبوة است و چون نبوت بجز متواتر صحابه ثابت نشد چنانچه
ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود و قول جماعی آن کسی که صحابه تا بعین باشند چون معجزه و
علم نباشد و عمل کرده میشود بر اتفاق شان بر کذب و دعوی عصمت که مصحح قول و باشد ثبوت آن
محالست و دونه شرط اعتقاد و غیر عصمت فرع امامت است پس امامت ثابت نشد عصمت ثابت نشد
دویم آنکه اگر امامست می بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیشتر محمد بن حنفیه را از ان سلطان
و چیز دیگر از اصول دین و دنیا را اسلام است محل و محمد را از ان خالی نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن ابی
نزع نشدی چنانکه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی بن ابی طالب نزاع کرد و بجز اسود را حکم کرد
الی اخر ما افتروا و هم چنین علی ابن حسین پیشتر ازیه را مطلق ساختی و زیاده از امامت محمد باقر انکار نکرد
و حالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرد که هشام حوال گفت که مرا از بن علی گفت که تو با ما با
تا بجا که من احوال گفت فی زیه گفت جان خود را از من عزیز میداری تا حوال گفت یکج
را در زمین بخت است یعنی امام بر حق نیستی محمد باقر پس بودن من با تو و نبودن یکسانست زیه گفت که
ما من آنقدر محبت است که آنقدر سرد کرده و در دین من میداوی که اگر او داشتی که مرا در آتش و در خزانداختی
اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلق ساختی سیوم آنکه در امامت نزد ما مایه فیض جعلی شرط است و این
که اگر امامست از اصول دین باشد شایع آنرا که جعل کنند پس اگر در امامت نفس اطریق احاد کافی که
روایت باشد که روایت احاد موجب علم نیست بشار حایه بران نمیتوان شد پس واجبست که نفس متواتر
باید و لکن امامیه دعوی تو از میکنند و دعوی تو را باطلست چرا که اگر متواتر بودی از یقین
آنکه واقع است تا آنکه صاحب یک امام که مرکب دعوی اخذ علم از زمان امام میکند با هم اختلاف دارند چنانچه

اولی آنکه اگر امامست می بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیشتر محمد بن حنفیه را از ان سلطان و چیز دیگر از اصول دین و دنیا را اسلام است محل و محمد را از ان خالی نگذاشتی و محمد بن علی را با علی ابن ابی نزع نشدی چنانکه امامیه علم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی بن ابی طالب نزاع کرد و بجز اسود را حکم کرد الی اخر ما افتروا و هم چنین علی ابن حسین پیشتر ازیه را مطلق ساختی و زیاده از امامت محمد باقر انکار نکرد و حالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرد که هشام حوال گفت که مرا از بن علی گفت که تو با ما با تا بجا که من احوال گفت فی زیه گفت جان خود را از من عزیز میداوی که اگر او داشتی که مرا در آتش و در خزانداختی اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلق ساختی سیوم آنکه در امامت نزد ما مایه فیض جعلی شرط است و این که اگر امامست از اصول دین باشد شایع آنرا که جعل کنند پس اگر در امامت نفس اطریق احاد کافی که روایت باشد که روایت احاد موجب علم نیست بشار حایه بران نمیتوان شد پس واجبست که نفس متواتر باید و لکن امامیه دعوی تو از میکنند و دعوی تو را باطلست چرا که اگر متواتر بودی از یقین آنکه واقع است تا آنکه صاحب یک امام که مرکب دعوی اخذ علم از زمان امام میکند با هم اختلاف دارند چنانچه

از اصحاب جعفر صادق علیه السلام و غیره میگویند که امام عبد جعفر و پدرش عبد الله است و علی بن ابی حمزه
سلام و علی بن ربیع و غیره میگویند که امام عبد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام
عبد موسی پدرش علی است همچنین در اصحاب موسی اختلاف است احمد بن ابی بشیر سراج ابی جعفر و حسین بن علی
و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عسی ابو عمر و عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد علی میگویند که امامت بر موسی
ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام عبد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب امام واقع
شده و این اختلاف دلیل کذب است و واجب اضطراب و درستی است و احادیث احادیثی که جای متواتر
کمالی نمی آید چهارم آنکه دعوی امامت از امامت متعاضد شده مثلاً محمد باقر و زید و پدر و پسران علی ابن حسین و هر دو
عالم و متقی و تصنیف و صحاف کما قال امامیه و ذکر یک عوی امامت نقل میکنند زید و پدر و پسران علی ابن حسین و باقر
و محمد پس یکی را تصدیق کردن و دوم را تکذیب نمودن ترجیح است بلام حرج و تعارض و تساوق و نیز بعضی از
اصحاب امامت چنانچه حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضا و جواد منکر امامت آن هر دو بودند و تکذیب میکنند
کسی که هر دو را امام واجب الطاعة دانند و اسامه بن مهران حضرمی از اصحاب صادق و کاظم و عثمان
بن عسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضا و پس از اینهمه کاذب تعارض در اقوال امام در اقوال
اصحاب امامت چگونه ثابت شود و حجت آنکه امامیه میگویند که امام از خوف عدالت هر چه خود ظاهر نمیکردند
و در ظاهر مثل اهل بطن بقیه سخن میگفتند و قول حق پوشیده بپاران خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی گفتند
و میگفتند لکچیطان اذان بینی و برادر هم گوش در و راه انگیزی عن الصادق پس قول
اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد و محتمل که آنچه پوشیده بپاران می گفتند همان بطل باشد و مقصود و تسلال
آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چنانچه تسلال شمره قلیل بهتر است از تسلال جم غفیر یعنی
که تعارض در قول و فوץ از هر دو قول می برد و البته اگر شایع بعد ادای شهادت از شهادت مجموع
کنند و گویند که شهادت بر روع داده بودم هر دو قول و قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب بر هر دو قول
یکسانست و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد و قضای حکم نکند و بعد از حکم از رجوع شایسته قضای حکم
انکند حکم ضامن بر ذمه شایع لازم گرداند ششم آنکه امامیه از امامت سفیهان و احمقین می کنند

که بگویند کتاب مد و احادیث تواتر است بلکه معنی از آن کفریات است و بطلان آن ظاهراً است
 پس و فوق از دیگر روایات ما سینه ز رفته بامتی از حدیثین آن فرق ضالان از امیر المؤمنین روایت می کند
 انه قال فی خطبته ان اخذ العهد علی الارواح فی الاکاذ انما النادی است بکفر انا
 منشی الاکانام این کفر است بکذا شد او مع کفر است که دعوی الوهیت است و تواتر از نبی صادق کلام
 روایت کرده که مشرود دعوی الوهیت و از همین دلیل است از منکران آن فرق رب یعنی علی تفسیر میکنند
 در قول تعالی یا ایها الناس اطعنوا لی یا ایها الذین آمنوا اطعنوا لی و در قول تعالی یا ایها الذین آمنوا اطعنوا لی و انهم
 الیه راجعون و تواتر از روایت می کنند از الله بعد شمس و النبیین علی و لا یعلم
 و در تفسیر قوله تعالی ان لا شریک لعلی بن ابی طالب میگویند ان لا شریک لعلی بن ابی طالب و لا فیه شیء علی
 غیر لعلی بن ابی طالب تواتر از امیر المؤمنین روایت می کنند انا المنتقم علی غیر این نیز کفر است که مقتضی
 تفصیل نیست بر این باب که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز از آن باب بود در علل الشرائع از صادق روایت
 کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یبذل لکنا را این مخالف مقصود قطعی از
 کتاب سننه متواتر است که هر که محب علی نیست کافر و غلامی النار است نزد حق و چون
 محب علی هیچ گاه داخل رشتن و پسنداید تحریم معاصی باقی نمی ماند چنین روایات مبطل شرائع است
 سنن آنکه سلسله روایت حدیث امامیه از محمد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معترف اند که از خود
 اعداد تفسیری نموده و نه هر چه ظاهر نیست که در کتب حدیث پوشیده بسیار آن خود میگویند و در عوام خلاف
 آن میکنند و بدیه است که در آن تفسیر و اختلا و نقد و منظور باشد که در خلوة هم باید تفسیر گفته شود
 بعد تواتر آن رسید چرا که احتیاجی خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیع و مشرقة پس تواتر تفسیر
 منافات است ای برادر اهل سننه که از رجال بعضی روایت می کنند در روایات شان علی رؤس
 الامم و اولادهم است باینکه کثرت شان بجز چند حدیث از روایات اهل سننه درجه تواتر تفسیر
 غیر تواتر است متواتر یعنی است که قدر مشترک از چند حدیث متواتر میگویند و خزینه متواتر است
 اهل سننه کتاب است که بجای عقاید اهل سننه بر آنست روایات امامیه که سلسله اسناد شان

همسر بر آن است و دعوی میکنند که ائمه بسبب کوشی بیاران خود خنجر می‌گفتند و قرآن تروشایی محرف
 شد و برای عوام نیست پس روایات ما می‌بیند چگونه احتمال تو اثر دارد پس ادعای تو اثر از امامیه نیست
 مگر مثل ادعای یهود تو اثر دارد تا بیدین موسی و قتل عیسی با آنکه خود یهود منزه اند که بخت نصر تمام
 یهود را کشته بود و بجز ده دوازده کس نگذاشته و چون واضح شد که سلسله اسناد امامیه از امکان
 تو اثر ندارد پس اساس عقاید یفرقه خناله از پنج برکنده شد که اخبار اعداد موجب علم و نفی قطع نیست
 هشتم آنکه سلسله اسناد امامیه قابل وثوق و اعتماد نیست چرا که عقیده رد فضل آنست که محب علم
 هر گناهی که کند از ان مسؤل نخواهد شد که بر خود را بکشد و با مادر خود را نکند و برای اثبات این قول آثار
 ائمه را روایت میکنند چنانچه مذکور خواهد شد البته ثبات و قوله تعالی فی ممدن لاسیما
 عن ذنبه انزل و لا جان برین قول خود عمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید وین خود که در زعم
 فاسد آنها بنابر نیه صالحه که بایست مردم است بسو دین حق و محبت علی البته نزدشان جایز بلکه
 مستحسن باشد پس وثوق بر آن سلسله نماند نه آنکه سلسله اسناد رد و فتن تا آنکه که مذکور میکنند موافق تو
 مقرر رد و افض هم اکثر آن بدرجه صحت میرسند صحاح و در کتبشان بر فیل اند نص علیه صاحب الهدایت
 من الامامیه و معنیها آنکه هیچ میدانند چون بر مقتضای قواعد آنها سنجیده میشود و صفات نظامی
 یا موضع باز آئینه احادیث را معارضات و مرجحات آنها از هیچ عکس است ترو در آن حرافا
 اند و غلطهای دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه و غیره ائمه ثقات روایت و قدما و مجتهدان امامیه را بکنند
 کرده اند چنانچه هشام بن حکم و هشام بن سالم و طاقی صیرفی و زاذرة بن عیین و یکیر بن عیین و محمد بن مسلم
 و مالک جهنی و دارم بن حکم و یزید بن ابی اسلمت را بکنند کرده و رد و رد و صادق بعضی آنها را و منع کرد از
 دخول بر خود بن سکان را و بکنند یکیر بن عیین و علی بن حسین هشام احوال را و یزید و عیین ابیه فی الامامیه
 و بعضی ثقات آنها بعضی را بکنند چنانچه هشام بن سالم و ابی جعفر و هشام بن حکم و صاحب الطاق
 هر یک دعوی روایت میکنند از علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و چه میگویند که ما اخذ کرده ایم از
 از باقر و صادق و باز هر یکی دیگر را بکنند و بکنند چنانچه هشام بن حکم کتبی ضعیف نموده

در روایتی احمد صاحب الحاق کند و التماسی پس روایت کسی از آنها معتبر نباشد و نیز امیر المومنین
 از اصحاب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نیستند و اطاعت من نمیکند چنانچه باید انشا الله تعالی
 پس روایت یحیی بن مردم معتبر نیست و نیز اکثر روایان اخبار ایشان که بشیر بن ابی ایه از آنها در کتب معتبره
 خودی آورده و تمسک با احادیث آنها می کنند که از مضاعف اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قراری
 ابی عبد الله که اب است مضاعف قال التماسی کان الرعید المذنب فی الحدیث و قال احمد بن سید
 یضع الحدیث و ضاع و روی عن الجاهل و سمعت من قال کان فاسدا المذهب و حاله لا یجوز طوسی
 شیخ تلافی ضاله و غیره از وی روایت می کنند و هر روایت را و اعتماد دارند و منهم حسن بن عیاس
 بن الجریش الرازی ابن علی بنیر ضعیف بلکه وضعی است قال التماسی الحسن بن عیاش بن الجریش
 الرازی ابن علی ضعیف جدا و ضاع کتاب فی الاما اثر لانه فی بیله القدر و روی الحدیث
 مضطرب لا یطویر حاله الا نکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نیز آنها از صحاح
 و منهم علی بن حسان و هو وضعی قال التماسی ضعیف جدا و ذکره بعض اصحابنا فی التلایة فاسدا لا یغفل
 و کم کتاب تفسیر الباطن تحلیط کلام روایت کرده کلینی از وی در صحیح خود و منهم محمد بن عیسی قال تفسیر
 صباح محمد کذاب دی عنه او عمر و الکسی و غیره و منهم عبد الرحمن بن کثیر لاهتمی قال التماسی زعم
 اصحابنا یضع الحدیث حاله انکه از وی ثقات آنها مانند علی بن حسین و ابن فضال و غیره روایت
 کردند و از آنها کلینی روایت کرده و نیز از آنها محمد بن حسن طوسی و ابن بابویه اکثر احادیث روایت
 کردند که نادره ایشان برانست و بیان نهدی که از مجتهدان امامیه است زندق بود و وضعی و نیز
 بن سعید پیری بود در کوفه از روایان که ساحر و کذاب و این هر دو صادق تکذیب کرده و گفته یقین
 علمنا اهل البیت و یرویان عننا الا کاذب بعضی از روایان احادیث آنها آن کسانی
 که معترفند خداوند تو وحید نمیکند و در سلسله توحید بر اثر انحراف می کنند چنانچه شام بن سالم و شام بن حکم
 و صاحب طاق خدا را حشمت میکنند و به آن نسبت مینمایند امام ابی اسین علی الرضا از آنها
 خبری کرده و گفته و لیس القول منا قال الحسنان و با اینهمه بشیر محمد بن روافض از آنها روایت

وحدیث می کنند و اینها را در حدیث غایب القلیل و دیگر در اسناد واحدیست بنابر بیشتر احادیث از اینها
مروست ضغفارا بن مقیم بن ابراهیم بن صالح الاناسی ابو اسحق و حسن بن سهل النوفلی و حسن بن راس
الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان النکعی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و حسین بن احمد المنقری و جماعة
بن سعید الحمیری و مؤلفین فاسد و کثیری از وی روایت کرده و عثمان بن عیسی شیخ الطائفة یعنی ابو جعفر
طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمر بن سمیر طوسی و غیره جاعلی از وی روایت کردند و بر خبر او اعتماد
دارند بآنکه ضعیفست و سهل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن عثمان از وی بنابر
طوسی و غیره روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند حال آنکه ضعیفست و ابراهیم بن عمر الباقی و دار
بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فاسد التقیید هم هست و طوسی از وی در تهذیب و استبصار و غیره
روایت کردند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیدانی خدیجه و معاویه بن میسر و عامر
الاحمسی و خالد بن النخعی و محمد بن قیس بن ابی احمد و محمد بن عیسی و داؤد بن حسین و علی بن حمزه
و وقیع بن مصقلة و حسین بن یزید بونی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و وکیع بن وکیع و حسین
بن عبید و جماعتی کثیر دیگر همه آنها ضغفارا بن نجاشی و عتباری و حلی و ابن ابی داود و غیره علماء
رجح و تعدیل این غیره ضغفارا بن نفیث این جماعت تنصیف کرده و با اینهمه محدثین آنها در صحاح خود احادیث
از اینها روایت میکنند و فقهای آنها با حدیث آنها جمعی آرد و دیگر در سلسله اسناد حدیث
آنها جاعلی هست لا محضی مجهول الحال اند حسن بن ابان که حال و باتفاق علماء نشان مجهول است
حال آنکه خبر او را صحاح شمرده اند نس علیه ابن المطهر فی المنتهی و شیخهم المقتول فی الکوس و العالم
بن سلیمان و عمر بن خطلمه مرد و مجهول الحدیث اند و عمر بن ابان مجهول الحال است و عباس بن عمرو
بن سکس و علی بن عقیق بن عیسی بن سحمان و ناسم بن ابی عامر بنی و بشر بن یسار بنی و موسی
بن جعفر و فضل بن سکره و زید الباقی و سعید بن زید الباقی و عبد الرحمن بن ابی ناسم و بکار بن ابی
بکر و قلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی جعدید و ابی و ابی
سعید المکار و در کار بن فرقه و حسن بن عیسی و قاسم بن الرز و صالح السند و علی بن ودیل

و حسن بن علی بن ابراهیم و ابراهیم بن محمد و حسن بن علی و ابن اسحق النخعی و عثمان بن عبد الله
 و عثمان بن عبد الله و یحیی بن عمر و ابی الفوارس بن یحیی بن محمد السیوطی و علی بن سعد السعدی و محمد بن
 یوسف بن ابراهیم و محمود بن سیمون و جعفر بن سید بن جعفر بن کلاب بنیه بن جردلان اند با جماعتی کثیر
 دیگر حال آنکه ازین جماعه شیوخ انهار روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم و یحیی بن ابراهیم و محمد بن
 یعقوب کلینی و ابن بابویه و ابو جعفر طوسی و شیخ ابو عبد الله که او را سفید گویند اینهمه مشایخ
 روافض از انجماعه در کتابهای خود روایت کرده اند و مثل بران کتابها مجتهدان واجب گفته اند
 نفس علیه الرحمه و ابو جعفر الطوسی و ابی الیاس بن یوسف بن الطیلسی و نیز از یحیی بن ازاد و ابیان علی
 آنها آن کسانی که از انهار بنیارسند در حق آنها بدعا کرده اند و گفته اند اقواله السید چون از امام
 بن حسن و یحیی از روایه آن کسانی که روایت میکنند از امام یا غیر او و ثقات از علماء در حالی آنست که
 لذت میکنند چنانچه عبد الله بن سنان که از ابو عبد الله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده و محمد بن
 یعقوب در کانی و ابن بابویه قمی در فقه و ابو جعفر طوسی در تہذیب و غیرشان در کتب خود روایت
 اند از صادق و آورده حال آنکه نجاشی میگوید که ثابت بن مسننه که از امام ابی عبد الله حمزہ روایت کرده
 باشد و ابن حنبل در امامیه شهرت و بابائیه در اقیانوسیت ندارند و محمد بن عیسی از محمد بن محبوب و غیره
 روایت کرده و ابو حمزہ ثمالی گفته که تفسیر حجاج میگوید که محمد بن عیسی خورد و سال است افتد عمر نه ارد
 که از محمد بن محبوب روایت کند و بعضی از روایه آنها آن کسانی که ثقات قوم و رانها طعن میکنند چون
 محمد بن عیسی بن عسید بن یعلین و محمد بن بابویه قمی از ابن ابی الدرداء روایت کرده که بر حدیث محمد بن
 عیسی اعتماد نیست و محمد بن احمد بن محمد بن عمران بخاری قمی و غیره در ان طعن می کنند
 و میگویند بروی عن الضعفاء و لا یبالی عن الخذ و بعضی از روایه بر سنانند که نه میکنند
 حدیث را از غیر شیخ و نام شیخ خود حذف میکنند چون ابی حمزہ عبد الله بن غیره و فطری حال آنکه کلینی
 از صادق منکر است روایت کرده و بعضی از روایه شان آن کسانی که مذکور شد میکنند
 در دعوی امامت چون حسن بن ساهه ابی محمد کندی میری و از دیگر رادمان بزرگ و متبر شان

آنها باشند که امامیه آنها را قاضی المذهب سید احمد چنانچه جبار و دیده مانند احمد بن محمد السعد الهمدانی و قطب
چون محمد بن علی بن فضال و عبد الصمد بن بکیر بن یحیی شیبانی و عمرو بن سعید بن الحسن المایینی
و واقفیه چون حسن بن ابی سعید شمر بن جابر المکاری ابی عبد الله حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نضر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن ابی البیطانی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن حسین بن محمد
البطانی الحریری المعروف قطب طاطری و صفوان بن عیسی ابی محمد البعلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الردی مولی بنی رواس غیرشان و این شهر است و میان آنها و با آنکه حکام افسانه در سبب آن می کنند
ازین به نه با آن شیخ امامیه صحاح خود روایت می کنند تا مشهوره واجب است اندکیان بآن
اشیاء و این جماعه با ثانی عشر بیان ندارند و نیز روایت قبول می کنند روایت کسی را که فاسد باشد معراج
چنانچه ابو جعفر طوسی در عده گفته که فتنی با خیال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز آنها قبول می کنند
روایت کسی که آمده در او کرده اند و نسخ کرده اند و دخول بر خود و نیز از جمله رواة اختلاج کسی است که من بودن
او معلوم نمیشود چنانچه ذکر این ابراهیم نصرانی که در ظاهر زنی انصاری نگه داشته خود را نصرانی می گفت
طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پیشیده سلام و پشت و بعضی از رواة شان آنها
استند که روایت می کنند از آنها که خود را بیان مروک عنده و توثیق میکنند چون مظهر العلوی و نظایر او اکثر از
رواة شان آنها هستند که در آنها نه معجزه کرده و نه فتح چون منذر بن غیره و همچنین جبار بن عبد الصمد
و اکثر نصیص می کنند بر ضعف بعضی راویان و بر حدیث آنها حکم بصحة می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتاب بشایع خود و گمان می برند که آن شایع از پیغمبرین کتب است از امام باقر
و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون تحقیق نمیشود استندت الوجود از روایت نکرده بعد مردن
شان آن کتب به دست آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
میکند و اکثر اخبار آنها که مبطوع من مرویست از پیغمبرین است نیز بعضی از راویان شان آن کتابند
که مذهب خود را قرار کرده و اقرار کرده اند بآنکه مرافقا این امر امام معجزه بود و باز افتخار نموده یا پیغمبر
و مکرر معجزه بود و باز نمانده و آن راویان تروشان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی نصر

که از آنها است که گفته اند که ابو سعید که از یکی از این هجده حدیث از صادق می شنود و از پدرش روایت
میکنم و گاهی از پدرش می شنود و روایت از پدرش میکنم و این بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم کجا دیده اند گفت روزیکه گفت السمت بر یکدیگر ستر ساعی شاموس ناله میتر گفت که مردمان خدا را در دنیا
هم می بینند پیش از روز قیامت مگر قومی بینی و آنوقت ابو سعید گفت گفتم کدام خدای تو از تو این
سخن بر مردم حدیث کنم گفت نه حدیث مکن و ابو بصیر عرض او زلفت حدیث کرد در آن تا آنکه مشهور شد
در میان شیعه و کلینی از محمد بن ابی بصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصعفی داد و گفت که در آن منگونی دهن
آنرا کشاوم و خواندم در آن سوره لم یکن پس فتم در آن نام نهادم و در آن فرشتی نام پران نشان و نیز بعضی
از رواه آنها که میگویند که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن رواه از رجال صحیح
می شناسند و نیز از مجتهدان و ثقات را در بیان ایشان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
باک ندارد و آنرا عمل صالح میداند و چند کتاب هر فرقی پر کرده است و همچنین با عترت باران او تابست و
و نیز از بنی امیه بر سرل چنانکه مرسل ابی حمزه میگوید می دانند حال آنکه کلینی از ابی عبد الله روایت کرده
که هر که را سال کند کا ذنب است و ابو جعفر طوسی نقل میکند بخبر فاسق هم بخبر مضطرب و عجب از بنی هاشم حاکم
احمقان و افزاینده تر این است که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب زمان ایم از فرزندان
مهدی هستیم از زمان پیام می ایم اول ابو عمر عثمان بن سعید الثمالی دوم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد و بیست و هشت قوه سده سیرم ابو القاسم بن ابی الحسن بن روح چهارم علی بن محمد که در اواخر
السهل اسبک شدند و در چهار سال مدت این در میان که زمان را محققان و غیره می دانند و بعضی دیگر
سال بی دعوی سفارت دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از روایت میکنند چنانچه ابی هاشم
داود بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم
و غیره و این احمقان دعوی بیدل خاشر الطالان آن منقریان را باور کرده روایت حدیث می دهند مهدی از آن
می گویند و نیز روایت کنند از رفته و گمان میسرند که رفته با واسطه سفیران غیرشان و صفای زمان

نوشته بودیم صاحب الزمان با چنین جواب نوشته اند از آنجمله رفته علی بن حسن بن موسی بن بابویه
القمی از این جهت اورفته بخط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سلال خود گفته ابو القاسم بن ابی اسحاق
بن روح یعنی همین سیوم رفته بدست علی بن جعفر بن ابی اسود صاحب الزمان فرستاده بود صاحب الزمان
این جواب نوشته اند از آنجمله رفته محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن لک جمیری ابو جعفر قمی نجاشی
گفته که ابو جعفر قمی صاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از او کتب بریده پرسیده بود و گفت که احمد بن
حسین گفته دیدم این سایل نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین ابی اسود و محمد بن حسین
طوسی در کتاب الغیبه و کتاب الاحتجاج نوشته نری کتب صحاح که بنادان برین خرافات باشد و از آنجمله است
ابن العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ فقیهان در تفسیر ابی القاسم که در کتابی
در توفیق الجمع کرده و آنرا قریب الاستناد الی صاحب الامر نام نهاده و از آنجمله رتاق برادرش احمد برادرش
حسین اینها هر گمان می برند که صاحب الامر بنویسم صاحب الامر جواب سایل مامی نویسد چنانچه نجاشی
و غیره ذکر کرده اند و از آنجمله رتاق علی بن سلیمان بن حسین بن الجهم بن بکر بن عیینه ابی الحسن الرضای هم
و عویس مکارمه میگرد و رتاق ظاهر می شود و نجاشی گفته اند صاحب الامر انصالی بود و از آن جمله دیگر رتاق اند
از قدما این فرق ضاله و از همین سبیل مراد خرافات است آنچه محمد بن علی بن حسین بن محمد بن بابویه قمی بخط خود
صاحب الزمان ظاهر کرده و این با محققان گمان می برند که محمد بن علی یک مسئله با چند مسئله از مشکلات
می نوشت و در نوران درختی که بیرون شهر قم بودی نهاد و یک شبانه روز آنجا می گذشت روز دیگر بر می آورد
و جواب سایل بپوشت آن نوشته می یافت ازین سخن یستین دارند که آن خط صاحب الزمان است که سخوت
خیال شان است و برین بناد و پیشانی است و از همین سبیل فخر عاتق احمد بن فریب است که اکابر مجرب هم
از این صاحب الزمان ظاهر کرده اند جواب سایل که شیشه زانها پرسیده بودند و آن خطوط را این جمعا عند التعارض
بر حدیث مروی است با سند صحیح ترجیح میدهد چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیفی بخط ابی محمد حسن بن علی
بر آورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیف بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
حدیث فتوی نمیدهم ملک فتوی میدهدم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن حق است

[illegible]

از آنجا که در هر چهارم کتابی تصنیف کرده و در عاید اعتبار و احتمال رجال که از آنجی ضرورتی رفع نشود
باز در متاخرین ابن عساکر و شافعی کتابی تصنیف کرده و نجاشی را و جعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاهر سنن ابن مظهر و نفی الدین بن داود و در هیچ و قدح و کتابها تصنیف کردند و ملل گنداشتند
بسیاری را و فاضل اند از توجیه مع و قدح و اختیارات بسیار کردند و در هیچ احمد النخعی و الواو بن المدح
و القدح بر وجهی که از حق تا بطل هیچ فرق ظاهر نشد و در رجحان سخنان و ابی گفتند و لهذا صاحب
الدراية من الابیامیة از تقلید آنها منع کرده و نیز علماء رجال در اسامی رجال تحقیق کردند و نجاشی ابی الضمیر
که چون بود از بسیار موجه گفتند و مراجع که بر از جمله و جیم بود از برای بنی طور و حار و جمله خوانند و بر جای
در راوی و رسم و امم بر متفق بودند چنانچه محمد بن یس مشرکت در حدیثی که در و راقع می اند کمان
نمود محمد بن یس اسدی ابی الضمیر و محمد بن یس یحیی و یکی را مدح میگوشد بی توفیق و آن محمد بن یس
اسدی مولای بنی الضمیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن یس ابی احمد بن بابویه اکثر از محمد بن یس روایت
میکند بی ذکر یا به الامتیاز پس در حدیثی غیره من حیث الرجال موافق مذمت ایشان هم اعتماد نشاء
بر عدالت و در روایت شرط است و چون متقدمان آن از احوال رجال بحث نمیکردند بر سر طریقه و سایر
عمل میکردند متاخران که اند از هر چند تقلید اهل سنته بحث از رجال کردند لیکن هیچ حق را و باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را از کرمی کردند و بسیار باطلی ترک میدادند و ناچار عمل
کردند بر همان روایات متقدمان و حجتی که گفتند که از اصحاب متقدمین ما بران ملل کرده اند و بنا
اینهمه ترافقاتشان بر اتیان هوا است و تحقیق است که بنا بر حسب ردافض را منافعالا بقصد هم
دین اسلام نهاده اند اول عبداللہ بن سبا یهودی بود منافق و در زنی مسلمانان و رانده مردم را بسوی
حسب الطبیعت که مرغوب الی اسلام است کشیده و از آنجا و بر طریقه ضلالت انداخت که از اطر و نشان طاعت
با ثبات الوہیت چنانچه خلاصه می کنند با اثبات معنی رسالت که مایلفظ امامت یا ولایت تعبیر کنند و تقریر طریقه
در نشان دیگر صحابه و الطبیعت بهرمت عدوت بعد از آن دیگر منافقان و در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بر روی کار آمدند چون هشتم من سالم و هشتم من حکم احوال و اول و دوم

لعقب بستان الطاق وزید بن بهیم البالی وزیر ابن سین و حکم بن عیسی و عروه یسوی و یهودی
 روایت کرده اند از آنکه ذکرین یا بنی آنها یا جماعه منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کردند و میخواستند
 آمد و رفت و خدمت آنکه ذکرین و دیگران را منافقان از ان زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و از ان
 اکابر کاذب اصول و فرد و ملاحض صاحب و از نوچ پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مین و دم شیعیه و ملاحض
 با فرار و ادیت کردند پس چون عقاید فاسده از آنها ظاهر شدند از آنها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره
 امامیه هم از آن تبری از ان منافقان روایت میکنند و ابی الحسن عروه و ابی جهم بن محمد الحنظلی
 و محمد بن الحسین با حاقالا دخلنا علی الحسن الرضا و قلنا ان هشام بن سالم و هذا الطاق
 و المینمی یقولون کما یفتی الجواد الی المرقه و الباقی صمد حرره سلحداد قال سحاک کیف
 طاعتهم اسمهم ان عتبه یؤکب غیرک اللهم لا صفاک الا عا و صفت لفسادک ولا امتحانک لجلالک
 انت اصل کل خیر لا یخلف مع القوم الظالمین و قد روی یضاه عن الحسن بن عبد الرحمن
 الحکامی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر کاظم ان هشام بن الحکم یزعم ان الله حسیم
 قال قاتله الله ما علم ان الحکم محد و معه اذ الله و ابی الی الله من هذا القول و روی یضاه
 عن محمد الفرج النحوی قال کلبت الی الی الحسن اسأله عما قال هشام بن الحکم فی الحکم و هشام
 بن سالم فی الصریح فکتب عنک حیرة الحیران و اسعد بالله من الشیطان لیس القول ما قال
 الحسن اما ان وزیر بن علی بن الحسن هشام احول را گفت ای احول چنانکه از خدا رواست میکنی از
 پدر من چیزی که پدر من از ان بزرگوار است چون این سخن زید گفت احول گفت که زید امام است امام برادرش
 محمد است زید گفت ای احول پدر من ترا مایلی دین یا موخت و مرانی یا وخت و یا بنی آنقدر محبت داریست
 که گفته بر کرده در دین من می داد و مر بر رفتن و در رخ راضی شد رواه الکلینی و غیره من الامایه و مختصر
 اقوال که از ان بر او آمده از ان منافقان ظاهر شده و در کتب امامیه مرویست و باز از همان منافقان امامیه
 این خود منده میکنند و نیز در کتب شان مرویست که چون زید بن علی بن حسین طلب خلافت کرد و جماعه کثیر را بدی
 جمع شد و امیر عاتقین و سف بن عمر و قتی با وی محاربات کرده باز در کس از اهل کوفه آمدند

و باطلال منافقان عقایدشان درسان چمن فاسد بود آن کوفیان بنا برستاد عتاید خو و بان بدگفتند
 که اگر از ابی بکر و عمر تبرائی ما ترا مدد کاری میکنم و اگر نه ترا میگذاریم زید گفت هرگز تبرائی بکر و عمر نخواهم
 کرد بلکه دوستی آنها نخواهم داشت پس هر که پدر من آید با دوستی داشته باشی و ذکرشان بخیزم کردی سر و علانیته
 آن کوفیان گفتند اذان فضیلت یعنی این هنگام ما ترا میگیریم زید گفت اذ هبوا فاقموا الفضل
 یعنی بروید شمار و فضل اند پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید برگشتند و زید با آن شدت حین از آنها
 تبری کرد و از آن روز آنها را رؤفن نام مقرر گشت و نیز از زمانه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
 ملقب به وکیل الحین شاعر ظاهر شده که نه اقر له و نه به بنوه و سلام ظاهر میکرد و نه سب رؤفن را
 مایه میکرد و رؤفن در از فضیلتی خود بیستارند که مذکور محمد بن محمد بن النعمان ملقب بمعیش شیخ ابی جعفر
 طوسی و مرتضی مجد از آن در ایامی که آن ایام را ایام غیبه محمد مهدی میگویند جماعتی که اسباب بد فریب پیدا
 شده که دعوی سناریت کردند از طرف محمد مهدی و رقعات ظاهر نمودند و بعضی زناده کتب و رانند سب
 تالیف نموده نسبت کردند و بایان کتب مسوی باقر و صادق نسبت کردند تا لیف آن کتب با صحاح
 مخلصین آنها افتقار علیهم و اخلا لا ملز بعد هم پسران کتب را ظاهر کردند برای شیعیه
 و گفتند که مصنف نهجه تقیه این کتاب ظاهر نکرده بود و از آن زناده بعضی خود را در زمره مخلصان
 صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعیه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب است کتب جعفر
 صادق است پسر شیعیه آن کتاب گرفته آنچه در وی بود از صادق بنی تحقیق روایت کردند و از جمله
 اسلاف رؤفن که رؤفن مذہب خود را زد گرفته ذکر یابن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر و بن نصاری
 را نگذاشته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و شیعیه خود را محبت اهل بیت قرار داده مطابق صحابه
 و اہبات مؤمنین ذکر نموده باز در آن کلامیان مرتضی نامی شخصی پیدا شد که او را علم الهدی القتب حمی
 می کنند پسر از فروع و طالب کتب تصنیف کرده بسو نصرانی و غیره نسبت نمود و شیعیه او صاحب قعه فرورده از د
 اکذب و نجس بود و نیست نسبت نامه به رؤفن و چون تمام روایات بن گرانان مخالف اخبار متواتره
 بود که مردم متواتر از امیر المؤمنین علی و از فرزندان او که ایامی بری بودند متواتر جمهور صحابه را روایت

مکره و اهلکاران روایات محال بود و این ان اسباب را خود مایه هم از این روایت می کنند
 با چار برای حفظه ب خود و خوب تقیه قایل شدند و اگر به تقیه قایل نشدند روغن را بطریق
 نه ب خود و تراف نام آید اکنون برای ابطال نه ب روغن ابطال تقیه باید کرد تا آن گران
 و مغزی بانی نام **فصل در ابطال تقیه** بدانکه روغن و دعوی می کنند که تقیه بترسیداری
 و اثر واجب بود و برسته نیز واجبست و برین دعوی خود با تمارسند از کلمی از ابی نصیر روایت
 کرده و قال قال ابو عبد الله ان التقیه من دین الله قلت من دین الله قال والله من
 دین الله و لقت قال یوسف علیه السلام ابتها العیر انکم لسا روغن والله ما کما
 سر قول شیخ و لقت قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم الله ما کان سقیما و روی بن بابویه
 فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحیی قال ما بعد
 نزول والله یعصمک من الناس فلا و صاحب محاسن از ابی عمر روایت کرده قال قال ابو عبد
 الله جعفر بن محمد الصادق را با عن سعة اعتقاد الدین فی التقیه و لا دین لمن لا تقیه له تخمین اما
 و مضیت تقیه ایجابان بسیار روایتی کنند و در تفسیر قول تعالی ان الکی من الله عند الله انک
 میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اگر کم زد خدا آنست که بسیار تقیه کند و تخمین کلیم و غیب
 از شام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قول تعالی و مد یون بالحسنة المیتة می گویند که مراد
 از حسنة تقیه است جواب این تمارس منوع و معتز اند و تفسیر رجال ایشان از ابی نصیر و شام
 سالم و غیره بالا نه کرده و نیز این آثار مخالفت متواترات است و ثابت بالبداهة چرا که اگر چه
 تقیه میکرد و این مجادلات و حجاب است با کفار می کرد و علی رضی الله عنه یا معاویه جنگ میکرد و در
 تسلیم این اثر و دلالت دارد بر آنکه تقیه بعد از نزول و الله یعصمک من الناس ممنوع گشت
 خلق حجة لنا و علینا و اوله بر ابطالان تقیه بسیار نمی آید که کذب بسیار و این ارام است
 خصوصاً بی ضرورت پس آنرا واجب است تخمین و کذب است اعتقاد الدین و کذب این
 و الذب را اگر کم عند الله تخمین گفته است و دوم آنکه تقیه محلی است در در توفیق بر اخبار و آنچه مخفی

در توفیق پراختیار در امتیاز و در سبب که در توفیق پراختیار و اگر نه حجت الله بر خلق قایم نشود
نیستی که شاعر بودن یا سحر بودن که از ان و هم در بودن نظم قرآن از غیر حد ما بودن معجزات از قبیل
سحر سپیدی نمودن و حال آنکه کسی از شاعران مثل قصه سوری انوشیروان نتوانست آورد و کسی از سحران از قبیل
با قصای معوی نتوانست که و نام این سرود و صفت راسخ قنالی از پیغمبر علیه السلام با ملخ و جوه نفی کرد
و گفته و معالمانه الشعر و مایه بی کسب بقیه بر سبزه ان چگونه روان باشد بیوم آنکه حق تعالی
در مرجع انبیاء میفرماید الذین یبلغون رسالات الله و یخشون الله و لا یخشون احدا الا الله و در مرجع
مرئیان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم و میفرماید که ختم خیر امته اخر حجت
للسانین ما یحدثون بالمعروف و یمنعون عن المنکر و تو منون بالله سرور را پیغمبر ان و قایم مومنان
بجنت چگونه از غیر خدا ترسد و در صفت تبلیغ شراعی ترک کند سبحانه که خدا بهستان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام نو که تعالی یا ایها الذین آمنوا فاندرو قوله تعالی و اندر غشیه تک الاقرین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهایی که در ابتدای اسلام بود چه قدر در رنجها و محنتها گذشت که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل حال او نمی بود کفار در تسل و در این نکرده بودند و قوله تعالی و اذ یحکوا باک
الدین کفر و الیشیق و اذ یقولون ک او یخرجک و یعودون و عیبر الله و الله خیر الما لکون شایسته
در انوقت آنسر و صلیه السلام در تبلیغ احکام و انداز تصور نکرده باز چون اسلام قوه گرفت و حکم بجا نازل
شد و آنچه معارک و منازعی بهمی آورد و اظهار من شایسته است اگر قتی میگرد و چرا در ابتدا اسلام بخوبی کشیده
و چرا جاهد و غرض میشد و عمل می آورد پس ثابت بقیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم از محققان هم نتوانی
ان ندای الا غشیه بنیه و تفصیل قول برای آنچه که از انجیل و انجیل او و از انجیل ر و از انجیل غنیمت الروم
و پر و پر و فارس یکرده و از انجیل ابکر و عمر تقیه میگرد و قابل ان نیست که کسی غافل و عیال آن پر و دار و
عاصل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم چنین انبیاء سابق نوح و ابراهیم و مر و و صلی و شعیب و لوط
و موسی که تفصیل آنها تفصیل و نکر در قرآن مذکور است چه کسی از انجا با وجود صنعت اسلام و قوت
کفار از غیر خدا ترسیده و در تبلیغ احکام الهی تصور نکرده و صد سال نوح از دست کفار رنجها کشیده

او صا له می را ما و چون و ایا اسم ابتر و در بدست هجعت اقلیم و خود را با حاد و صا له را با کوه و سب
را با ابل برین و اصحاب یکدیگر و طر را با قوم او معارضات شده و ما ند و بعضی امثال می و غیره از تو
کفار شهید شده اند چنانچه حق تعالی در توحید بنی اسرائیل میفرماید قلتم قتلوا اینیام الله من ذریه
انکم من منین و میسی با سمان شریف بود و یکس از آنها تقیه نکرد و علی با معاویه جنگیده و او را از او
شام تغیر فرمود و الا که پیش حسن یعنی میگفت که معاویه را تغیر نکن تا ما بخاف من کیده و ان کیده
اعظیله و ان عباس میگفت که باقتل پادشاه و بعد یکماه تغیر باید کرد علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
متخذ المصلین عسدا اینچنین روغن خود رویت میکند حسین بن علی با زیاده جنگیده شهید
اگر اینهمه بزرگان تقیه میکردند تو بت با اینجا میرسیدی اکنون آثار از آنرا که بروایات امامیه آمده است و بر نونی
تقیه لائست و از ایراد کرده می شود و اول آنکه از امیر المؤمنین و بیت الله قال الی و الله لو قست و لحد
و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت و الی و من ضلک هم الذی هم فموا و الحمد لله
الذی انا علیه لعلی اصبحی من نفسی و یقین من ربی و الی الی لغا له الله لحاج و لحسن ثواب المنظر
داج و کوه الارض فی نهج البلاغه پس متذکر علی تنها از بسج من فی الارض باکن مکنه و خوف و خطر
بناظر نماید و امیدوار ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند و در آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
اذیت دادن قتل و خوف جان نبود چرا که یعنی از اینست که کند که اندکی میرند مگر با اختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
قال خود را در زمان موت خود را میداشت و اذیت دادن قتل برای تسلیح احکام الهی و احراز آنرا بزرگیم
چندان کار نیست و امریت محمود قال الله تعالی لا یصیبهم ظا و لا نصب و لا شخصه فی سبیل
الله و لا یطون موطنایفک الکهار و لا ینالون من عد و نیک الا کتب لهم عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر الحسنین و لا یفقون نفعه صغیر و لا کبر و لا یقطعون و ادب الا کتب
لهم لیحییهم احسن کلوا یعلمون پیوم آنکه روی انبیا من ذراره بن اعیان عن ابی بکر بن حزم قال
توضا رجل فخر علی خضیه فدخل المسجد فعملی لحا علی فوطا رقبته و قال و لیک تصلی علی غیر
و وضو قال می نمی از الخطای خذ بیده فانه می به البه فتا ل نظی ما ذیقول هذا عندک

در رفع صبر علی عرفان انا می ندیم اگر تقیّه خرم میشود علی کرون آن مصلی را با مال سید کرد و میگفت
تصدی علی غیری و صنوع و بر امیر المومنین بود و از یزید منسیر و چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عیمرقند مداورا بعدی یاد می کند پس در راههای باغبانی
مدینه با عیمرقند مقابل شد و در غشای قوس بود پس گفت علی مر عیمرقند که تو شیعه مرا بعدی
یاد می کنی عیمرقند جواب بخشود و او علی کمان خود را بر زمین زد و آن کمان از ده ماشه و ده کشتاده بسوی
عیمرقند آورد و عیمرقند گفت الله الله ای ابائکسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عیمرقند پیش گرفت علی
و دست بسوی او زد و باز کمان شد عیمرقند و شیعه خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون نشسته
علی مرا طلبید و فرمود که پیش من بر داری از خلف شرق نزد او داده هستی نخواهد که بند کند او را بگو که
بند کن و در اهل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فسخ خواهد کرد سلمان این پیام رسانید عیمرقند گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه خبر پوشیده میان من و سلمان را گفت که علی ساحر است و من به تو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با آنکس سلمان گفت نه چنین است علی و ارشاد سرانبره است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او داده از نیست عیمرقند بر پیش علی و بگو که سعاد طاعت حکم تو قبول
کردم پس باز آمد پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عیمرقند بود و گفت علی
که خوف آن از دمار دل عیمرقند مرگ باقی خواند ما ندانستیم الله علی کاذبین اگر این امر صحیح
است پس ثابت شد که علی تقیّه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را بعدی ابی غنیمت با عیمرقند
نکردی و باز عیمرقند گفتند که ای تقسیم کن و اگر نه فسخ خواهد کرد و چرا تقیّه کنده کسی که این
قدر قوت بر وفق دشمن داشته باشد و خوف و تادیه مرگ در دل دشمن ممکن باشد و اینهمه روایات
توجه علی به مغلوبی عیمرقند و فضل اکثر احوال و افعال علی را در خلافت عمر بر تقیّه حمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر و تر علی را بنصب گفتم و علی باز تقیّه دم ترقیّه لعنت الله علی الکاذبین برای بگفتن در حق شیعه
درین تسویش آمد و کمان را از دما کرده و برای عیمرقند کرون و خنجر که از زلزل لاس آنرا تواند کرد
تا خویش نشد و دم نزد مثل مشهور است که در دماغ گور حافظه نباشد خنجر آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی

[illegible]

و انشاء و اهل بر و غیر در وقت و از آنها طلب مدد و در پیش از آنها کسی یاری علی قبول نکرد مگر چاهکس
 زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد و نیز ابان بن عباس از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم
 ابائی بکر بن حنیفه کردند ابو بکر قنذرا و از علی فرستاد و گفت پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
 شو چون قنذرا پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بگفتی
 و مردم را بدقت قسم بخدا که خلیفه نموده است رسول خدا صلعم غیر من دیگر را سپهر قنذرا گفت که برو ابو بکر را
 بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نموده است چون علی پیش ابائی بکر حاضر شد عمر و غضب و در روز
 علی را به جنت پیش فلان عمره را و از کردیا التبا یا رسول الله عمر شمشیر بر دشت و بر چادرش و پس علی
 عمر را گرفت و او را بجنبانبند و منی و کوشش اسود عمر علی را گفت ابائی بکر بن حنیفه کن علی گفت اگر بنده ابائی بکر کنم
 عمر گفت از زمان کردنت خواهی شد ز علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدره ندارد مگر من کم هستم
 در یاران و مددکاران انحصار هر چه از لطایف نفعیه خبر میدهم چه اگر نفعیه می کرد خانه بخانه مهاجرین و انصار
 می رفت و طلب ابائی بکر حاضر میشد و بلا توقف بنفعیه می نمود و قسم خدا یاد کرده اخبار استخلاف خود
 نمیکرد و با عمر شمشیری نمیکرد و آخر این قصه اول دلیل است بر لطایف نفعیه و تکذیب التماسیه در آنکه میگویند
 که علی ترک حق خود کرده بود و بجهت عدم قدره چنانچه اول قصه بر آن دلالت دارد که از مهاجرین و انصار
 و اهل مد را بخیار بخیر بنابرش کسی با علی یاری نکرد و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدون دروغ
 گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران ظاهر میشود که علی قدرت و او
 آنها و قدره گرفتن خلافت داشت چنانچه از عمری دیگر از علی نه که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت
 لو لا عهدی الحبیبی لا اخرونه لعلمت من اضع ناصی و اقل عددا تیر ظالم میشود که علی قدره
 متفاوت است و نیز معلوم شده که علی با ابائی بکر بن حنیفه ظهورش ابائی بکر کرده و نیز از راه نفعیه فبشت المد عار
 بر فاشان جمعا بعضی بعضی را مکنه نیب که گفته اند که محمد بن عثمان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت
 ای معز من ترا می بینم مقتول بزخم غلام ابن ام عمر که تو بروی حکم بنگارم کنی و او جوین ترا بکشد و دیگر
 سبب داخل بهشت شود و نیز محمد بن عثمان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت که تو را بیا تو را

یسی ابو یوسف برآورده شود از جسد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس می داند که سید و مؤید پیرا خداست
درخت خشکاپس بهر شود آن درخت پس نفع افتد و دستان نو پیر آورده شود و تنی سوزنده که دامن
شده بود بر بزرگیم پس شمار آن انداخته شود و شما فاکستر شود پیرا باه ای پس بهر دان بدخاکستر را
به بر لعنة الله علی الکذبین این آثار و آلات از بهر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب بود این حکما
تخلف علی بهر نیکیت هشتم آنکه تواتر نزد اهل سننه و جماعه و هر دو است شیعه صبیح شده که امیر المؤمنین در اکثر
احکام جهادیه مخالفه خلفاء راشدین میکرد و با آنها مناظره میکرد و بسبب تقیه و حاجی بود مناظره منسک کرد
نهم آنکه شیعه دعوی تواتر میکند و نزد اهل سننه نهم است شده که علی بن عمر مود علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر در رفع منقیه قال فی هیچ البلاعة عیون الایمان علی بن عثمان الصدق حین یصره
علی الکذب حین یفعل و در فنی تقیه و هر دو نیک و رضی در نهج البلاغه روایت کرده که اولی بالمعروف و نهی
عن المنکر که ائمه اربعین چل و کای قصصان من حق و افضل خلك کلمه بعد از امام جانش
اس میریم پس در فنی فقهیه اینها اول بطلان تقیه از کتاب مستند پنجم این علیه السلام و آثار
مرویه منقران ملعونان آورده شده سوای این از اوله نقلی است که عقل مردم دانا حکم می کند به بطلان
تقیه چرا که علی و اولاد و اجداد او در دستان خدا و مجربان بارگاه بودند و عیبات کمال متصف بودند و حق
قتالی میفرماید و لا اله الا الله و لا رسول الا محمد و لا نبي الا محمد و لا نبي الا محمد و لا نبي الا محمد و لا نبي الا محمد
که تقیه مقتضی کمال نایمردی است و خوف و در عجبانی و اقربا بر خدا و رسول خدا علمم و در کتب معتبره و در غیر
است بجد بکه گاه غصب به خیران آنها را بگیرند و آنها خوف جان بلکه خوف همان خوف از حقی کمتر
از آن نمر است نمایند و نتوانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت زمین ذلت و خواری بکنند و نند عقل علی السلام
با انصاف قبول این معنی نمیکند و نیز نظیر و بوجوب لطف معنی بنده گمان بر خدا انصاف امام بر خدا واجب
میگویند و غصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و منفه و لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قائم کند و بروی او احکمت که کل حق ظاهر نماید و اما که صد سال خود مختفی باشد که منافی حکمت است
نویسمی که اگر کسی گوید که پادشاه شخصی را از طرف خود و امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن برود

واجب کرده است که حکم بادشاه را محض نزد خود دارد و مانند علم خود کسی را بر آن اطلاع ندهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص محدود را خفیة اطلاع و بدینچه عاقلی این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بگوید
یا اینکه بادشاه و چون معلوم باشد که بادشاه حکیم است سفیه نیست یقین داشته شود که گوینده کا دست
و غیر در امانه نص حلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امانه و اظهار مجزه شرط میکنند و تفسیری
این خبر است و نیز تفسیر بعد از آنکه امانه رجوع است از دعوی امانه و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل اطلاق
تفسیر آورده و ابرقطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از چنین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میبرند که این تفسیر است باقر گفت که ترس مینماید مگر از زندگان
از مردان کسی نمی ترسد چنانچه امام بن عبد الملک را چنین چنین کند بدو عاقل در حق هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشام بن عبد الملک ترسیدم که زنده و مسلط
نه از آنکه بگریه و عمر که مرده اند مصطفی اله ثانی در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصاً در جنس ضالین فصل در ایمان مجمل اهل حق میگویند که با عاقل
حکم می کند که محتاجی تشبیهی نیست و علم بان تحقق و وسطایه کوفی محتاجی میکنند یا شک
در این میگویند مستوجب اخراج به نیران اند از اقامه بران و اسباب علم مجبی اسباب ظاهری
انظر در بیان عادة الهی خلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی طلل موجب چنانچه حکامی گویند و منتهی بود
چنانچه معتزله بدان قائل اند چرا که چنین کرده میشود و ثابت است که ممکن علم ممکن نیست و ثابت است و خالق جمیع
بهمانکه از جوهر و احوال و اعیان و صفات و احدیتی واجب بود و خود فاعل بالا اختیار نه با اجاب
پس علم که یکی از ممکنات است که چون وصفه باشد غیر از فعل که یا بود چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما نظر ظاهر بر چیز اند که حکم است تقریر اولی است از حواس ظاهر که سمع و بصر و شمع و ذوق و حس باشد
و گاه باشد که سبب بعضی مواضع حس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احوال یکی را در و میزد و صفرا و سوسک
شیرین را تخم انگار و لیکن چون نادریست و غالباً عدم موانع قطعا داشته میشود و لهذا حسن را معبد
قطعه و علم معین دارد و دوم عقل است ملاحظه و بعضی از دانش گویند که عقل از اسباب علم نیست

برای آنکه از حد و مرز توهم که عقل را می‌بندد بفرمانت و حکم و رعایت شرایط برهان
خطائی کند لیکن چون غالباً قطع بعدم موانع دست می‌برد و بعد از عقل می‌داند قطع و مسلم نفسی گفته می‌شود و اینکار
افاد عقل بر علم را قریب بسفله است و یوم خبر است که حق تعالی از او صحت کرده است برای حصول
علم ساس بر مانی الضمیر حکم لیکن چون احتمال کذب متکلم عدایا خطای مجتبه تصور فرماید یا ضبط یا مانند آن مانع حصول
علم است لهذا خبر را مطلقاً از سبب علم نمی‌گویند مگر بعد علم زوال مانع نیستی احتمال کذب این علم زوال
مانع کاری قطعاً بطلان خبر حاصل می‌شود و خبر در غیر متواتر که عبارتست از خبر جمعی که عقل با لایحه موافقت
آنها بر کذب محال و از اجزای شش اولی در یکجا آنگاه متنبی شود و با حدی که اس خمس گاری بسته لال چنانچه
در خبر رسول الله صلعم چون نبوده و قسمت بدین بسته احتمال کذب شد و خطای کلی قطعاً بر طرف گذشت
پس این خبر و خبر مفید علم قطعی است و کاری با تفهام و این احتمال کذب در می‌شود و چون در صورت
بافتاد احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقراین را مفید علم طمانیه و مفید
علم که قریب یقین است گفته می‌شود و کاری نظیر او صاف را وی از اسلام و عقل حفظ و حد است
احتمال کذب صنعت میشود لیکن قطع حاصل نمی‌شود پس خبر احاد بشر ط اسلام و عقل و حفظ و حد است
رواه مفید علم است که قسمی از اقسام علم آن را می‌دانند و بنا بر عمل بران باشد و بنا بر اعتقادات بران باشد
و قسم چهارم از باب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از باب علم منتهی دانسته و وجهی آنکه الهام محض
است بخواص و آنها را باب علم علوم بحث میکنند و میگویند که فراموشی و هم و خیال و که در آن نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است و در الهام پس الهام انبیا و عدم این موانع بدلیل عصمت آنها با قطع
معلوم است لهذا الهام انبیا مفید قطع است و در غیر انبیا چون قطع بعدم موانع دست نمی‌زند لهذا آنرا
و عقل نمی‌سکونیه نظر بر غالب احوال لیکن فی الجملة بودن الهام اولیای را از سبب علم در آن سکی نیست
و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوالتعالی و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه
فاد اخف مله قال قیه فی السع ولا تخافی و لا تحزنی فاناد و لا الیه و جاعلین من الملائک
مراد از وحی درین آیه الهام است چرا که نبوت خاصه محال است قال الله تعالی و ما ارسلنا من

قبله که اگر جلاله فوج الیهام و امانت و آثار بسبب ایند مثل خدا کردن عز و جلاله در دین و در علم و در
پاسا و جلاله و شنیدنیاریه و آواز او را از هر اصل بسیار از قبیل کشف و الهام و وسط و در خیال طول میجوید
اما اجماع پس از ایشان که امانت الاله و امانت و از هر عده که امانت نشان علوم الهامی است از مخفیات امکا
و در جوی دیگر باید دانست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اعلی از سبب علم خبر رسول الله صلی الله علیه و آله است که بهر چه
احتمال خطا از جهت عصمت از واجب تا مکن و از ازل تا ابد اگر کسی می بخشد و پیوسته است که احتمال خطا در آن
که غالبانیت اما متفق بر اینست که ظاهرشان و پیوسته متواتر است که بارانهم بر حسن است و این
کامعاینه و پیوسته هر که اختلاف در اراد عقل را بسیار است پیوسته الهام است که قطع بعد موانع در آن کفر
و است میسر و در غرض غیر از این کلام است که محقق و عقل الهام از مسلمات بدست آید از ابریزش شمع باید شنید
پس از آنکه از آنرا قبول بکنند از حق باید و پیش قبول باید کرد و آنچه شمره از آن ساکت باشد از آنرا قبول باید کرد
اما در حسن و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم قطع باید کرد و در الهام نظیر دیگر باید دانست که در حدیث
احادیثی من حیث الروایة آمده من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص بالمعین و مانند آن طبع
من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص و خاص ظاهر و نفس مفسر را که آنجا احتمالی ناشی از دلیل
که احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز یا نصیت قطع باید دانست که ما را متواتر از این معصوم رسیده است
که علی بر ظاهر کتاب میفرموده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترکی عمل بظاهر خصوص گیر و در هم چنین
سلف صالح کرده آمده اند و دیگر باید دانست که در قضیه قرآن و حل آن بر ظاهر یا تأویل صرف آن
ظاهر یا جامع سواد عظم باید کرد و هر که حق تعالی میفرماید و مزیت هیچ غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى
و نضله جهم و ساءت مصیر و پیغمبر فرمود علیه بالسواد الاعظم و فرمود ید الله علی کما
و فرمود کالیجمع امتی علی الصلوة و چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و اما میسر از ائمه
هم چنین سخن انار روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس در قول تعالی و احصوا ابوسکه و ارجلکم
من حیث العبارة هر چند غرض با پوش بر دو احتمال برابر است لیکن موافق سواد اعظم تفسیر کرده باید دانست
که مراد از تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدیه و قوله تعالی و حی یومئذ

۴۵ پنچ شریع انرا و کند انرا خطا و باطل نیاید و زیاده در کمال

دوار قتالی الرحمن علی الجہش استوی البئر برکتی ظاہر محل بنایر کرد

فانصره الى ربها فانظر البتة برهان اول بيه كره وانظر ظاهر حرف نبايد كره اوله اعلم واز جمله بسيار موجوده
تدبيره بهيچي ممكن است چنانچه بيايد بر حسن عقل جوان شهادت بهيچي واجب چرا كه اگر توبها ممكن ميشد
بمكن محتاج است بسوي ملائنه و ذات خود و مفروض است كه بشياد موجوده توبها ممكن است و ظاهر
اين سخن چيزي نيست و نيز ممكن عبارتي از خبري كه ذات او نه وجود خود و تعاضاي كند و قسم
خود را داخلي وجود خود و تعاضا نخواهد كرد نفعين است كه قوايج وجود را هم تعاضا نخواهد كرد ان توان بود
ما بهيچ شهادت با لازم وجود ذات يا اعراض و احوال مفارقات يا افعال اختيارى يا اضطرارى
هم چيز را تعاضا نخواهد كرد پس وجود غير خود را هم البته تعاضا نخواهد كرد خواه آن غير معيان باشند
يا اعراض يا افعال تا هم با غير چرا كه تعاضاي قوايج وجود خود و تخمين تعاضاي وجود غير خود
تعاضاي وجود خود است بالبداهه و فلسفيس ميشد كه كائنات بهيچ شياد ما بهيچ هم وجود
خود در هم در قبا خود هم در تعاضا خود بصفاست و اعراض خود در هم در صد در افعال خود و خلق انا
بواجب لذاته كه ذات او تعاضا كن وجود خود را هم تعاضا كن هر صفت كمال او تعاضا كن منزه را
از هر نفس و زوال پس كه وجود منشا هر خير و كمال است و عدم چيز غير ضروري و ال پس هر چه تعاضا
وجود خواهد كرد تعاضا هر خير و كمال خواهد كرد و لا جرم از انزل تا ما بهيچ متصف خواهد بود بهر خير و كمال و منزه
خواهد بود از هر نفس و زوال هر چه تعاضا وجود نخواهد كرد بهر خير و كمال كه دروي خواهد بود صلي نخواهد بود
كسي گمان نبرد كه ممكن چو ذات خود را تعاضا كن و نقص و زوال را چو تعاضا كن و كذا تعاضا
ذات است چرا كه نقص و زوال كه تعاضا خير و كمال نه امور عديده اند از قبيل اعدام علمي آنرا تعاضا
نمي بايد البته استغفالي بفرمايد يا اياك من حسنة فمن الله و ما اصادك من سيئة فمن
نفسك و چون بت شد كه تعاضاي از هر نفس و زوال منزه است پس تعاضاي آن و ممكن است عبارت از
خلق است البته با اختيار او خواهد بود چنيني لا نشاء من الله امر كه نه بايجاب چنانچه حكما گفته اند چرا كه انما
مستلزم اضطرار است و ان نقص و چون وجود ممكن با اختيار واجب ميشد پس ثابت شد كه عالم حادث است
چرا كه اينچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهه و صانع عالم قديم است و احد لا اله الا

چرا که جایز است تا مانع در صورت شرک و کفر متعقی است عجز بر دورایا کی را از هر دو اثن بقصر است
و منافعی و جویای بنده محارفت مذکور شده عقل در اثبات آن کافی است و شرع از انوار و نافع
قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم دلائل دارد بر هر دو عالم با زبان و قال الله تعالی
خالق کل شیء کالاهو و قال الله تعالی خلقکم و ما تعلمون دلائل دارند بر قول
خلق اول تعالی ایمان اعراف و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیها الهة الا الله لفسدتا
دلائل دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بر سطر غیر متواتر در حق پس مانده گان و توسط سطر حق صحابه
پس سید بر آن که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن شیم بن عبد المناف صلعم رسول خدا آنجه پیام از
طرف خدا آورده است از امر و نبی و وحده عبید و اخبار عبرت است چرا که بخیر نواز معلوم شده که وقت بمکه
جبل و کفر و در کمال مستول بود که کفار فریشتن بر طرف غفلت شدند و با بخدا می می پستیدند و در تحلیل و ترمیم
اشیاء کلمات لغوی دلیل میگفتند کسی در اینجا از کتاب نبوة بخره هشت در انوقت محمد صلعم از همان ترمیم
فرشتن مردی انی که هیچ خواننده بود و ظاهر شد خوشتر بیگانه و دوست و دشمن نمیشدند و اقرار میکردند
که از بد و فطره پیش از دعوی نبوة سخن در حق خبر زبان او زنده است و هدایت از لی گاهی است راسخی
نکرده و سخن لغوی مثل دیگر فرشتن گاهی نگفته چون پهل سال عمر سیده دعوی نبوة کرده و برای یقین
این دعوی معجزات بحد که قدر مشرب از آن تواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده است و اوطا حشر شده
و مردم را از خدا ترسانیده و توحید امر فرموده و از عبارات غیر خدا و تحلیل و تحمیل بی اذن خدا منع کرده
و کلامی متضمن بپار غیب و قصص مبدا و معاد و انبیا و اسلاف خواننده و گفته که این کلام رب العالمین است
اگر باور ندارد تمام حسن داس جمع شده مثل قصر سورتی از آن بسیار پس از انوقت تا انوقت با و حور
نقدی و کثرت اجداد و در هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحاء و بلغاء قدرت نیافته که مثل قصر سورتی
از آن بیارد و انبیا سابق و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بودند تصدیق نموده و چون قصص اخبار از آن
را علما بهر دو فصداری شنیدند بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تنصب حق بود
نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر در دروغ نگفته بود بر خدا

چونکه آنرا بیکر و دارای ظهور اینهمه علوم اولین و آخرین مطابق علوم قوریت و انجیل بنی و می الهی عمل
محال عید اندازانست ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و متوقف بر شش نیست یک سخن نیز از انوار
است و بنفاد و دست از ازل قبله در بقدر ایمان شمر یک اند که کمالیه و عجلیه و زراسیه و قرامطه و زواریج
و معریه و خواجه از دافض میگویند که عالم حاوش نیست و نه قابلیت هم دارد و خطا حبسید و آشنایی
و تمقید میگویند که صانع عالم واحد است چنانچه بالا گفته شد یا سهامیه از امامیه میگویند که حق تعالی فاعل الایمان
و از وی عباد و رشتده مگر عقل اول قالوا الواحد لا یصلد عندنا الواحد حال آنکه امامیه صواب
روایت کرده اند که تسکیر وید و کج علی و این دلیل است بر آنکه حق تعالی فاعل الایمان را داده و اختیار است را بر
و کبر بن امین و سلیمان جعفری و محمد بن سلم از عیون امامیه و غیر شان میگویند که علم و سم و بصیرت و معاد جاد است
از راز بر بن عین و غیر گفته اند که خدا و رازل عالم نبود و نه هیچ و نه بصیرت که پدید آمد برای خود و علم و بصیرت
حال آنکه کلینی از ابی جعفر نقل روایت میکند که قال کان الله ولا شیء غیره و لم یزل عالما و صلی
و جماعتی دیگر امامیه از آن روایت کرده اند بطریق متنوعه از الله لعزل حالما صلیا بصیرا و غیره میگویند
بنوه و رساله محمد را صلعم میگویند که خدا بر علی بر رساله نازل شد و بود جبرئیل فبطل نزل و محمد صلعم و کتبه
میکنند ان ملعونان جبرئیل را باز تلمی امامیه ایتقان در ایمان تحمل یابد و میکنند ایمان علی و ائمه و این
و دعوی است بی دلیل و امامیه باطنی که در دافض و دعوی می کنند که شصت و هفت مبنی رساله است بلکه متوجه
افضلیت بر انبیا و رسل باطلست چنانچه فکر کرده شود و رسل آن انشاء الله تعالی و احتجاج با بر آنکه انبیا
بر علی و ائمه داخل ایمان نیست بقوله تعالی است من الرسول بما اوتی الیه من ربه و المؤمنون کل
آمن بالله و ملائکته و کتبه و رساله کلا فرق بین احد من رساله اگر داخل ایمان بودی
البته در قرآن و خبر متواتر مردی گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل
چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه در دافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایتی
گفته در وجه صحت غیر نیست تا بتواتر برسد چنانچه بالا گفته شد و لا برهان اللهم بدانند احیاء
عند ربهم فصل امان بعد از تفسیر ایمان جالبی و دیگر علوم و معارف را که عقل اول

ان کانی و عقل و دران جسمی میکند و ما میاورند از کلام الهی که بر سر خطی است
 حکیم و مسلم بر وایت متواتره و از کلام و افعال نبوی که بتواتر مبرسیده است دلالت کرده اعتقاد و در آرییم
 که صانع عالم حق است و سمیع و بصیر قادر بر هر چه که ممکن است مقرر فی و ابو جعفر طوسی شیخ طایفه امامیه
 یافیه دیگر از امامیه بگویند که حق تعالی قادر بر نیست بر عین در عین و ابو جعفر طوسی در تبیان و تفسیر قرآن
 که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است منج مبالغه و عظیم است بر هر چیزی و کلی و رازل شیطانیه
 میگویند که حق تعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زرار نه و طایفه دیگر از امامیه بگویند که حق تعالی
 اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکیمیه و طایفه از اثنا عشریه چنانچه مقداد صاحب
 الزم العرفان و غیره گفته اند که حق تعالی جزایات را نمیداند مگر بعد از وقوع آن حالانکه از طریق اهل
 و شیعه متواتر از اهل بیت مروی است که علمه تعالی بالشیء قبل کونه کلمه تعالی بعد کونه و قرآن
 باخبار آئینه شحون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند در آن هم اخبار است بشیء قبل از وقوع
 آن علی بن ابراهیم قتی از اثنا عشریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی جعفر عیسی
 جعفر صادق علیه السلام که آیا ما بشمار روز جزا میبودیم و در علم خدا بود و در صدوق گفت فی مرتبه نخستین گوید و را خدا
 خوا کند گفتیم خبر ده مرا که آنچه شده و آنچه نشدنی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا و او روز گفت اری
 بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی تکلم است قال الله تعالی و کلام الله موسی
 لکما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و همچنین تورات و انجیل و زبور و صحف برایم و آنچه بر پیغمبران از
 کتب و صحف نازل شده بیان بهر یک از آن واجب است و کیسانید و زید و یو امامیه ندمت که گویند
 که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرد و از احتقالات در لفظ و محضو طایر و جبریل یا در جبر و کرامیه میگویند
 که کلام خدا حادث است و حوادث خدا مبتدئ از حدوث آن تکلم نبود و چون کل تکلم که مشتق است بر حق
 تعالی بی ثبوت است خدایست قاق و هم تصادف و بعضی که مخلوق باشد و قایم باشد مخلوقی دیگر محال است
 و بدون حق تعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت که ال است از ازل ثابت است و اگر صفت
 نقصان است ثبوت آن محال است لا یمحق حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر حقوق است مثل دیگر صفات از سمیع و بصیر و از آنجا که در کلمات مقدم و ثانوی که مستلزم حدوث است مستبعد
 می شود و نه اکثر متکلمین بکلام نفسی قائل شده و کلام فطری را از آنچه کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی میگویند
 که کلام انبیا نیست و آنچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق و ال شنیده بود چون به واسطه ملک بود
 حصین کلام است و همین است قول ابی منصور از تریبی و حق نزو غیر آنست که کلام فطری هم قائم
 است و مقدم و ثانوی که مشهور و بیشتر به تنگی موصوفه مکنات است و بعد المثل الی علی لا یغنیه شان
 عن شان و کلام انبی هموع است هر کس ماده در او حوصله علی و نه چنانچه ذات او بر او است هر کس بر او را قوت
 ابرو دهند و این قول ابی الحسن شعرکی است و در قرآن ترجمه و زیاده و نقصان ممکن نیست و آنچه در او و در
 مصحف به اثر رسیده است هر قرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست اثنا عشر و غیره اما به میگویند
 اند و در مصحف موجود است و از مسلمانان جمله کلام ترجمه نموده تمام قرآن فسر کرده اند و با تفسیر است و در آن
 موجود است بلکه در قرآن تفسیر است بسیار شده و بسیاری از آیات و سوره از آن ساقط گشته یکسانی از شام کمال
 از ابی عبد الله صادق روایت کرده که قرآنی که به تفسیر منجمد آورده بود و مفهومی از آن بود و کلینی از
 محمد بن یحیی از حنفی روایت کرده که گفت در سوره الم کن من نعمت الله و کس قریش بود و با نام پدر آن نشان
 و نیز کلینی و غیره از معمر بن عقیبه روایت کرده اند که علی بن الحسن گفته قول الله تعالی و ما ارسلنا من قبلك
 من رسول الا و لا نبی الا محمد و گفته که علی ابی طالب حدیث بود و روایت کرده کلینی از مزید از ابی
 عبد الله که رسول گفت است که فرشته بروی ظاهر شود و با وی سخن گوید و بنی کس است که در خواب بیند
 و محدث کسی است که او را بشنود و صورت بیند و کلینی از محمد بن جهم طالی و غیره از ابی عبد الله روایت کرده
 است که ابی هریرة از ابی من امته کلام خدا نیست بلکه معرفت است از آن که از من است که بود و آن که را میگویند
 که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره الفاتحه بود آیات فضیلت
 اهل بیت و احکام از آن ساقط کرده اند و لفظ و ملک از قول تعالی لا تحزن الی الله معنا ساقط کرده اند و
 میگویند که قول تعالی وقفوهم انهم مسؤولون عن ولایة علی بود و لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
 ابی القدر خیر بن ابی شاهر ملک بنی امیه لفظ ملک بنی امیه ساقط کرده اند و از امام شریح که صدر

وعلیاً فیه کلمات خمسہ فی لفظ وعلیاً صبرک ساقط کرده اند و سبعل الدین ظلموا الی حد
 ای متعلق بقلبون لفظ آل محمد ساقط کرده و لکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند و این
 قول در افسن ما طلبت بوجوه کلی آنکه محتالی میفرماید اما سخن نزول الذکر و اناله لحافظون
 و چیز را که حق تعالی صاف باشد تحریف در آن محال است که مستلزم غرض تعالی است و دوم آنکه تبلیغ قرآن
 بی کم و زیادہ محتالی بر پیغمبر مسلم فرض کرده بود قال یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس پس پیغمبر مسلم آنچه باید در تبلیغ قرآن
 که شش تبلیغ فرموده و با آنکه خود متوانست رسید مردم را برای تبلیغ فرستاد و امر تبلیغ تو مسلم کرد و از سر تا سر
 و در میان حال پیغمبران چنانچه محتالی شرح نمائید میفرماید الذین یبلغون رسالات اللہ و یخشیونہ
 و لا یخشیون احد الا اللہ و چنین آیت را میفرمود از صحابہ اہل بیت و انہ ہدی کہ محتالی در مرح شان نیز میفرماید
 اذ لعل علی المؤمنین اخری علی الکافرین یجحدون فی سبیل اللہ و لا یخافون لومة لائم و لا یخشیون احد الا اللہ
 آن گرامان میگویند کہ امیر مومنین قرآن را در ظاهر نوعی میخواندند و خفیہ نوع دیگر چنانچہ کلینی از سالم بن مسلم
 روایت می کند کہ گفت و دی بر ابی عبد اللہ قرآن خواند و من می شنیدم حروف از قرآن کہ نیست اینچنین
 مردم می خوانند پس فرمود اما بعد از آنکہ بشتن کہ برود استاده شوند و قنیک برود استاده شوند و از زمان
 بخوانی کتاب خدا را بر حد و محتالی آن گرامان را الفتنہ کند چہ قباچ و در زایل از نامردی و وحی پوشی و
 مانند آن با نماند نسبت می کنند و چون پیغمبر علیہ السلام در دکاران او در حیات او صلوات علیہ چشم در تبیین
 قرآن گوش نمی نمودند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلوات علیہ در طبع ارض علیہ السلام رسید بود شیخ عریضی کہ
 فرمودم تا کہ کسی می نمزدند و در مساجد و غیرہ و در نماز و خارج نماز ہمیشہ میخواندند چنانچہ در مسجد نبوی صلوات
 بسبب کثرت قاریان قرآن شور میشد تا کہ آنحضرت مسلم فرمود بشت کردن آواز تا آواز بعضی بعضی را
 در غلط نمیداد و چیزیکہ اینچنین برانگیز شده باشد تغییر و تبدیل بر آن ممکن نیست و قائل بدان شدن
 انکار متواترات کرد و نیست چنانچہ کسی گوید کہ در حیان موجود نیست حاجیان برای حسب خود در در
 بستند بیوم آنکہ اگر قول رو فیض صحیح باشد و ثوق و اعتماد از قرآن بر غیر و حال آنکہ رو فیض صحیح

و در این کتاب از پیغمبران اہل بیت علیہم السلام و در این کتاب از پیغمبران اہل بیت علیہم السلام

بفران حجاج میسند و حال نمایند و پس مابا قاعده که شده که سر امر موسی و زنتی است و باطن من که در وجه
 سوره سوره پانصد و بیست و یکمین نیست پس دین بر ما در فتنه چهارم آنکه اگر در قرآن تحریر است بود سوری
 در انفس از مفسدات و در فرق اسلام کسی دیگر هم روایت میگوید که ما لا نکمل اهل سبع فرق اسلام برین بحث
 و از دو کلیتی که در باب تحریف آن و اسقاط آیات و سوراها و از انکه روایت کرده حوضی اند و مفسد
 چنانچه این باب و جلی که از پیشوایان آن گمان انهم بنحی حکم کرده اند و اعمات منزه اند و او تعالی
 مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است اما مدیه نیست فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
 قائم نبات خدا چنانچه که امیه میگویند و مرتضی و تابعدان او از ثنا عشریه میگویند که اراده خدا قائم است
 نبات خود و جبل و هم چنین است قول یسعی مشرک مثل ابو هنرلی و جلی و ابی اسلم و بدون صفته قائم
 نبات خود و ظاهر ابطالان است و در صورت خدا را با آن موصوفت گفتن نیز بخیر و دیگر از حوادث غیر قائم
 نبات او تعالی دعوی است بی دلیل و در صورت اول خدا و اهل حوادث گفتن لازم می آید و آنحال است
 و اراده الهی سلب میشود و هر موجودی باشد یا غرض خیر باشد یا شر که باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
 و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نه نمی مستلزم عدم اراده بلکه امر کرده است که از نام را با اسلام
 طاعت و نهی کرده است که از کفر و معصیت و اراده کند با سلام مؤمن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ جزو
 نمی شود و اگر نسبت قدرت با یکدیگر برابر است و باختلاف اوقات مختلف میشود و اراده است
 که تخصیص کند موجودات را بوقت و در وقت و کیفیت و در کیفیت و در وقت و مانند آن و آنچه
 مقتضای اراده انچه نمیکند البته واقع میشود و مختلف از امر الهی محال است که مستلزم غیر است و آنچه خدا میسر
 بیدم و نوع آن تعلقی اراده بدان محال است الا بجزئیات و اهل لازم آید و جایز است که بدان امر کند برای
 اهل عاصیان خاص یا یکسانی دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را هدایت کند بهر چه قدرت ندارد بر ابطال
 آن و او را دیگری بر ضد غالب آید و اگر خدا خواهد که کسی را گمراه کند و دیگری نتواند هدایتش کرد و اما چه میسر
 در مفسدات فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیت میکند بلکه از شر مطلق اراده
 اسلام و طاعت میکند چنانچه امر می کند با سلام و طاعت و هر که از این میکند از کفر و معصیت آن اراده

بی اراده ولی شیشه ای نیست و در کفین می رود و از عبدی که سپاس از ابی عبد الله روایت کرده
 که گفت که اگر در حق تعالی چیزی را خواست آن چیز را دوست و امیر کرد و اگر پس را که سجده کند
 آدم را و خواست که سجده نکند اگر خدا می خواست البته سجده میکرد و بدو منع کرد آدم را از آنکه سجده
 که بخورد اگر نمی خواست بخورد در کفین اگر کافی از ثابت بن سید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
 بیست هزار بار مردم باز مانند مردم کسی را بخورد و خود میگوید که اگر این تمامها در زمین جسد شود
 بر آنکه بدایه کند بنده را که خدا اراده کرد ای آن کرده است هرگز خوانند بدایت کردن او و اگر مردم شوم
 بر گناه کردن بنده که خدا بدست خواسته است نتواند که گناه کردن او بخین آثار بارانها و ناخوشی
 آنرا بقوله تعالی و ما الله بیدخله الجحیم جواب نیست معنی این کلام آنست که خدا نمی خواهد که عظم
 کن بر بنده گان این چنین بل لغت و عربی گفته اند و بقوله تعالی و لا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
 که رضا غیر اراده است و با آنکه اگر خدا می اراده که کفر کند کافر را و کفر طبعی است و جواب آنست که اطاعت استماع
 امر است نه مانع اراده و با آنکه اراده جسم و ترک اراده جسم اینست که از احتیالی حاصل شود و در
 باطل است و قبح آن منوع است فان الله لا یحب من یصلی و چون ثابت شد که خدا می اراده که کفر و طاعت
 و استغفار و نجات می کند ثابت شد که صلح بر خدا واجب نیست بزرگوار و واجب بر هر که می اراده
 کفر و عصیت و اراده کردن کفر و عصیت و ضلالت و اتفاق مسلمانان صلح و لطف نیست چرا که لطف
 عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و دور کردن او از عصیت پس غلبه لطف است بر کفر و طاعت
 و کیسانه اما سبب هم در وقت فرقه زید فاضل اند با آنکه اصل لطف و رحمت است و واجب و الا بخل لازم آید و
 باطل است که اگر سبب منافی و موجب است که ایضا لطف و رحمت است پس هر چه بر حق تعالی واجب است
 اما سبب کیسانه در وقت فرقه زید که کثر خیر بر خدا واجب گویند از آنکه تکلیف عباد با او و نوازی و نوا
 صلح و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و احکامات کرده اند و در معنی واجب بعضی گفته اند
 عبارتست از آنکه تا که آن سخن در مبدء عقل پس محال باشد و آن محقق از حق تعالی نماند
 لازم ماید و سبب میگویند که واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود منافی که نکند

مردی درین کم نیست و نیست با و امر و نه ای نیست بجای سلیمیت و است که عبارت است از نزدیکی
 کردن به در بطافه حسن غیر الجار و حق عباد و سلیمیت بلکه اصل الجار است عباد را بر طافه حیاتی یا قوم
 موسی بعل برده چیست قال و از تقنا الجبل فوهم کای خطه و خطونه و واقع بهم غذا و اما اینکه تقوه پس
 وجوب تکلیف و سلیم و طاعت واجب و بی تسلیم پیدا کردی و او را قوه و فر صفت طلال ندادی و عباد
 را نه زود بر عصیان ندادی و مشیت و اراده الهی متعلق به هدایت عامه شدی حالا که نشد قال الله تعالی
 ولوشننا الالبیتا کل نفس هدینا و لو شاء لهدیکم اجمعین و لو شاء ربک ما فعلوه و در
 هر طایفه و هر وقت نبی معصوم را والی کرده و قوه بر امر و معرفت و نبی سکر ادوی و آنها استلال میکنند
 بر وجوب پاید کوره مشیل قوله تعالی کان حقا علینا انصر المؤمنین و قوله تعالی کتب علی نفسه
 الحق و قوله تعالی کان علی باب ختمه مقتضیا و قوله تعالی ثم ان علینا حسابهم و قوله تعالی ثم
 ان علینا بیانده و میگوید که ترک نبرد نبی ثواب اون بر طافه ظلم است جواب است که معنی حقا علینا
 یا کتب علی نفسه است که حق تعالی و عذر و در حقیقت کرده است و که که خلف در ان محال است و معنی است
 انهم مقتضای و عذر و معنی حقا علینا مقتضای ان علینا حسابهم بر آنکه بجا نماند و تاکید محاسب
 پس وجوب نبی آنکه اگر ترک کند حتی دم باشد یا آنکه بنابر حقی است که بندگان راست برو محال است
 اما باین معنی که لازم گرفته بر خود تفصلا اگر گرفته شود مضایقه ندارد لیکن اطلاق لفظ وجوب ادب است
 و آنکه میگوید که ترک ثواب طافه ظلم است بطل است چرا که ظلم عبارت است از تصرف در غیر ملک خود و حق تعالی
 تصرف میکند در ملک خود پس اگر حق تعالی به حیثیت عذاب کند یا بر طاعت ثواب بد ظلم نباشد و انجیز
 اما میباید از امر و است کرده که باین عاجزنا بای و عا میگرد الهی و عزتک و جلالک و عظمتک و الوالی
 من ذی عذ فطری من اول الدهر عبدک دوام خلود و بوبیتک لیکل شعرة فی طرفه عین الی
 الایم الخ لا توذکره محسن کتب مقتضای ادب فکما اخفی فی حق تعالی و الی
 اکویت معادن حدید الدنیا باینی و در حقیقت ماضیها با بشمار عینی و بکیت من خشتیک مثل
 یحیی السموات و الارضین دیا و صدید لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من ادب

جعل على وولاءك اى عذبتنى بعد ذلك بعد ان اجمع بين اعظم المصائب
على جسمي وولاءك عذبهم واطباقتهم حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون
لهم حظ والى كان بعد ذلك على قلاد في كثير اما السنو حيث من عفتني
وورني بالفاة ازاء المؤمنين روايت کرده که گفتم لا يا من خير خلق الله من عذاب الله
وخالق است وكون حق تعالى سمع موجودات را از خواهر و اعراف و خبر و هر چه ممکن است که دیگری
خلق چیزی از شما بتواند کرد یا در خلق چیزی از شما دیگری باری تعالى شریک با یا او تو نعمین
که خلق چیز را بخلق از مخلوقات مفوضه نموده که محمد یا محمد و علی هر دو خالقیت دنیا با حق تعالى
شریک اند و حق تعالى بپاک کردن دنیا با آنها سرور و کیسانیه و شست و فرقه زیدیه و امامیه معتزله میگویند که خالق
شریکین گناهکاران بن و نسل نه و قول شان مثل قول مجوس است که میگویند که خالق خبر و زوشت
و خالق شراب من و لهذا در حدیث صحیح دارد شده القدره بحسب هذه الاية و انما الله از طرق امامیه
بیر بطمان این ندب دلالت دارند محمد بن یعقوب کلینی از ما ویه بن و رب وایت کرده از ائمه ائمه
که حق تعالى بر موسی علیه السلام در توره نازل کرده انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق و خلق
الحیة و اجریته علی يد من احب فطولى لمن اجریته علی يد من ارید فویل لمن اجریته
علی یدیه و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده که گفتم شنیدم ابو جعفر محمد بن علی باقر را گفت در بعض کتب
فرز نازل شده الى اما الله لا اله الا انا خلقت الخلق و الخلق فطولى لمن اجریته علی يد من ارید فویل
و ویل علم من اجریته علی یدیه الشریع علی ابن ابی براهیم بن شمس ابو الحسن قمی صاحب تفسیر از عبد
المؤمن بن القاسم انصاری از ابی عبد الله روایت کرده که گفت قال رسا عن رجل قال يا الله لا اله
الا انا خالق الخلق و السواى من بکر اخبار مجیه بسیار دلالت دارند که حق تعالى خالق است هر چه بود و
هر چه پس خالی است افعال اختاریه عباد و نیز و عباد کائنات اند نه خالق و نه شریک در خلق
و کیسانیه و شست و فرقه زیدیه و امامیه میگویند که بنده خالق است افعال اختیاریه خود را و این نظر
است قال الله تعالى و الله مخلقكم و ما تخلقون و امامیه زائعه است کرده اند که افعال العباد

بگویند که خالق و زوشت و فرقه زیدیه و امامیه معتزله میگویند که خالق

در بعض کتب روایت شده که خالق خبر و زوشت

مخلوقه لله تعالى كما دلّ شارح الحجة وناظر گفته خلق مبنی بر تقدیر است لا حجة لهم علیه
 وروایت از ابی حمزة که گفت پرسیدم از امام ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام ای ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
 تعالی پرده هست که برپا کردن فعال بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگتر است از آنکه بسیار
 ربوبیه بسوی بندگان پس گفتیم یا میر میکنند بندگان را بر آن گفت که خدا عادل تر است از آنکه بگریزند
 بندگان را بر آن پس گفتیم پس چگونه با فرمودین بین لاجبر و لا تفویض و لا کراهه و لا تسلیط و کسینی
 از خداوند ایت کرده که گفت لاجبر و لا تفویض و لا کراهه و لا تسلیط و کسینی و روایت کرد ابو بصیر بن عباس
 مانند آن و نیز کسینی از ابی الحسن محمد بن حنا مانند آن روایت کرده و روایت کرد ابو بصیر بن عباس آنکه
 گفت پرسیده رضای مروی آیا تکلیف میکند الله بندگان را بر طاعت ندارند فرمود هو احدل عن
 ذلک پس گفت پس قادرند بندگان بر کار و چنانچه اراده کنند فرمود هو اخر عن ذلک کذا فی
 فصول و در دفتر الدرر فصل بن سهل علی بن موسی رضا و مجلس مومن سوال کرد که ای ابی الحسن خلق
 جبر کرده میشوند امام گفت الله احدل ان یجبر بشر یعذب پس گفت که قدرت داده شده اند کامل
 گفت مشتعلی حکیم تر است از آنکه اهل گذارد بندگان را و بسیار او را با و آنچه موجودی شود بقضای
 الهی است و تقدیر او را در آن همچنین مشتعلی مقدر کرده بود و کیست ایندوشت فرقه زیدیه و امامیه گویند
 که سالبه قضای قدرت محمد بن یزید قوی و کتاب توحید با سنادی که نزدشان صحیح است از ابی
 عبد الله روایت کرده که گفت القدره هجوس هذه الامة ازادوا ان یصنفوا الله بعد له
 فاحزنوه من سلطانهم و فهم نزلت هذه الایة لیحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
 سقرانا کلشی خلقناه بقدر و نیز محمد با بویه در حدیث معراج از ابی الحسن ایت کرده که میفرمود خدا صلوات
 حق تعالی دعا خواند و گفت الهی سبع کن ایت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شود و حسب آنچه
 بر جوی من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او آنکه من تقضا کرده ام در بندگان خود پس از آنکه
 پیدا کنیم آنها را و قضای من جاریست در آنها با آنکه ملاک کنم هر که را خواهم و هدایت کنم هر که را خواهم و کلینی از ابی
 روایت کرده که گفت گفتیم مرا ابی عبد الله را که حق تعالی خواسته و داده کرده و تقدیر کرده و تقضا نموده

حکم علی و ولایت ائمه حجتی و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از ائمه ولایت کرده اند که حق تعالی
حکمی و جسی و ملان خود را نیک بخت و بعضی نیک گان را بخت بجهت دوستی او با حق تعالی خواهند
لحم حلیتی از منصرف جانم از ابی عبد الله روایت کرده که گفت که حق تعالی سپید کرد و نیک بختی و بر خستی
ایش از پیش خلق پس هر که سپید کرد و نیک بخت هیچگاه ندارد اگر عمل بد کند عمل در ناخوش
دارد و ناخوش ندارد اگر بد بخت دوست ندارد و اگر هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل در دوست دارد
و ناخوش دارد و برای آنچه بازگشت و آنچه بازگشت پس نیک دوست دارد و خدا پیروی را ناخوش ندارد
گاهی و اگر ناخوش دارد کسی دوست ندارد و اگر گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی القاسم روایت کرده
آنکه گفت بروم پیش ابی عبد الله شسته سائلی از وی پرسید گفت قدایت کردم از کجا بختی الا حق شد
اگر محصیه را حکم کرد برای نشان خدا تعالی در سلمه خود بعد از عمل نشان فرمود ابو عبد الله
سائلی خدا عزوجل سپید اند که قایم خواهد شد کسی از خلقی بحقوق خداوندی و چون حکم کرد به نیک بختی
اگر محصیه بود و در قافله او و نقل عمل از آنها دور کرد و عمل محصیه را قوه محصیه و او محصیه علی که با او
در عالم آبی رفته بود و قدره نیافتند آنکه بیارند حال که نجات و در آنها از عذاب الهی چرا حکم کرد
اولی است بجهت نصیحت نیست معنی ندارد و سر آن حق تعالی راضی نمیشود و بگریزی نیک گان
خود و آنها مشروط میگردد که عقلی راضی است از گزافی غیر شیعیه پس اگر رضا و نشان مراد از او
است پس ایقول منافی قول سابق است که خدا اراده شرع نکند اگر مراد برضا است که او را
به آن گفته که مستلزم امر است پس در ریضوت گزافان شیعیه باشند و شاب بودند و بر حق تعالی تجاوز
نیت و حالت که ظاهر شود و حق تعالی بجزی که پیش ازین بر وی ظاهر شود و چنانچه در انسان تبدیل
رای میشود که این مستلزم عمل و نقص است تعالی اسد عن المناقص و در آنکه و به آنها سالیه
و کرد و می از امامیه شل آنکه جسی و در این حکم در بیان بن الصلت و فرشتان گفته اند که در جایز است
بلک مستحق بر لیل تو را تعالی بحسب الله مایستام و یثبت و روایت کرد کلینی از زراره بن انیس عن
اسد سائلی ما عبد الله مثل البدر و نیز و لیل می آید به آنکه نسخ جایز است باقیان و بنا بر نسخ ظاهر

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر شود و الا محبت لازم آید و این مصلحت جواب نیست که مراد از خود
 اثبات دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
 بعد روز به مراد از آن فخر نیست یعنی برودت مصلحتی است معلوم قد یا بنا بر اقتضای زمان خنایی
 در امتدای اسلام ترک قبایل مصلحت بود که دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحت در
 قبایل پیدا شد حکم شد فائز و هم حجت ثقیقه هم و آثار که روایت می کنند مغربی و موضوع اند اثر وضع بر آن
 ظاهر است نسبت به جل بنوی خدا کدام عبادت و مراد است بجا از اسما سنی حواله الذی کالاله
 الا هو الرحمن الرحیم الملك القدوس الخ و مراد فی القرآن والحدیث و جایز است که او
 تعالی را دیگر اسما و صفات باشند که باید بدان علم نباشد مگر اجمالاً همین قدر که بحجم صفات کمال موصوف
 و در حدیث صحیح از رسول معلوم و ارشده اللهم انی اسئلك بكل اسم هو لك سمیت به نفسك و انزلته
 فی کتابك او علمته احدا من خلقك و استاثرت به فی علم الغیبت لك یكنی بار اطلاق
 اسمی یا معنی بر وی تعالی سوا بی آنچه شرع بر آن وارد شده جایز نیست که اختلال الخطاء و محبت در آنکه
 صفات الهی زیاده بر ذات چنانچه میگویند و متبادر از کلام الهی و کلام رسالت هم همین است
 چرا که اصل مشتق بدون قیام سبب اشتقاق علماء حریجه را ندارند و قول اشعری که میگوید لا عین ولا غیر
 چون نمر از لا عین همین زیاده است بر ذات و از لا غیر عدم انفکاک پس هیچ است بقول سایر متکلمین یا
 صفات همین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرورت و شرع بر آن تکلیف نکرده و حق سبحانه
 تعالی حیرت است و نه جوهری بزرگ یا تجزیه و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکان است و نه در جهت و نه مرکب
 است و متصف نمیشود باعراض محسوسه مثل رنگ یا بویامزه یا حرکت یا سکون مانند آن و نه کیفیات
 نفسانی مثل حجب و عشق لذت و الم و مانند آن لیس که مثل شیئی و هو السميع البصیر و قرب
 بنده بحق و معینه که از انصاف است میشود و قرینت و معیته چون من حیث الرتبه یا محبت یا مانند آن قرب
 و معیته مکانی نیست و آن قرب بمعنی بود و جهت یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و مدلول قول تعالی است
 نحن اقرب الیه من جبل الذریر و هو معکم ایما کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که مدلول

اقراره قال است وان الله مع الصالحين وحدثني عن الحسن بن علي بن فضال
 عن عبد بن قيس عن ابي الحسن حتى اجبته الحديث وان تربتني ارجات فليتناهي واراد
 كماله لول كماله لان الاست بخلاف قرب بني اهل پس در بر و قرب است هر كس كه گفتي است از منوي
 و الله علم و كبر و سماوية و شيطانية و غير شان از ما ميگويند خدا جسم است و قرب با و باي قرب
 مكاني است و انساني را يعني در كافي از ابراهيم بن محمد بن ابان روايت کرده كه گفت كتبت الي اهل الجبلان
 قبل ان مو اليك قد اختلفوا في التوحيد منهم من يقول جسم ومنهم من يقول صورة
 و از سهل بن يار روايت کرده كه گفت كتبت الي محمد بن حنفية عن حماد بن عيسى و ما بين قد اختلف
 باسناد اصحابنا في التوحيد منهم من يقول جسم ومنهم من يقول صورة و دروي اين باب
 في كتاب عن حماد بن عيسى عن ابي جعفر انه قال في تفسير قوله تعالى ثم دنا فتدلى اذنى
 الله عز وجل بنبيه فلم يكن بينه وبينه الا قصص من لؤلؤ فنه خاش يتلاد من ذهب
 صورة فتدل با عمل اقرت هذه الصورة قال نعم هذه صورة علي بن ابي طالب و اين
 باطلست و اثر وضع بر آن ظاهر است دلالت دارد بر قربت علي از بن و غير اما حسيه پرتو در نفس باي
 و معبره را نمي بيند و خشيده و باي به متعنيه و باي به و غير و خطاب به و باي به تتر قال اما بحسب تميز ميگويند
 كه حشائي كنج اعراس عمر متصف ميشود و هم بحسب كوناات نفسانية از حزن و فرح و خوف و اطم
 بلكه متصف ميگويند خدا را بصفتات حيوانيه از اكل و شرب و جماع و نوم و يقظة و عجب اس و تناوب
 پس انچه گران فخلست نه بر چند قول حكميه ميگويند كه حشائي جسم است كه طول و عرض و عمق باي هم
 متساوي دارد و ادا و است است او شش در ششده از هر جانب مراد است رنگ و بو و مزه و طاس است
 بر من روايت كرده گلي از علي بن حمزه كه هشام بن حكيم ميگفت كه خدا را جسم صدي گفتن يعني انكه اخبر
 نباشد معرني ضرر است در روايت كرده گلي از محمد بن حكيم و از بنوس بن نسيان و از حسن بن علي بن ابراهيم
 همان بخوان ابناء و ائمته و ساليه ميگويند كه حشائي جسم است بر سوار نشان دارد و در چشم و گوش
 و در سين و در دست و پا و اس و نكاه است گلي از محمد بن فرح الرحمي روايت کرده كه هشام بن سالم

سیکه است که خدا اجوف است تا ناف و باقی صمد است و سیطانی و جینی گفته که خدا جسم است و او را صورت
 است و اعضا و زوائد اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه کلینی با زبان هزار و اربعین روایت کرده
 که منشی میگفت که اوتقالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه جوالیقی و صاحب الطبیق گفته و سبائیه
 و ممریه و انشینیه و سیه و ذبیحیه و با بیه و متغنییه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و درش و چشم و دهان
 دارد و با بیه و متغنییه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام او ملاک خواهد شد مگر روی او و غایبیه می
 گویند که حقیقتی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و درش و حکمیه و برکتیه میگویند که
 سکبان او و درش است نمای برش او استاده میشود و می نشیند و حرکت میکند در جای خود و این میگویند
 که خدا بر عرش است بلکه حالت عرش اندو از ملک قوی تر است چنانچه کرکی را با ماش می بر دارند و
 او را با قوتی تر است و فرق دانی دیگر میگویند که خدا را اسکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف دارند پس
 شیطانیه و متغنییه و سبائیه میگویند که سکبان او در آسمان است آبی تعیین و انتقال میکند از مکانی به مکانی
 و استاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکون در آنکه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او متغیر است
 گاهی در جهت علوی باشد و گاهی در فعل چنانچه مفضلیه و سرغییه و زرامیه و جناحیه و میانیه و نظیریه
 و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بر دین و زمین فرو و آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده
 چنانچه گذشته و خطاییه و ممریه و زبغیه و غلباییه و سباییه و ذبیحیه و انشینیه و ذباییه و متغنییه میگویند
 که آسمان بر دین و زمین فرو و آمد پست باز آسمان رفت و حالا در آسمان است و سباییه میگویند که
 در این است و خدا او را است و برقی نازبان او و فرو و خواهد آمد باز بر زمین پس بر خواهد کرد زمین را بر آبی
 معاشی و عدالت و بر سبیه میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ریح بر زمین فرو و می آید و باز میرود و گفته
 اند علی الحاکم و ابن ابی عمیر و خرافات بر سبیه البطالان قابل آن نیست که کسی متصدی البطالان آن شود
 بلکه قابل آن نیست که کسی نوگرا آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید طایفه البطالان آن ملاعنه
 درین کتاب آن است که امامیه شاعر شریفه ایچیه فرقهای روی و رض را که این عقاید باطله دارند نسبت باطل
 هستند و حاجه قریبتر بحتی میداند چه اهل سنت و حاجه را محمد فی النازمیدانند نه اینها را بلکه میداند

که بنام او و مایه که در دخول و خروج نبات خواهد نمود یافتند بین هفتاد و دو و در قره روضه اخذ از این مسئله
و غیر هم که آنها را بخند فی النار میدادند بلکه چون اعتقاد دارند که محب علی از پنجم چیز سوال نکرد و خواهد شد
و چون بر سر هیچ ملل عذاب نکرده خواهد شد و البته این فرقها که عقاید ایشان مذکور شد در محب علی اندک باب
منعط در محب علی پس شش و شصت و یک گویا پیغمبر و اهل بیت می دانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز شش و شصت و یک در کتب
اصحاح خواندین مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشتم بن حکم و هشتم بن سالم و صاحبان و شیعی و غیر هم
روایات حدیثی گفته و آنها را صاحبان معتقد و من و در حال محب می دانند پس شش و شصت و یک گویا این اعتقاد
بمنعرج بنکونند لیکن گویا از این عقاید چندان انکار هم دارند چنانچه در اصل مسئله جننی در میان و رسائل
فقه احکام شافعی را یاد و رسائل کلام مازیدیان احکام ابو الحسن مشعری را که نسبت به خطای گفته لیکن
چندان انکار ندارند پس حال شش و شصت و یک در حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر
اکنون چند اثر از آنکه که بطریق امامیه صحیح شده و در محبت در میان اهل حق و بطلان قول ان گمراهان جمیع
ولاله دارند ایراد نمایند و هیچ بلا فایده از امیر المؤمنین روایت کرده که در بعضی خطبه های گفته اند لغای
لا یوصف بشی من الا کسرا و ولا بالجو ارج و لا اعضا و لا بعرض من الا عرض و لا
بیارض و لا یقال له حد و نهایه و لا انقطاع و غایت و لا ان الاشیاء حتی یفقد قلبه و لا
تقویه او ان شیا بجملة و جمیله او یعل و کلین از ابراهیم بن محمد خوار و محمد بن حسین بروایت کرده
مرد و گفته که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشتم بن سالم در محبت حق و شیعی بیگوست
که حق فقال انما استقامت بر ما یستقیمت امام رضا در سجده بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد و پست گفت
پایکی تراست چگونه غنبت کردید و ما را نشان که ترا نشانی نیست غیر تراهی من و منست یکیم ترا بگردان و آنچه منست
کردی از نفس خود را و شهادت میدهم ترا بحق تو اهل برتر هستی پس گردان مرا با تو هم ظالمان و نیز بر تو
کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتیم که هشتم بن حکم میگارد
که متعالی است امام گفت فاطمه را می دانند که جسم محدودی باشد اما خداوند و بزراری میکنیم بسوی خدا
ازین قول و نیز کلینی از محمد بن زحر که روایت کرده که گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می بنشینم

[illegible]

تم تعالیٰ در می خیزد و پانچ آباد کو رشید علی خاں رحمہ اللہ ابن حضرت علی مرتضیٰ در پختی پور خاندان کے حضور میں

موجود است نه غیرو از ملکات هیچ موجود نیست مگر در مرتبه پنجم تا نال هیچ اکبر الایمان است
 راجح فی الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبه پنجم صورت است از آن در حدقه وجود حقیقی او قسای فیضی
 نماید نه الا ان کما کان این توحید که عبارت از نفی وجود ملکات است پس نه خود استوار باشد که یسبب تعلیم
 محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق غشی گشته بخود احدی در نظرش هیچ نماند که در حقیقت وجود غیر
 منتفی گشته یا وجودی که در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد بچکار از حلول و اتحاد او تعالی با غیر خود خبری
 و در وفاء و تقا و انحال ذات و صفات صورتات و صفات او تعالی که میگویند اینهمه در مراتب علم
 میگویند و در خارج و حقیق امر است که چون بسبب این صفات و عبارات صحبت شیخ کامل مکمل بلکه بجهن
 فضل الهی صوفی بجای میسر که او را آگاهی دومی سخن و نیای از وجود و توابع وجود خود دوست میدید
 اثرات این چنین علوم و معارف و غلبه عشق و محبت شکست می شود و از زمان او را حق تعالی قدرتی غیر خود
 سابق و علوی غیر علوم سابق و مانند آن که موجب عادت باشد که امت میفرماید چنانچه از صحابه و اولیای
 ائمه در جبهه تواتر رسیده که انکار آن توان کرد پس از زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که ایوال
 عبدی یقرب الی البی و اقل حتی اجبته فاذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به و یبصر الذی
 یبصر به و ید الی الق بیطش بها و رجلا الی عشی بها و اخبیه بحیرت بقرش قره تعالی خلقت
 بدی یفخت غبه من روحی و مانند آن و همچنین الفاظ که صوفیاء از سنده گفته اند
 مت و فان شیدیه نیر گفته اند قال المقداد شیخ السیعة فی شرح الواصل الی علم الاصول
 فی ذکر الاحوال السالکة للمراد من الاتحاد هو ان لا یطرأ الالهیه من غیر
 ان یتکلف و یقول ما عداها قائم به فیکون الکل واحد بل من حیث انه اذا
 صار بصیر ابن و تحلیله لا یبصر الا ذاته لا الی الی و لا المرئی و یدین شفا ممکن است لیکن شیخ
 از دخول خبره واقع نیست و بعد دخول خبره مسلمانان حق تعالی را به میزند در مکان و در درجه بی تقصیل شایع
 را می و بی ثبوت مساوی میان الی و مرئی با و از تطبیق سیمیه قال نعم تعالی وجوه یبصرون ناضر الی بها
 ناظر و در حدیث مذکور آمده است هر روز یکبار بگویم اللهم کما ترون الله لیس فی البدن و سلط جماع و افر

بر آنکه این ایه و اشغال آن مجمل اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زانوا
 بینهم عزم فرموده الی باده الیه و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر مرغناقی و مؤلفان و دست و اخبار
 صحیح و صرف و مثبت روایت بسیار دارند بر وجهی که بعضی از اصحاب خبر بدین خوان کرده و با اینهمه
 آثار از آنکه بدین ایه که قائل هستیم نیستند معتزله انکار روایت الهی میکنند و میگویند که روایت را شریط است
 از مسلماتی حاصله بودن مرتباً جسمی کثیف و مرکباً نه متوسط میان رانی و مرئی و ثبوت ظاهر و عدم
 حجاب میگویند که روایت بدون مکان و بدون جهت و بی این شریط نه کوره محال است و حجتی می آرند
 از معنیات قوله تعالی لا تدركه الابصار و قوله تعالی لولا فی را جواب آنست که این قیاس غایب
 بر شایع و این شریط که ذکر کرده شریط عاد و عاده و الله مخلق روایت بعد از این شریط جار شده است
 و در حقیقت بجز وجود رانی و مرئی شریط دیگر نیست و اگر این همه شریط برای روایت باشد باید که از روایت
 الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که محتمل از حاشیه منزه است و اتصال شعاع و مسافت متوسط بین المرئی
 و المرئی منصوص و محتمل و جنبه جسام کثیفه البصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
 روایت الهی ممکن باشد بدون بعضی شریط که ذکر ما بابت باشد پس روایت بنده خالق را با استناد دیگر شریط نیز
 جایز باشد کما لایحیی و ادراک عبارات از توفیق جوانب فی و حدود و احوال پس نفی ادراک است مگر نفی
 روایت نیست و نیز در آنکه الا بصار سلب است نه عموم سلب شک نیست که بعضی ابصار حق را ادراک
 نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که لا تدركه الا وهام و هوید و رک
 الا وهام و قوله تعالی لن ترانی بمقتضی جری عاده خطاب بمو آمده برای نفی روایت مسو که مسو که برای
 نفی امکان روایت بلکه قصه سوال موسی روایت را حجت ما است بر جواز روایت الهی چرا که انبیاء و اعراف اند و حق تعالی
 اگر روایتی محال بودی محال است که موسی ازیر بگوید که از احوال و این است غافل بودی و اگر موسی روایت
 الهی محال بودی سوال روایت کردن مسو بود و انبیاء از آن منزه اند چنانچه موسی و جواب ایشان ظاهر و اگر
 اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفته اعوذ بک ان اسئلک ما الیس بک علی
 والله اعلم و اعتقاد داریم که حق تعالی برای صلاح معارف و مشخص بهی نوع انسان تعیناً

از جنس شیبه به بیاضی است سخت با نیاورسل و اما آن سپان را بهر فتیله ای که غسل از او را که آن قاضی است
 اگرگاه سار و در احکام آن واجب است و در حرام و مکروه و سباح مطهر گردد و اندر و نیاورسل و پیل قطعی
 باشد و مقتضای معنی آنست که منقضی صناعیت و منعم من الله نقص علیک و منهم من اگر چه بعضی
 اسنادیست و در سل سجد و نذر و عدو انبیا که لکبه و سینه و چار شرا و تده و غیر این ایمان با نیاورسل
 عدد و طوطی باشد که ما کفر بعضی معجزان ما از قرآن بخوبی کسی که نیامیست لازم نماید و بعد از آنکه شسته انبیا
 کسی که آنکه در قرآن با متواتر از حدیب آمده باشد و تفسیر آن قرآن به نبوة او باید کرد و کسی که آنکه در آن
 در سینه و تران نیاورده نبوة آنها را نکند باید کرد و نه از قرآن بلکه با جلال و عظمت بالله و رسوله باید گفت مثلاً
 کسی که گوید و شست بنی بوزن انکار باید کرد و نه از قرآن و اول انبیا الکون بعد و آخرشان محمد است مسلم و علیهم
 السالوات که سبوت است محمد کافه نام حال است و تقالی و ما ارسلیک الا کافر للناس بشیر و نذیر
 و شریعت او و نبوة او و اقامت پیغمبران است بعد از محمد تقالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کسی که از
 او جدا شد تابع دین محمدی خواهد آمد و نبوت آن رساله را بر سبب گویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را بر سبب آن
 از وی نقل فرستاده بود و بطلان نزد محمد آمد و در گفته می کنند آن عنوان جبرئیل را و غفله و اسحاقیه و منصوریه و مجله
 میگویند که رسول منقطع نبوت شد با او و بعد از نبی است خطاب میگویند که انبیا اند و او انبیا نبی است
 و عمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد از او ابوالخطاب بعد از عمر و ابوالخطاب و نبی بود از نبی پس و ابوال
 منصور از نبی عمل نسبت شاکری خود جعفر صادق میگویند چون صفای خود را آنها دید از آنها خبری نشنود و آنها
 از محبت صادق میگویند پس ابوالخطاب نبی نبوة کرد و ابوالمنصور اول عمری امامت نمود و پس نبوة
 کرد و گفت که من بر آدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا زست خود کعبه بر پا کرد و گفت ای پسر بر پس تسلیم کن
 از من پس زمین فرستاد و میگفت که مرا و اگر ست در قرآن و ان یروا کسفا من السماء ساقطاً
 یقولوا اسعاب و کرم منهم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین پس بر عشتار میگویند
 که فخر بن ابوعبید ثقفی را و حجتی آمد که بدید میگوید که خاتم ارسل و بعد از آن فقیر شارا و اندک میگویند
 که هر چند انکار کنیم بر آن سرور و علم ازین فرقه های مذکوره صریح است لیکن اشیا و صفی بلکه سایر فرقه های

و در سینه و تران نیاورده نبوة آنها را نکند باید کرد و نه از قرآن بلکه با جلال و عظمت بالله و رسوله باید گفت مثلاً

امامیه مکرر فرموده اند بر حسب در علی السلام چرا که غرض از سختی است نه از لفظ بی حسی ادا چون که موسی
 ایستاد از خدا فرستاده شد و او را گفت ای بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب شد بر خلق ایستادن
 بسوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب و دیگر که با یکی از پیغمبران هم تصدیق نموده او کار فرستاد قال الله
 تعالی کافر فی بین احد من رسله و قال الله تعالی ان الذين یكفرون بالله و رسله و یریدون
 ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نكفر ببعض و یریدون ان یخذلوا
 بین ذلک سبیلهم اولیک هم الکافرون حقاً و اعتدنا للکفرین عذاباً مهیناً و الذین
 امنوا بالله و رسله و لم یفرقوا بین احد منهم اولیک سوف یؤتیهم اجرهم و درین
 شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول بعض آن هم شرط نیست و عصمت شرط نبوت
 است و مطاع بودن از او لازم نبوده و شک نیست که از بشر هر که باین صفات خواهد بود از آنکه باین صفات نخواهد
 بود البته افضل خواهد بود و او را اهل سنت و جماعه میگویند بلکه جایز فرقی اسلام قائلند میان آنکه آنست
 در اصل خلایق اند و محبوبترین خلایق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدرجه اولی از پیغمبران رسیدند و تمام
 و تفوق را چه احتمال امامیه میگویند که حقتعالی جبرئیل را بعد پیغمبر مسلم بسوی علی فرستاد و گفته یسمع
 صوته و کلامه و چنانچه کلینی نیز از آن روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
 از آن پس می آمد بعد پیغمبر مسلم و آنچه فرشته بسوی فاطمه وحی میکرد علی آنرا حج کرده در کتابی نام آن مصحف
 فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که حدیث بود یعنی ادا فرشته می شنید و صورتش نمیدید
 و همچنین حال آنکه میگویند که آثار موقوفه آنرا مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی آنرا ثابت
 کردند در روحی بر مرتبه ملک شرط نیست قال الله تعالی و ما کان للبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
 وراء حجاب و یرسل رسولا فیه وحی باذنه ما یشاء بلکه ان ما عنده از وحی ترقی کرده می گویند
 که حق تعالی دین را تقوین کرده است با آنکه بعد پیغمبر چنانچه تقوین کرده بود پیغمبر پس ایشان
 خواهند جلال کنند و هر چه خواهند حرام گردانند فی آنکه حکم الهی صادر شود و احتیاج علی ذلک
 بما رواه محمد بن جمهور القمی فی النواحد عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

و احری اختلاف الشیعه فقال یا محمد ان الله لم یول منفردا یوحدا نیتته ثم خلق
 جمیعاً و علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین فمکثوا الف و مائتین و اربعین و اربع
 غلغله و اجری طاعنهم علیها و فوض امرهم الیهم لیلون ما تشاؤون و یجربون ما یتاول
 و ماروا و الکیلنی عن اشیاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله اصاب بیده صلح
 فاذا انتهی الی ما اراد قال له انا کفعلت خلق عظیم و فوض الیه دینه و ماروا و الا
 عن محمد بن الحسن المثنی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله اصاب برسوله
 حتی حومه علی ما اراد ثم فوض الیه دینه فقال ما انا کما الرسول فخذوه و ما نهکم عنه
 فانتهوا فافوض الله تعالی رسوله لم یفقد فوضه الینا و انهم یأبسون موضوعات تنج
 اعوان است اراکم دین خود بخون سپارید بکشتن و قرآن می نریزید و ان کادوا یقتلونک عن الذبی
 اوحینا البک لفتنی علینا عیر و اذا لاخذ ذک خلیلا و میفرایه و لو کان تنذنا لشد
 کدت تریک الیهم شیئا قلبک اذ الا ذنبا لضعف الخیو و وضعف السمات کما لا یجد علیها
 بصیر یعنی ترا عصمت و او بودیم ثابت محکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تومی مشتند که با او
 نمی آید و دست گیرند صلیب کردی که عصمت منی بود و اندک بسوی آنها میل میکردی از زمان حتی تا یزیدیم
 ترا عذاب دنیا و دوزخ کی در عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم یطهر مرما الحل الله
 لک اگر تو نیستی مسبو و اگر تو هم منع میکرد پس بختها تو هم آنحضرت را چنین آرد و گشتند فیض الله
 لکم حلاله ایضا انکرم و اگر آنحضرت صلح و خلیف تو هم غارتجوی برادری تغلف از غره تو که کسی را که اسلام
 ظاهر میکرد و بر کفن فدی از اساری بر قراب نیامدی پس تا پیشه که بر شرایع انبیا و صلح تو هم از طرف
 خود میگفت آنچه میگفت بوی الهی میگفت و در اغفال او امر و تو را هیچ شغل سیار بشه بنده بود و مکتف قال بعد
 قل ما انا بشیء مثله روحی الی انما الحکماء و لحد و نیز اثنا عشریه قائلند بجهنم که و با انکه
 تصدیق با آنها واجب است و کذب با آنها کی از آنها کفر است چنانچه کذب بر نبوة پیغمبر ان کفر است پس
 اطلاق لفظ نبی یا رسول که بر او نه کردند لیکن صفات و نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

نبوت لازم است که مؤمن بهای است زبانا و باطناً که ان ملعونان از خود و رساله هم ترقی کردند و گفتند
 جابر امامیه ضلالت علی فضل و مقدم است از همه سوالات مگر از خود صلعم در برابر محمد و فضل و محبت
 انما از اولاد او و در وجه علی روز قیامت فوق در جهنم و بر سر او باشد و بعضی گفته اند که علی فضل است از همه
 رحل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و همچنین دیگر اند و این مطهر علی و فضیلت بر اولی العزم
 توقف کرده و نیز امامیه گویند که حشمتی علی را مخصوص کرده فضیلتی که ندا و دیگر بر او رسد
 بلکه کسی با وی در آن شریک نکرده مگر خود صلعم و بگویند که محبوبترین خلایق بسوی خدا محمد است
 و علی را ندا و اولاد و پیغمبر و انبیا قال محمد بن بابویه فی اعتقاد دایاته و غیره ان الله له خلق
 خلقا افضل من جمل والاخرة و هو لا احب احب الله و ان الله یحبهم اکثر من جمیع
 خلقه و سائر بریتیه و میگویند که اگر علی مجودی جنت دنا و ملک و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
 حشمتی ایشان گرفته از جمیع بنی آدم از انبیا و در سر و غیرشان بولایه علی و طاعت او و بولایه و طاعت او
 از ذریه او و اولاد و ملک و غیره گرفته و میگویند ان ملعونان که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و پروی انوار
 شان میشوند و میگویند که سربشی سرل و ملک مغرب روز قیامت علی ابن ابی طالب کتبتاج خواهد بود و برین
 کفریات و فحاشات خود و غیرت و بیعت خود استلال میکنند نهادار و ابن الراوندی عن ابن
 عبد الله قال عز وجل افضل من اولی العزم من اولی الانبیاء بالعلم و در شان علم و فضلنا
 علیهم و مقام رسول الله صلعم مالا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی
 قوله تعالی قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه الحسن بن
 کسیر عن ابنی دمر قال نظر البی صلعم الی علی بن ابیطالب و قال هذا خیر الاولین
 و خیر الاخرین من اهل السموات و الارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
 بن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال قال لی جبرئیل علی خیر البشرین ابی و خیر
 ابن راوندی از زناد قد بود در زمان نبی و ابدی که روانی در وقت آنجا بسیار بودند و با و شاه و امرا آنجا
 میرد و نفس بودند برای انقریب مرا خود و در ذی شیع پوشید و کتب مذکور ان تصنیف نمود و در

[illegible]

من خلقني ثم قال سبحان الله تعالى بالي بوبيته ولطوكم النفس بالطاعة فقالوا نعم
ربنا اقرنا ومارواه ايضا في خبر طويل عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله
زكيا قال بعد كلام في علي بن ابي طالب رسول الله صلى الله عليه وآله وان عليا ولي وامي المؤمنين اخذ
ميثاق النبيين وملائكته جميع خلقه بولايته وبما بين احوال صفار وابن بابويه بالا
كثرت واسانيد اثار برصول اماميه ثم قال تحية نيت ومنها ما ذكر ابن بابويه في غير واحد
من كتبه انه وجد بخط ابو محمد الحسن بن علي العسكري بها صورته اعوذ بالله من تقم
حذو الحكماء الكتاب نسوا له ربا لا رباب والنبي وصافي الكثرة في الحساب لظي الطامع
الكبرى ونعيم دار المتقين فحن السنام الا العطر وفيما النبوة والولاية والكرم نحن منار الهدى
والعروة الوثقى والانبياء كانوا لا تبسرون من انوارنا وتيقنون انوارنا وينظرون حجة الله على
والسبيات السلوك لظهار الحق وابن ابي اذ كاذب بن بابويه يملون است ومنها ما رواه ابن بابويه
عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا كان يوم القيامة لم يبق ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن
استحق الله قلبه بالايمان الا وهو محتاج الى محمد وعلى في ذلك اليوم بها جه فانه الله يست
باتفاق وابن بابويه اوجب حال است منها ما رواه محمد بن يعقوب الكليسي عن ابي الصامت الخواري
عن ابي جعفر انه قال قال امير المؤمنين لا ينقد مني الا احمد صلعم ومارواه الفضل بن سادان
في كتاب القيام عن صلعم بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابي عبد الله قال قال امير المؤمنين
علي بن ابي طالب الكوفة وما ينقد مني الا احمد صلعم وان جميع الملكة والرسول والروح خلفنا ومنها
مارواه ابن بابويه في معاني الاخبار وغيره عن خالد بن يزيد عن امير المؤمنين انه قال ان يوم
القيامة على الدرجة الرفيعة دون درجة النبي واما الرسول الانبياء فدونا على المراقي وروى
والامالي عن ابي عبد الله عن جده امير المؤمنين قال قال لي رسول الله صلعم يا علي انت
اسم في الدنيا والاخرة وانت اقر الجاهل الى يوم القيامة في الموقف بين يدي الحجاب
وروى سعد في الاربعين عن ابي صالح عن سلمان القارسي عن النبي صلى الله عليه وآله

ان جبریل قال اذ کان يوم القيامة نصب الله منبر علی عین العرش والمسیحین عن پیاد
 العرش ویدین بدیهه ونصب علی کرسی الی جانبک اکراما یمنسب لبار خبار سرور وراهی می کنه
 وآن کمران که دلالت دارند بر فضیلت علی را تمییز ماحاضل از دیگران دانسته مریدان مگر احسان
 روی الکلبی وغیره عن شام الاصول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین **ع** علی
 ابن ابی طالب عن اول فضل قال لا بدیاء افضل اگر اول فضل بودی زید را پیشتر خبر دادی
 و او مخالفست چه میگوید که عالم متقی و صاحب رفق بود و زید به از هر سه امام هدایت کرده اند هر یک گوید که کسی
 امر افضل است از کسی سزاوارتر است و این بابویه از صادق روایت کرده آنچه که صحیح است بر آنکه
 انبیا و ائمه و بزرگان از اولی محمد بن بابویه در مالی در حدیثی احوال و در تفسیر توحید فایده اهل از صادق
 از امامان و از علی روایت کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را در ملک و ادوار و احاطه بهشت و هر که در آن بود
 اگر کسی بگوید که من از تو حج کردم دست ترین زبان بسوی من باد و دست ترین مروان بسوی من بجز این
 این صبر چه است و اطمان عموم و توحی شان در دوزخ و حافظه باشد و چون این گمان علی و سایر ائمه
 معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تفسیر کردیم بلکه از ادبیا افضل گفت اگر چه طلاق لفظ نبوة نکردند و لا نزاع
 فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نبوة با هم من کفریم و خرافات هم حق است که محمد خاتم الانبیا
 کسی با وی در نبوة شریک نبود و در کسی بعد از نبی شده و نخواهد شد و اگر علی یا ائمه غیبه هم در وجود
 الیه مطاع باذن الهی با اوصالت بی نیابت محمد علم بودند حق تعالی محکم منزل خود و تصریح
 کردی و آنچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه آنرا حذف کرده اند بطلان این قول سابقا
 مذکور شد و اگر علی یا ائمه غیبه نبی نبوی الهی بودند و تسبیح احکام الهی بابت نبوت است از ائمه انبیا
 و تفسیر نبی مروزه قال لا یأبوا ال رسول بلعنا ال لک من ربک وان لم تعزلنا بلعنا
 لم سالته والله یصلک من الناس قال لله عیال یملكون رسالات الله و یجشونک لا یخون
 احد الا الله فون عم مقصد و سال در تو مخرومه و از تپهای شد یکشید و با وجود نبی
 که متعالی منبر و ما ائمه و الاقلیلا در نبوة تسبیح کرد و از کسی تسبیح خواجه متعالی

حکایت او میفرماید ربانی دعوت قوی لیا و نهاد الهی دعوتهم چهارا شیر
 الی اعلنت لهم واسررت لهم اسرار موسی و مارون و کس فرعون را بان شوکت
 سلطنت دعوت کردند و از خود خویش نکردند و گفت الی لا ظنک یا فرعون مشهور و چون مقتضای
 بشری اندکی خوف بران بر آنها طاری شد و متعالی فرمود لا تخافا اننی معکم اسمع
 وادی پیغمبر را صلیم و ربه الله اسلام بان غربت تنهایی که سوای الی بکر و چند کس دیگر از مردان
 رفیق او نبوده متعالی امر کردند به قیام فاندرو آنحضرت افتد ز تکلیف کشید که گفت ما او ذی قیام مثل
 ما او ذیت و در آخر هجرت کرد لیکن بتوفیه نبوه خود را مخفی نکرد و علی رضا در ابتدا اسلام بان حضرت
 پدر خود ابو طالب دیگر کفار قریش ترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوه شریک بودی یا وحی الیه بودی
 چرا در دعوی خفا میکرد و حال آنکه در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر در روز ترقی میکرد و در دین خدا
 افواج داخل میشدند و بعد وفات پیغمبر معلوم میماند علی افواج مصاعدت کردند و در واقعات جل و صفین در
 مناظره و ابان باختند پس در انقیاب چه ضرر بود و اگر اخفا کرده حجت الهی بر وی قایم شد فان الله التفعیل
 انما بلغت رسالتی و بر خلق هیچ حجت قایم نشد چه ایمان بر پیغمبر یا کسی که معنی او باشد بدون سیدین
 بنصر که در حجب علم باشد واجب و لهذا بنی هاشم جمعی که او را خبر هجرت رسول رسیده ایمان پیغمبران و ابا
 نیست الا تکلیف لا یطابق لازم آید و اگر دعوی میکند و البتة متواتری شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
 بن عبد المطلب دعوی نبوه کرده مخرجات برست و ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحاء از معاصنه
 آن عاجز آمدند و چنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدا اسلام ایمان آورده و خد متهای پیغمبر کرده و رضای پیغمبر
 تا وقت مرگ از او ظاهر شده و علی پسر پیغمبر در حضرت اسلام آورده و دختر پیغمبر در کعبه اوداده و خد متها
 پیغمبر کرده و رضای پیغمبر وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و مشرکان و انرا آن حضرت را
 دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم معلوم شد الا کسی گوید که امر در آفتاب کوفت کرده دین خیر
 متواتر نشود و بخود کس یا کس روایت نمکند بلکه دیگران نمکند نیب آنها کنند یقین کرده شود و بکذب آنها
 پس اطلالان مصحف فاطمه و آنچه بدان مانده ظاهر شد و ختم نبوه در پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسول

مصمم انداز کفر پیش از دوی و بعد از طاعت بود پیش از نیت با اعتقاد است صیحه و اما میگویند
 که بعضی رسول طاعت نموده پراخید واجب است بر کثرت از اعتقاد است پیش از نیت بلکه بعد از آن پنجم
 این باب و نیتی در غیر اخبار کتاب توحید از حلی بن محمد سی الرضا را با کرام او از علی بن ابراهیم و محمد
 بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران هم سوال کرد پروردگار خود را
 و گفت که ای پروردگار تو بعدی از من پس او را بلند کنم زیرا تو یکی پس سخن بستم می گویم و کلینی از ابی
 عبد الله روایت کرده که یونس در سجود خود میگفت که یا دمر اعدای خواری که در دهن خاک افتاده کردم
 برای تو روی خود را بشی و سجود یا اعدای خواری که در سجود نشسته کردم برای تو خود را آتو عذاب خواری
 که در مار و من میدارم بر اینو خنجر و آتو عذاب خواری که در مار و من میدارم برای تو از گنایان پس می
 کرد احتیالی بسوی وی که سر بر دار پس برستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
 که عذاب نخواهم کرد پست از عذاب کنی مرا هیچ با تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس می کرد حق تعالی که مرزبان
 پس من را عذاب نخواهم کرد آنچه دعه میگفت و فای گنم این آثار و صفات اند و نیز مصمم اند از اخبار و معاصی که با
 و صفات و عذاب از عظیم شایع حنفیه و ابی اسحق اسفرانی و ابی اسحق و سبکی و قاضی حایض و حایض
 از مالکی و بعضی گفته اند که در صفات از نادرا پیش از دوی جایز است و یغفر به از اما میگویند که صدور
 مصعبه از اما مطلق جایز است و نیز اما میگویند که بعضی رسول بعد از نیت گناهی کرده اند که میگویند
 موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت شصتدم ابی عبد الله را که دست برداشته
 بسوی آسمان می گفت رب لا تکمل لی فی انفسی طرفه حین ابدی و لا اقل من ذلك پست و
 آورده بر من گفت ای ابی یغفر یونس بن سنی را حتمی که از طره عین بنس و باز گفته بود او در آن
 حالت گناه کرده گفتم که آن گناه بفرسید گفتم نه لیکن بخت در آن حالت هلاک بود و نیز اما میگویند که آدم
 در وقت اخذ میثاقی اقرار با خا طبعه است که لعنة خدا باد بر آنها که تکفیر و توبه نمیکشند و خود کا فر میشوند و محمد بن
 حسن صفار از ابی جعفر و خبر میثاقی روایت کرده که گفته قتالی از تیره آدم از پشت او برآورد و با آدم و زریه
 او گفت الست بربکم ایمن پروردگار شما نیست و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای ایها

و حسان او بعد از الیان امر من اند و تحقیق سراج هست معبدی اهتمام خواهم گرفت از دشمنان خود
 عبادت کرده خواهم شد طوعا و کرها و زریه اوم گفت اقرار کردیم باین چیزها و شهادتیم بآن را اوم
 قرار نکرد و او را غم بر اقرار نمود و نیز امامیه میگونی که اوم بر مشایق الهی قایم ماند و ترک کردن آنچه حجت را
 دو عهد گرفته بود اسراج صلی الله علیه و آله در تفسیر قوله تعالی و عهدنا الی ادم من قبل فنی و لم نجد له سوءا
 گفت عهد کرد الله تعالی بسوی ادم در حق محمد و ائمه بعد از او پس اوم ترک کرد آن عهد را و او را غم و یقین
 نبود بآنکه محمد و ائمه انجیلین باشند و این اثر نزد امامیه از اخبار مر فیه هست فی الحقیقه موضوع است آن
 ملعونان اوم را بر این یقین استند که اقرار با خطبه امده نکرد و ترک عهد نمود و صفای زبانه سبب جد خود
 فروغ مولی موسی بن عیسی اشتری کا فو بود و بطاهر در پرده تشیع آمده و اقرار ابرامه بسته که موجب مدح باشد
 بر ائمه و امامان الله از ان قدر پاک است و میگوید که خدا علی بود و فرستاد محمد را برای دعوت خلق
 بسوی وی پس عوده کرد محمد بسوی خود پس محمد خالفه امر خدا کرد و امامیه میگونی که محمد مخالفه امر خدا
 کرد و بار در حدیثی هم دو بار وحی می آمد که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رد کرد و استغفار
 نمود باریوم چون سخت عتاب آمد از زمان قبول کره شیخ ان ملعونان محمد بن النعمان در روضه غیر
 روایت کرده که حضرت جبرئیل بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع و توبه شدن
 بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام میخواند و میگویی که من علی را
 بخوانم پس فرمود نبی صلم ای برادر من جبرئیل حق تعالی میداند بفضل اصحاب من با علی و من از
 اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر اخراج من پس استغفار کن برای من از پروردگار من پس
 جبرئیل خود پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حضرت جبرئیل را و گفت چنانچه اول
 گفته بود استغفار نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس
 حضرت جبرئیل را با عتاب شدید باریوم فرستاد و این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک من ربک وان لم تفعل فلنکوننک من الخاسرین و الله یعصمک من الناس پس
 چون جبرئیل باریوم باین آیه نازل شد پیغمبر فرمود که چون حضرت جبرئیل را نازل شد نگاه داشتم

من از خفا که پس بلیغ نمودم که پس بر کویا لایهای شتران و بعضی را بر بعضی نهاد و بعضی را بر
 در خوشی که خدیو غم نام دارد میان مکه و مدینه بر آن برآمد و گفت ای مردان علی امیرالمومنین علیه
 رحمت الله است ای سیدی را که باشد بنفیه بعد من سوای علی من کنت مولا فعلی مولا الله
 وال من ولاد و عادات عاد که وشی بن جعفر از مدینه باقر مانند آن ایست کرده و کفشی در کافه بنفش
 از آن روایت کرده و قتالی گفته که آن ملعونان را که پیش خنای و قباچ پذیران نسبت می کنند مقتال
 من پذیران یکسکه مبلغون رسالات الله و حیثونه و لا یحشون الله لا الله سیکوایه بنی
 در حق محمد سرور پذیران سیکوایه که خوف اصحاب بلیغ نکرد و دوبار و دومی نمود و تبارک اسلام با وجود
 آنها می غلبه کنایه ترک بلیغ نکرد بعد از آن که دین کامل شده و نسبت الهی تمام شده بخونست اصحاب بلیغ
 نکرد و قتالی تبالیف قلوب اصحاب نسبت می دهند و میفرماید کنایه اعداء فالق بین قلوب و یکم
 فاصح تنجته اخوانا و میفرماید لو انقذت مانی الارض جمیعاً ما یبیت قلوبهم و لکن الله
 الف ینهم این بران نفس صحابه علی کفری را که جزو بود و ثابت میکنند ما اصنام ما لاجدهم
 و ما احکمهم بن طهر علی میگردد الجبان لایسحق الامامته بن ملعونان نسبت خوف و ترس سالار
 که نفسهای جبر است سرور پذیران میکنند و چون نشان استحقاق امامت نباشد حتی نبوه چگونه باشد پس کویا لایکار خوف
 مینماید و حق آنست که آنسرور هم کای از غیر خدا ترسند اگر کسی گوید که پیشتر سل الله علیه و سلم
 خوف عدد او داخل غایب شده بود گفته شود که آن باز خوف بود بلکه با بر آبی بنا بر حکمت بود و بدین
 حوله علیه السلام لای بکلی که از خزن آن الله معنا و تمیز عزم میدهند ان الله بالغ امره و پس
 خوف اسرار میگرد و اینهم که در نفس صاحب بنیاست نسبت می کنند که است و حق آنست که آنچه از کفر و
 معاصی مطلق مومند لفظه تعالی لایزال عهد الظالمین و المذنبین و الخیرای انکه تعالی استحق
 ملک میفرماید لایعصون الله معاصیهم و یفعلون ما یحرون از این عصمت بلکه ثابت میشود
 و انبیا با اتفاق از ملک افضل اند پس البته معصوم پادشاه برای آنکه ارسال بر او ایست که پیام خدا
 بر بندگان رسانند و بندگان را ترسان و تعلیمشان کنند چنانکه تعالی میفرماید ما انما کنه الوصول فی خلد

و ما یقال له عتبه فاستحوط علی من کرا ان یبایعهم و در مصدق باینجا باشد و آنها قابل بایع نباشند و اخبارشان
 قابل وثوق و اعتماد نباشند قال الله تعالی ان جاءکم فاسق ببا عتیدوا فی نفسه و فتنوا
 یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احماد و مصدق علم نیست که احتمال کذب و خطا
 در فهم و ضبط و آرد پس اگر عصمت آنها نباشد خبر ایشان بهم مثل دیگر اخبار احماد و مصدق علم نباشد
 بسبب عصمت احتمال کذب خطا از اخبار پیغمبران و دشمنان و اخبار انبیاء موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیاء
 عصمت نباشد اخبارشان موجب علم نبود و وجه خبر خلق قایم گردد و در روشن که آثار الدله بر مناصبی است یا
 می آرد مضر و اندر یونس گاهی گمائی نکرده و آنچه در قرآن وارد شده و ذالنون اذ ذهب مغاضبا
 یعنی غضب یونس علی قوم کفر و ابان الله حتی ضاقت صدره فخرج من بینهم بخیر و حی
 و کاذب فظن ان لن نقدر علیه کانی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
 فتادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضم النفسه
 و استعظام الما صدر عن من ترک الاولی و هو الخ و غیر من بین القوم بغیر و حی مبالغة
 فی الضعف و الایتهال و انبیاء از کذب بطریق اولی مطلقا محصوم اند چه کذب در خبر باشد و اغلط است
 از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه بگویند که کذب بر انبیاء با رتبه جایز است بلکه جایز است
 و قول ابراہیم عم الی نعیم در فتح تبار تفسیر بود و این اصل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده الله لم
 یکذب ابدا براهیم الا انک کذبت پیش نیست فهم سماعان است و در حقیقه کذب نبود و پاک از قبیل تفسیر
 بود و تفسیر بغیر تفسیر برای دشمنان و وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیاء منزه اند در اصل خلقت از رذایل
 اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و جبن و مانند آن چرا که رذایل اخلاق معاصی قلب معاصی جو از
 است و انده و شیطان را بر انبیاء میل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
 و امامیه یلوان اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در مضی پیغمبران محمد بن بابویه ثقی در عیون
 اخبار رضا و معنی اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را احتمالی گرامی کرد بر سجده
 کرد اندین و فرشتگان و داخل کردن بهشت آدم و نفوس خود گفت که من بزرگتر خلائق ایم و انما

خدا داد که سرور داری آدم بسوی ساقی عرش آدم سر بر داشت و بسوی ساقی عرش و دید در جای نشسته
 یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی و آله امیر المؤمنین و من و جنته
 فاما یسید النساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة
 پس آن دم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا فرمود اینها از پیران تو اند و بهتر اند از تو و از من
 خلق من و اگر ایمانی بودند ترا میدادند و من بهشت را دادم و من را داد که آسمان و زمین را
 پس در خدایان از آنکه میروی آنها یک چشم حسد به منی پس ترا از جوایز و بد کردم پس آدم در آنها
 یک چشم حسد و پس حشمتی از ابروی مسلط کرد و از تجربه منی و آنها خود و نیز از من با بوی
 در حشمتی از ابروی فصل بن و از انبیا عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عزوجل آدم و زوجه
 را در آن بهشت کرد فرمود آنها را بخورید از آن میوه که میخواستید و هر چه میخواستید پس آدم و زوجه را
 نزد یکدیگر نهاد از غلمان خوابید و بوی آدم و زوجه را علی و فاطمه و حسن و حسین را نشاند
 بعد از آنها بودند و پس آنها را از آن بهشت انزال علی بهشت یافت پس آدم و زوجه را گفتند ای پروردگار
 این منزه برای کیست الله جل جلاله گفت سرور برای من و ساقی عرش من پس سر بر داشت و نشاند
 یافتند آدم محمد علی و فاطمه و حسن و حسین و الله بر ساق عرش خودی از خود جبار علی جل جلاله گفتند
 ای پروردگار چه بگفتی این منزه را بر چه محبوب نهادی پس تو هر چه شرفی از خود تو حق تعالی نسرورد
 اگر ایمان خودی شما را میداد و اینها از من و داران علم من و دین من اند و خداوندی شما از دین
 بسوی آنها یک چشم حسد و از دین که من بهشتان را که از دین است و جای شان را از دین است من
 پس شما در منی و منافعی من در آید پس از غلمان یک چشم حسد پس سوس کرد و شیطانی در آنها
 و فریب داد و بر زمین انداخت و در بهشت آنها را بر تنی کردن منزه را از این بد بسوی آنها یک چشم
 حسد پس خوار گردانان را لعنته خدا بر وضع کنندگان این آثار موجب کفر و غیر انبیا معصوم اند از سهو
 و غلط و در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رساله مقلان و اگر آنچه حق تعالی منع آن خواهد از افراموش
 گرداند خال الله تعالی ما یفسد من آترونها نانات بخیر منها و مثلها و قال الله تعالی

بعد از قاضی محمد مسلم شریف حاج میرزا میرزا محمد که در حکام منوفین بودند به نجی حوق الی الخ طاب
میرزا شریف حکام و فرایین و کالیات هر ساقط کرد و حرکات را حلال کرد و منعم و میرزا می گویند هر که طلاقات
کرد بامری که حکم کردیم بدستی او کالیات شرعی از ساقط شده که بهشت نزدشان عبارت از بهشت است
و حمیر میگویند که امر شریف فیض است بجهت و امام مایه خامسین بنیادی بود او کالیات شرعی را ساقط
کرده و امامیه میگویند که احسن احکام منعمه در قرآن و امام شیخ میخواند که محمد بن بابویه قمی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت اعدتبارک و تعالی برای او میان او و میان او را از پیش زید کرد و او بدو هزار
سال پس اگر استاده شود استاده شوند و طبیعت داشت گرداند بر او و از اینها که برادر گردانید
بود سازا شتمالی در ازل و برادر از ولادت و ارث کلمه و تکلیف الا یطاق جایز نیست قال سیدنا
لا یكلف الله نفسا الا وسعها و ایمان با عدل تعالی فرض است و عقل در او را که فرض نیست آن
کالیات و ایمان عبارت از سیدتی قلبی انقیاد و اقراره نقطه انقیاد و ایمان تعالی است
منعیت قال سید تعالی رحمت و استیغنتها انفسهم ظلما و علوا و قال الله تعالی
یعرفونهم کما یعرفون انفسهم و از اینها ساقط می شود و چنانچه از احسن مکره منعیت و اعمال انفس
ایمان نبوت انوار تعالی الذین امنوا و عملوا الصالحات غفلت و بل منایه است و منتهی میگویند
که ایمان زبده و نقصان نمی پذیرد و هر که اگر سیدتی نیست و من نیست و تصدیق و عبادت است و سیدتی
و این زیاده کنجانشین از پس از در من و من زیاده ایمان و از دست مجاز است از زیاده و صاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس فصدیق زیاده را قبول میکند نقصان را چرا که بعد علم خبر توبه از زیاده حسی
توان زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام رفته به صری طلب کرد و آن زیاده طمیان قلب تعبیر فرمود
قال سید تعالی اوله تو من قال بلی و لکن لمطمئن قلبی و این از دایا ایمان از کتاب
جسته و اقوال صحابه است می شود قال سید تعالی لیر داد و الا یما نامع ایمانهم و زادتهم
ایمان و توان صاحب پس نانوین ساقط و مانند این بسیار است و حرف از ظاهر ضرورت و هر که خدمت
مجتبان آدم است روی بالبداهت واضح میشود که هر چند شش ازین در ایمانهاست یقین بر شک را

النجاشی بنو داود من صحبت این بزرگان ایستش رنگی دیگر گرفته و مرکب کبیره از ایمان بر روی او
 مستقر که گویند چرا که اعتقاد بر باقیست و گفته کار اگر بی توبه میرسد پس و در شیت الهی است اگر خوب
 بخش بود اگر خوب عذاب کرد او را خواهد کبیره را بخشید و بر ضعیفه عذاب کند لکن جفتعالی اغفر انی تحت
 قال صدق ان الله لا یغفر ان یشک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء وقال الله تعالی
 لیذب من یشاء ویغفر لمن یشاء وقال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و یمنعنا
 و یطیعنا از ایمان و طاعت البته ثواب و بدین بار وعده خود ان الله لا یخلف المیعاد و قطع نظر از وعده
 الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما مر در وفیض میگویند که ثواب دادن
 مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجبست کما مر و منقوله فی توبه نزد نشان محال است و این باطلست
 مخصوص بر کسی که از نیکای کبیره توبه کرد و دیگر عذر دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را
 توبه از صغایر هم ضرورت دارد اگرچه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد
 معتزله بارتکاب کبیره از ایمان خارج نشود و کافر نشود و نزد مرجع گنایم با ایمان ضرر ندارد چنانچه
 هیچ طاعه یا کفر فاعله ندارد و اما میگوید که بقاء ذرات مرجمه و قدیریه هر دو باطل اند با وجودیکه میگویند که ثواب
 دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که محبت علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نمیکنند
 شد و در کتب شایسته خوانده شود و در نیامده اما از آنکه روایت می کنند و سوال ننکر و دیگر در قبر از هر مرده
 تسبیح و تکریم حق است با عبادیت مستفیضه ثابت شده و قوله تعالی یشهد الله الذین آمنوا بالقول
 الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار و بعضی عصات مومنان را حق
 است و انما در قبر اهل طاعة را حق است قال الله تعالی اغفروا فادخلوا انارا و قال علیه السلام
 القبر و صفة من ریاض الجنة و حرفة من حفرات النیران و این حدیث هر چند از احادیث لیکن بعضی
 مستفیض است بلکه تراشیده پس بعضی گویند که عذاب روح است و بعضی میگویند که بیرون است و حق نیست
 که بیرون است و اشتغال بر کیفیات آخرت نیست و در وفیض عذاب بر آن مخصوص میدادند بفرشیعنه حالانکه
 این بابویه فی الزمر ان بن زید روایت کرده که گفت گفتیم ابی عبد الله را که من شنیدیم ترا که میگوئی

کلامی است با هر چهل و دو باشد ابو عبد الله گفت راست گفتم قسم خدا که همه اینها بهست او نه گفتم که گناهان
صغیر و کبایر بسیارند گفت در روز قیامت همه بر پشت بتفاوت نبی یا موسی غنی لیکن بیشتر هم زیاد و بزرگ
گفتم بزرگ چیست گفت قبر از دقت مرکب تا در قیامت و قیامت بعد الموت بجز جسد و حق است و در این
و کلامی و منسوبه و حمیریه و باطنیه و قرطبی و جاسیه خطایه و موسویه و مغنیه و خلفیه و جاسیه و موسویه میگویند
که خسر نیست نه جسد و نه ارواح را و در غیر این عالم بکلی قابل ابتلا و تسخیر و در این عالم همیشه عتلا و
و مجامین و حیایان و جن و باطنین و بهایم و طیور و حشرات همه بر آغشته خواهند شد لکن قول نقیض
دل بحدیه الذی انشا هالول و هو کل خلق علیم پس سباع و بهایم و غیره قصاص
یکدیگر کرده تا پذیر کرده خواهند شد و جن و انس و شیاطین تا ابد در روز قیامت باقی خواهند ماند
حساب حق است و داون تا بهای اعمال مسلمانان است و کافران با بدست چپ است پس حق است
و میزان حق است و در آن عالم نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
که نامه های دوزخ اعلی که در جهنم اند بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد
و للعلم عند الله و دلی بر پشت دوزخ بار یکم از مود و نیز تر از شمشیر که آنرا عراط گویند حق است
بگفته اند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب و بعضی چون یونان و بعضی
روان و بعضی چون مور پس نبات یا بند سالم و بعضی بحرح و بعضی در زمین و بعضی در آسمان و بعضی
بر گنایان حقت و چون گوشت است و شفاعت انبیاء و اولیاء و صلحاء و اطفال و عساکر حق است
بعد از آن الهی بتفاوت قال الله تعالی من ذل الذی یتفح عند الا باذنه و بهشت در دوزخ
حق است امر و موجود اند و فانی آنها نخواهد شد تا ابد مگر آنی و چه کسی گویند که بعد از مرگ بهشت
و دوزخ و اهل آنها فانی شوند و جن کافر مغرب با به دوزخ آفتاب و در جن مسلم اختلاف است ابو حنیفه
و کوفیه ثواب جنی توقیف کرده لیکن حق است که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب دارد و شود
و به قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انسان به نیتها می بهشت می فرماید لکن الطیفه
انس بملهم و لا جان فبای الاعداء و کما لکنان و اخیر خبر داده و تحتالی بحرح و قصور

و انهار و اشجار و انعمه و اشتر باطن بهشت و در قوم و جمیع و مساکین اطفال و انوار عذاب اهل و درج
 بهشت و مقصودیه و زار به در فراموش و جاحیه کالمیه و باطنیه و خطایه و امیه و ذمیه و مومنیه و خلیفه و غنیه
 از و درج و بهشت و غیره آنچه که گور شده انکار دارند و مشرکان مخلصه فی النار باشند با جماعه مشرک و کافر
 اهل شرک مسلمانان و غیره و ملت که بسبب بود حق و درج و در و ملت طویل نسبت بکبار معاصی
 و بسیار طویل انهار و درج باشد لیکن حسرت کار از و درج بر آورده و خلل بهشت کرده شوند و انهار
 مخلصه و درج نیست قال الله تعالی من یعمل مثقال ذره خیرا ینظر الله الیه و شک نیست که توحید خدا و اقرار به پیغمبر
 از بهترین خیر است پس باید که بنزد ثواب آن بهشت و پیغمبر علیه السلام فرمود پیغمبر من النار من قال لا اله الا الله فی قلبه و در آن چشم خدایان و اثنا عشر میگنید که تمام فرق اسلام مخلصه فی النار خواهند بود
 که اثنا عشریه و صدقه توهم از اثنا عشریه گفته که شیعه را بنفاد و و ملت است باقی از ان اثنا عشریه است
 و لیکن این از تشعرب ان کرده شوند پس بهشت روند و سوا شیعه دیگر فرق اسلام همه مخلصه فی النار باشند
 و این مظهر حلی و شرح تجرید گفته که در فرق اسلامی سوا امامیه امامیه راسته قول است یکی انکه مخلصه فی النار
 باشند و دوم انکه داخل بهشت شوند سیوم انکه از نار بر آیند برای عدم کفر و به بهشت روند برای عدم ایمان
 بلکه در اعراف باشند و آنچه این باب و از ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که فرمود و الذی یبغضنی لا یبغض
 بالله نار و حذر ابدا و کلینا یبغضنا و صحیح روایت کرده عن زرارة عن ابی عبد الله قلت اصلحك
 الله ارایت من صام و صلی الحجاب المحارم و حسن بر عمن لا یعرف ولا یضرب الی ان الله
 یدخله الجنة برحمته و لانه دارند بر و قول اثنا عشریه و بوجه ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد و باید
 گفت انما من حق بفضل الله و نه باید گفت انما من اشتاء الله که ولادت دارد بر شک لیکن از این پیش
 خاتمه در خطر باید بود و این نباید بود و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و حدیث صحیح آمده ۴۰
 منهم من یولد مؤمنا و یحیی مؤمن و یموت کافرا و منهم من یولد کافرا و یحیی کافرا و یموت
 مؤمنا و یائس منی اگر انما من نشاء الله تعالی گوید معناه نفع ندارد و پیغمبر رحمت خدا و قطع باید مخلصه
 گناهان مرا نخواهد بخشید کفر است قال الله تعالی انه لا یبغض من دوح الله الا القوم الکافرون

و قال عز وجل كون تقظ من رحمته الله الا القوم الظالمين و قد ورد في بعض النسخ ان من
 و قطع به عن خصال الانسان من مواضع نحو ما ذكره و البته نواب خورشيد ميرزا است که انکایات
 و عید و سخنان خاص لازم بی آید و این گزشت یعنی در خبر ابلاغه از سید الشهدا روایت کرده
 که تا من علی خبر خنده از خدا بابت لایق الله سبحانه که یا من مکر الله الا القوم الظالمین
 و انکایات خبر خنده از خدا من روح الله لقوله جنان را انکایات من روح الله الا القوم
 الکفر و ان و با وجود این اثر در نسخ کتب آنها میگوید که هر کس حق تعالی کند اگر چه بیست و نه گزشت
 یا کبیر مذهب نخواهد و هر کس حق تعالی نکند اگر چه طبع خدا باشد معذب غلغل فی النار است و درین
 قول انکار من بعل منقال ذرعه خیزد و من بعل منقال ذرعه شایده لازم می آید و این قول ماضی قول
 سابق است که نواب طبع و عذاب است بر خدا و بیست و نه گزشت در این قول انکایات میرزا فرایض و و انکایات
 و من مستجابات و حرکات و مکرویات لازم می آید که هر کس حق تعالی ندارد که در غلغل فی النار است
 ایمان ادا و در انتها می منهای او را ناپدید ندارد و هر کس من انکایات میرزا است و اگر چه ترک فرایض و و انکایات
 کند و انکایات میرزا باشد بلکه اگر چه خود بکشد و با خود و پیشه بیام که در کشته و با بر خود و او را هیچ
 با کثرت و مذهب نخواهد شد و اما میرزا قول خود حجتی از خدا با منهای او را و این با بویثی عن
 منقول بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة و النار قال حبیب ایمان و بخصیه
 کفر و اما خلقت الجنة لاهل الایمان و النار لاهل الکفر و قسیم النار لا ید
 الا بخصیه و روی انضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله جاء فی جبرئیل
 و هو فیه مستبشر فقال یا احمد ان الله یرزقک السلام و قال محمد بنی و رحمتی و علی حجتی
 لا اعذب بن و الاله و ان عصائی و لا ارحم من عادی و ان الطاعنی الی غیر ذلك من الآثار
 و روی بن المعلم الملقب عندهم بالمقید فی کتاب المصاحف ان الله تعالی قال یا یحیی لوان عبد
 عبد فی تحتی بصیر کالشر الالبالی تالی جاهد ابولایه محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ما
 احکمت جننی و معارض ان انار و انکایات میرزا و انکایات میرزا و انکایات میرزا و انکایات میرزا

عن ابی اذ قال لظفر النبی صلی الله علیه وسلم الم علی بن ابیطالب فقال هذا خیر الاولی و خیر الاخرین
من اهل البیوت والارضین هذا سید الصدیقین و سید الرضیین و امام التقیین و قائم
المرحومین اذا کان يوم القیامة کان علی ذوق من نیاق الجنة قد اذاعت القیامة من ضوئها
علی راسه فاجتمع من الرزق جرد و الیاقوت فیقول للملئکة هذا ملک مقرب و یتوال لبیون
عند النبی و سل خنادی من تحت العرش هذا الصدیق اکبر و هذا صی حبیب الله علی بن ابیطالب
فیقف علی منین جنتهم فیخرج منهم من یحب یدخل فیها من یغضب و یالی ابواب الجنة فیدخل
فیخرج من یشاء یغیر حساب پر از حدیث لا تدر در انکا یعنی گناهکاران مومن داخل و فرخ شود پسر
آنها از و فرخ برآورده بهشت آرد پس اگر نه محب علی بودند چرا و فرخ رفتند و اگر محب علی بودند
چرا داخل بهشت شدند و همچنین این را بگوید و غیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
و آله قال ان عبد الله مکث فی النار سبعین خریفا و الحریف سبعون سنة قال ثم انما سال الله لحنی
عنه لکن یجوز فخرج من النار و غفر له چنان سبده اگر محب علی است چرا و فرخ چنان نه هزار
سال سکونت کرده و اگر نه محب علی است چرا و داخل بهشت شد بهر تقدیر عتیده باطله باطل گشت ان الباطل
کائن نه هوفا و تناسخ ارواح باطل است خلافاً للمقصود و المفضیة المیوتیه و الحاشیه المقتضیه الحاشیه
در الزام و القدر اسطر و مرده را پیش از قیامة رجوع بسوی دنیا نیست امامیه میگوید که علی در بعضی ششمان
علی استوی و دنیا رجوع نخواهد کرد و ششمان علی را عذاب دنیا کرده خواهد شد و این باطل است که دنیا و
عمل است و از جزا نیست و جابر جعفری از قدما در واقف بود گفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد و همان
است و انبه الارض که در قرآن آمده ابو حنیفه شافعی گفته اند که جابر جعفری از کذابان و ضاعان است
و هیچ ولی بدرجه ادنی از پیغمبران نرسد چنانچه بالا ندر شد و انبیا افضل اند از ملک که قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم آل عمران
انبیا اند و اولیا و زما و را علما افضل گفته اند از عوام ملک که اگر مقتضای جنت برای انسان پیدا کرده
نه برای ملک و نفس را بر این مسئله یعنی فضیلت عوام مؤمنان بر انبیا و عوام ملک حجتی

نه شده و بنور روشن فتعالی بفرموده است آدم زشت او و کفر حق میثاق از آنها بر خود حیدر و رفیق میثاق
 سلطان خاص این پند بر آن معلوم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام بر تبلیغ و تفسیر حق
 بعضی بعد از بعضی را حق است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و حجاب و کما بین ما خطا
 العبد کم کم مصیبه و اعصاب کم کم نخیله و دوازده گان برای مردگان و صدقه زنده گان از ظرفت
 مردگان برای مردگان مغفیه است و بر عیب که دعوات و تقاضای حاجات و آنچه بمعبر معلوم از آن ظرفت
 خبر داده از خروج و جلال و خروج و ابته الارض و شمس و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام و خروج
 اقاتب از ظرف مغرب و مغرب کی و در شرق و یکی در مغرب کی و در غرب و عیسی و کرام کاتبین
 و مسلط بر دوزخ و ملک الموت بر نفس اماره حق است معترزا انکار کرام کاتبین دارند و جمیع اینها و ملک الموت
 میکنند و بگویند بر یکی و پست از قول تعالی حتی اذ جاء احکام الموت توفته رسلنا و هم
 لا یفرطون و قول تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تتعللون و شقاق تمهله و یختم تبارک ان
 و یحیدر آمان مثل اجل و پریدن که به مثل پشم مند و در زنده گان زمین و انداختن آنچه در دنیا
 از خزان و اموات و کسب نموده و بر یکی نفقه نزع و در دیگر نفقه صدق بیوم نفیث ربانی نماید و هر چه
 بخیر و احد قهار حق است و دیگر خیر ناک که کاسب نموده اند باطن حق است و تاویل انصوص با اتباع کفار و منافقان
 کفر است نفوذ با تدها متعالی ناله در بحث امامت که آنرا در اصول چهارم و بیست و نهم و بیست و نهم
 را امامیه نام نهاده اند و اهل سنت و جماعت و غیر هم مسئله امامت را از خروج مهدی علیه السلام از حجاب
 و است تا محل نزع ظاهر شود بدینکه امام زوال است و جماعت شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
 بطریق و تسلیم بامر و غلبه و چون بدین شبهه است که بدون وحدت قهری صلاح امور عباد و رعایا
 و معاش و مقصود نیست و نظام حلی بر جسم مجزور و اقامه حدود و دستفروغ و نظم نظام و نظم
 حیوش و اعلا بکلمه الله و حفظ امان خلایق و دیگر فواید لا تخصی بوجود سلاطین و با و شایان
 موقوف است و خصوص قسطنطنیه از کتاب سنت و جماعت ماثق است بدانکه اطاعت اولی الامر واجب
 است و نه فراموشی او و حبس و بیخ قتل و امر قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

اطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقل النبي صلى الله عليه وسلم اسمعوا واطيعوا واولو كان
بدا حبشيا كان راسه خميبه واحاويث وزياب باراند قال بعد قال قائل اني سمعت
عني في الامر الله وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذ اوبع الخليفة فاقوا واما جرح امه برين منع
شته صحابه كرام بعد موت نسر وعلية السلام نصب امام را از ديگر امور را چه نهند چنان مشغول شدند
از وقت تا اين وقت جماعه مسلمانان را مل ستمه و مل بدعتي چو قتي را خالي نگذاشتند از قاييم كردن
بادشاه عادل ايلام بني كه چنانچه شام و روم و هند و توران گاهي از بادشاهان خالي نماند
چون ايران كه مقبره رض است نيز از بادشاهان خالي نمانده تا انجا سايان را مل ستمه و اما ستمه نواح
نيست بلكه اگر باشد اينقدر زيرك باشد كه قطر برادره عقلی و قتي كه بدو كشته شده را مل ستمه و اما ستمه نهند
و نصب امام بر بندگان و حبس بلكه لازم و اجابت است كه اكثر واجبات بران موقوف است و در حبس
واجب نيست چنانچه هر كس چه چيز بر خدا واجب و چون امامي ميگويند كه اهل و اطاعت بر خدا واجب است پس
انها را لازم مي آيد كه گوشت نصب امام يعني بادشاه بر خدا واجب است ليكن چون انما امامه را معني ديگر
انتم را كرده معني آن باشد از اين جهت بكار بره بادشاه كردن يكي را از مسلمانان واجب نيست
پس را مل ستمه كه نصب امام بر بندگان واجب ميگويند و را نام چند شرط ميگويند يكي اسلامه قال بعد
ان جعل الله الامام من جملة المسلمين سبيلك و لهذا شهادة كافيه بر من واجب نيست و دويم
فكورة چنانچه اگر كه تمام اماره بدون عقل كامل و شجاعت و اقرار بر انجام نميشود و آن در شمار افتد است
سوم چنانچه چنانچه عقل مجسم بلوغ كه بدون اين چيزها نفيس خود ولايت نيست و ولايت عامه ميگويند بايد
ششم عدالت كه فاسق را مل شهادة نيست و ولايت امير عامه فرق ولايت شهادة است ششم قسط
بودن بقوله عليه السلام الاية من قرئش ليكن عدالت و حشر شبيه نيز از در حاله اختيار پس و ديده
و دانسته فاسق را غير قرشي را اگر امام كنند آنم باشند اماما ممتد شود و بعد از آن سراج بروي جايز
نباشته و اگر قبله فاسق با غير قرشي بادشاه شود او خود آنم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
و خروج بروي حرام نموده قوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم

و اظهار معجزه و نفس از پیغمبر یا امام اولی خراط میاوسید و الحق چنین باید که این چنین منصب اعانی
 که مثل نبوة یا قریب از ان باشد بلکه بالاتر از نبوة چرا که نزد انبیا الهیه افضل از انبیا
 سوانی محمد صلی الله علیه و سلم یا سوانی اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
 معجزه و نفس صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیید و احتیاطی این نبی را است و عاودة مقتضی
 است که اگر چنین دعوی غلطیم نشان بوقوع آید و معجزه بدان شهادت دهد و نفس صریح علی رؤس
 الاکابر دیاخته شود البته نتوانتر کرد و لهذا امامیه دعوی توانومی کنند و چون توانتر تحقیق
 نشده بلکه سوانی امامیه هست او و دولته از ان انکار دارند و روایات امامیه بدرجته صحت
 نمیرسد تا توانتر چه رسد بلکه روایات امامیه باجم آفته اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
 و لهذا امامیه چندین فرقه گشتند که بالاندر کرده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
 شد که دعوی امامت و اظهار معجزه و نفس صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و اختراع و نفس است
 پس معلوم شد که امامت باین معنی موجود نیست مگر در ذریه آن تواتر و شهادت المدعا و امامیه بر وجه نصب امام حجة
 می آید بآنکه ما بدان حجة گرفتیم بر وجوب نصب امام یعنی با و شاه بر بندگان که اکثر فیاض و
 اقامه حدود و اخذ خزائن و جوارح و انتدای آن که سابق ذکر یافته مران موقوف پس نصب
 امام لطیف و لطیف و صریح بر خدا واجب است و این باطل است بوجهی آنکه اصل و لطف بر خدا
 واجب است و دریم آنکه اگر امام معینی با و شاه می گویند پس البته اصل است لیکن با و شاه ما ترا مسکونند
 که ظاهر و مسلط باشد کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را با و شاه نمی گویند
 و وجود او متضمن مصالح نیست که شما در با و شاهان مذکور کردید و اگر دیگر مصطلحی در وجود آن میگویند
 پس استدلال این مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید که در کتاب قبول یار دان پر ختم شود
 و اگر کسی گوید که در وجود امام مصالح است شکل وجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی بران می باید
 و دریم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق هیچ مصطلح ممنوع است و چون در ان تفسیر
 فرض بود اظهار امامت نشده الا نادراین مصطلح بطریق اولی مفقود گشت و انچه علم

افضل چون منی الامتة موافق رای اهل سنت و جماعت و هستی پس بدانکه خلافت افضل است
از امامت و طلاق امام بر سلطان جائز و ملک عضو من غیر بر سلطان عامی باید یکسان طلاق خلافت
منی آیه خلافت یعنی خلافت نبویه است که در نتیجه پیغمبر مسلم بعد نبویه است خلق و اعلا کلمه الله
ترویج شریعت نشر علوم دینی استیصال کفر و بدعت است که میگردانند پیغمبر مسلم آن امور است
بهمه نیابت بی فریق و میل است انجام و در امور شیطان را در این دخل نباشد و این خلافت
پیغمبر مسلم حتی سال شده لغو له سالیه السلام الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم يكون ملكا
عصوفا را امام بر حق و خلیفه اول بعد پیغمبر مسلم ابو بکر است نه پیغمبر بر نه عثمان نه پیغمبر علی نه
و پیغمبر حسن بن علی نه شش ماه در در افضل بگویند که امام بعد از آل فاطمه مسلم علی است نه ابو خلیفه
کردند و امام بعد علی چنانچه گذشته و حجت بر قول اهل سنته آیات اند و احادیث اجماع و آثار را اما این
فمنها قوله تعالى وعد الله الذين امنوا منهم و عملوا الصالحات ليتخلفنهم في كل جن
كما استخلف الذين من قبلهم و ليعلمن انهم دينهم الذي ارضى لهم وليبد لهم
من بعد خوفا من انما ازين آية ثابت شد که حق تعالی صحاب پیغمبر را و نه دیگر که بعضی من بعد
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق نبی اسرائیل اگر در بودیم و خلفه در و عهد الهی بحال است و
استخلاف برین ترتیب بوقور آمده پس ظاهر شد که تعیین از پیغمبر و اولاد او و اولاد او اگر کسی گوید
که مراد از این آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافت علی بزرگمردی و فاضل علی
است بدین و درین خود را به ائمه پیغمبر و خلیفه بعد از پیغمبر علی است که این استخلاف است
ارضی لهم و ليعلمن انهم دينهم الذي ارضى لهم و ليعلمن انهم دينهم الذي ارضى لهم
بگویند صادق آید و میگوید تعالی قل للخلقین عن الاعراب سئد عن الی قوم این سند بد
انفالکونهم و یسلون فان طیعوا انوا فکلم الله احو احسان و ان تنولوا کما ناولکم بعد ذلک
عذابا بالیما مراد از داعی ابو بکر است نه و از قوم اولی بر شد بد قوم بنی حنیف است و مراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیست چرا که این آیه بعد غزوه تبوک نازل شده و بعد غزوه تبوک تعالی

در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش نیامده و ضعیف بود و انبیا پس از او و غیره و نه مراد از این داعی علی است
 چرا که علی علیه السلام در خلافت خود قتال برای طلب اسلام میفرموده بلکه لطلب ایامته و رعایت حقوق آن
 و احتمال است که مراد از داعی دیگر باشد یا عثمان چه چهار دور وقت آنها هم بسیار شده سیوم نور و قتال
 من یزید منکم عن دینہ صوف یا فی الله بقوم یحجم و یجوند از علی المؤمنین اخذ
 علی کفرین یجاهدون فی سبیل الله و یجفون کافون کافه کلام و وجه استدلال آنکه برگاه
 قتال عرب بنی حنیف و بنی اسد و غطفان و اهل بحرین و عمان و غیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله
 میفرمودند ابو بکر را برای قتال شان قیام نمود و سواى ابی بکر نه کسی با اصحاب روضه قتال نکرده که
 محل این آیه توان گشت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیم قبال اهل الفضله و نیز
 انما اصبحنا قاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیہ من الزیغ و الا معوجاج
 و البشهافه و التاویل و از نجاست که علی رضی الله عنه منع کرده از کسی میفرمود رضی و رنج البلاء و زور
 و نیز اصحاب علی نه موضوعات نقصات بودند که در آیه مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
 میکرد و قال الذی نفسی بیده لیلظون هو کلام القوم علیکم لای کلام اولی الحق منکم و لیکن
 لا سر اعظم الما بطل صلحهم و ابطال آنکه عن حق و لقد اصیحت لاهم فحاف ظلم رعائنا
 و اصیحت اخاف ظلم رعایتنا و نیز که لیلجوا دخلتم تنفروا و اسمعتکم فلم تسمعوا و دعوا
 سرا و جهر اقلتم تسبیحوا و نصحتکم فلم تقبلوا و اشد کفایت عبید کابا بابتلوا علیکم
 الکلمه فتنفرون منها و اعظمکم بالموعظه البالغة فتنفرون عنها و احکم علی حجاج اهل
 البغی فما اتی علی آخر قولی حتی ارناکم متفرقین ایادی سبارت جعون الی محاسنکم و
 اتحاد عن عن مواضعکم اقومکم غدوة و ترجون العشیة کظلم الحیة و عجز القوم و
 اعزل القوم ایها الشاهد ابدانهم الغائبة عقولهم المختلفة احوالهم المبتلی بهم امورهم
 صلحکم بطیع الله و انتم تبصرون و صلی اهل الشام یصی الله و هم بطیعونه لوددت والله
 ان معاویه لو صار فی بکم صم فی البینار بالذم و اخذ منی عشرة منکم و اعطانی بجلد منهم

[illegible]

سمعت ابي يعقوب قال قال انا ولي ديار بني الله والمؤمنين الا ابا بكر متقى عليه حجة البخاري
 وللسلمه وازنجه است انكم مروه بنزوه وروى شتان وادركه كوة ورافعة خضوات خود روى
 ايشان كه تعلق بخبره وادركه حديث عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم
 ختمهم ابو بكر ان يروه ثم غبوه الخ حجة القومدي حديث عرابض بن مساذية مرفوعا عليه كج
 سبنتي وستة الخلفاء الائمة من ثمهدين عضوا عليها بالنول جرداء ابن ماجه والترمذي
 واحمد حديث حذيفة بن اسود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقدوا الذين من بعدك
 ابى بكر وعمر واما القومدي ولما كره حديث ابن قال عيسى بن المصطفى الى رسول الله صلى الله
 فقالوا اسلمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فانيته فالتة قال
 الى ابى بكر فانيته فانيته ثم قالوا ارجع اليه فاساله فان حدث بابى بكر حديث فالى من
 فالتة فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فاساله فان حدث به حديث فالى من فانيته فالتة فقال
 الى عثمان فانيته فانيته ثم قالوا ارجع فاساله فان حدث بثمان حديث فالى من فانيته فالتة
 فقال لحدث بثمان حديث فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فامروا ان ترجع اليه فقال تيار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فلم يجد له نعى الموت قال فان لم تجدنى فالى ابى بكر روى البخاري وسلم قال ابو عمر والاسم
 قال الثالث فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة
 انكم من خير مني سلم ابو بكر وعمر انما ندين خطبة مرفوعة حديث ابو بكر وعمر قال خطبة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة
 النبي صلى الله عليه وسلم فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة
 وسلم ودون ابى بكر رواه البخاري وازنجه است انكم من خير مني سلم ابو بكر وعمر
 ومروه فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة
 قال مرض النبي صلى الله عليه وسلم فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة فالتة

انه رجل رفيق اذا قام مقامك لم ينقطع ان يصلي بالناس فقال ابو بكر فليصل بالناس فقال
 فقال مري ابوبكر فليصل بالناس فان كان صوابا يوسف فانا به الرسول صلى الله عليه وسلم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحسن ابن عمر نحوه رواه البخاري ومسلم
 عايشة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مري ابوبكر فليصل بالناس فقالت رايته رسول الله
 ان ابوبكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قلت فقال رواه
 ابوبكر فليصل بالناس فعايشة فقلت لخصصة فولي الله ان ابوبكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
 من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت خفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن لا تنق صواحب
 يوسف مري ابوبكر فليصل بالناس فقال ان خصلة لعائشة ما كنت لا صيب خير احمد
 عبد الله بن ربيعة قال لما استمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعلوا عنده في نفر من الناس عاه بلال
 الى الصلوة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر يصل بالناس فخرجنا فاذا عمر في الناس ابوبكر غابا
 فقلت يا عمر فصل بالناس فقدم فكبّر فسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر جلا جهمرا قال
 فاين ابوبكر يا ابي الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابوبكر فجاء بعد ان صلى عز تلك الصلوة فصل
 بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى اطلع راسه من حجره
 ثم قال لا اله الا الله على ابوبكر في حقا يقول ذلك مغضبا اني جلدت ابوبكر وادبو عمر وفي الاستي
 صرحت انس بن مالك ان المسلمين بيناهم في النحر يوم الاثنين وابوبكر يصلي بهم فجاءه النبي
 صلى الله عليه وسلم فذكر شجرة عايشة فنظر اليهم وهم صفوف فقبض في يده فقبض في يده فقبض في يده
 ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرجهم الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتنوا في صلواتهم
 فرح بالنبي صلى الله عليه وسلم حين رواه فاشا ربيد ان اتوا ثم دخل الحجرة وادخا المستر توفى
 ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري حديثه اختلاف بنى مسلم ابوبكر ورامته باز ورض
 موت بدرجه توارس سيدة واز عمر بن الخطاب على بن ابي طالب وابن سحر ووا بن عباس وغيرهم وكنية
 وفتهاى صحابه مثل عمر وعل بن عباس اختلاف استدل بالكوند بر خليفة ما غفر الى ابوبكر وسائر صحابه مكوت

که فرمودند و تسلیم نمودند پس سلمه حج علیه السلام حاکم در مستدرک و ابوداود و در سنن ابی داود و ابی نعیم
کردند که چون پیغمبر صلعم وفات یافت انصار گفتند ما امر در منکم ایمیر پس حکم گفت ای گروه انصار شما
بمیدانید که رسول صلعم ابوبکر را برای امامت مردم در نماز امر فرمود پس گفت از شما که خشنه گسارید بر ابوبکر مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نفوذ ما بعد از آن مقدم ابابکر و ابوداود و ابی سعید بن ابی خنیس بن عباد
روایت کرده که گفت گفت مرا علی بن ابیطالب که رسول صلعم میرشد چند شبانه روز با یک ناز می شد و حضرت
صلعم فرمود و اما ابوبکر الصلی بالناس چون رسول صلعم وفات یافت فطر کردم و دیدم که نماز عظمی
و قوم من است پس رضی شدم برای کارای دینوی خود از کسی که را غنی شده بود رسول صلعم صلی الله علیه و سلم
از وی برای دین پس بیتابی بگردم و روایت کرد حاکم در مستدرک که آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و رضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن
تکرار و اند قال عثمان لا یستخلف فیما استخلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی النخاری و حال علی
ما استخلف رسول صلعم فیما استخلف و ابی النخاری پس قطب میانی آن میان این روایت
که و الله و الله بر اختلاف آن حضرت صلعم پس ابی بکر را چگونه باشد گویم که مراد از غنی استخلاف دین است
نی استخلاف متناهی است که مردم را جمع کرده امر کنند به سعیت او چنانچه ابی بکر امر کرد مردم را به سعیت عمر و اجماع
بر خلافت خلفا را بر بینه برین ترتیب که ذکر کردم متواتر است تا بحدی که مخالفان هم چون انصار و ازند بکلیه
انصابت و بجهت همین اجماع کفر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را سه راه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار را اهل بر را بخیار کردند و طلب مشاقره نمود کسی با وی از فاقه نکرد
طرح کرد پس پیرو مقدمه او و سلمان و ابودر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی مستعد نیست که او از اکابر و
صحابه بود و علی همیشه کایت مطلوبی و متهوری خود پس کرد و در هر مقام و هر خطاب کایت و تشریف
در دعای بر بر آنهایی نمود گفته شود این در و باطلست و محض افتراء و افش در هیچ روایتی صحیح
یا حسن یا ضعیف کایت علی نباشد بلکه بروایات صحیح معتبره سبیه علی رضی الله عنه بطعن غایب
گشته چنانچه ذکر کردم و اقرار بنصائیل بن عیین از علی بن عتبات که گفته چنانچه ذکر کرده و در هر

وارفتنی از علی بن عمر روایت کرده که گفت: والذی خلق الجنة وبرء السمعة لو عهد الی رسول الله
 صلی الله علیه و آله عهد النجا لکن علیه ولولم اجد الا اذدادی ولم اترك ابن الجحافة یصعد
 درجه و لحد من منبہ صلی الله علیه و آله و لکن صلی الله علیه و آله سلم ما ی موضع موضع
 فقال لکم فضل الناس و ترکتکم فی صیدنا بید لکن انا کما رضی بک رسول الله صلی الله علیه و آله لکننا
 و ابن ابی شیبہ بن محمد بن یزید روایت کرده که وقت بقیع کردن با بنی امیة بنی عبیدة ابن الجراح
 انکه نماز باوی برپا کنند ابو جهمیدہ تعجب کرد و گفت: شما نزد من آیند در حالیکه دشمنان است غلغله یعنی ابا بکر و
 احمد از محمد بن یزید بن حمزہ روایت کرده مگر انکه در آن ذکر کرد و استند لال ابی عبیدہ بن جحلفه ابی بکر در نماز و
 حاکم و مستدرک از مرثیة روایت کرده که ابی اسفیان بن حرب نزد یک علی ابن بطالب آمد و گفت چه حال
 است از خلافت ترا که آمد و اقل تر شش فله و از بها و لایمینی ابا بکر را فرستیدیم بخدا اگر من منده ام بر کنتم
 زمین را بر تو از اسباب و مردان یعنی علی را گفتم که تو دعوی خلافت کن من شک بر تو فرماهم می آورم علی
 گفت و پستی که عداوت اسلام و سلبا نان می کنی ای ابا سفیان پس خبر نکرد عداوت تو چیزی مایا فقیه
 ابو بکر را برای خلافت اهل و از علی بن عمر و ابی بکر و عمر در جمعه و انتر رسیدہ احمد از عبد شیر روایت کرده که علی
 رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که قبض رسول الله صلی الله علیه و آله متخلف ابو بکر فضل بعل و سار سیرت حق قبض
 الله عنی ذلک ثم استخلف من فخل جسماءها و سار سیرت حق قبضه الله عز وجل علی ذلک
 و ابن ابی شیبہ بن محمد بن یزید بن حمزہ بن محمد الصادق عن ابی ایاق عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
 قال علی و لیت ابی بکر فکان خیر خلیفة الله و ارحم بنا و احسناء علینا و حاکم بخاری از طرق
 متعددہ از ابن عباس روایت کرده که گفت و دخل شدیم بر عمر و شمسیمه مجروح کرده شدیم گفتم پس بگفتیم
 خوشی ما در اینجا نیست ای امیر المؤمنین سلام آوردی از فقیه که گفت کردیم مردم و جواب دادی با رسول خدا صلی الله
 و تمسک ما بخوش کردیم و مردم و وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از تو را یعنی بود و اختلاف نکرد
 در خلافت تو و کوشش شدی شهادت الحدیث هر چند فقیر احادیث مروی که تبانی است درین کتاب
 کمتر روایت کرده که بر اهل شیعه الزام نمیشود و آنها احادیث مروی بر اهل سنت را قبول نمی کنند

فليكن بولن انا واثبت اين بلب درجه تو اتر رسیده امکار دوران مجال غيت مگر بکار برده و لهذا اوافض
 احاد کث مرويه اين باب بر تقيه حمل ميکنند و لطا ان تقيه و قرائن علم تقيه شيرتند که کرده شده
 لهذا اين احاديث را نوردده شده اکنون آثار مرويه کتب و انقض درين باب آورده می شود
 منها ما درود الرضی فی فقه البلاده عن امير المؤمنين **كتابہ الذی کتبه الى معاوية**
اما بعد فان بيعتي يا معاوية قد لزمته وانت بالشام لانه بايعني القوم الذی بايعوا
 ابا بكر وعمر و عثمان و علي ما بايعهم فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يرد و
 انما الشورى للمهاجرين ولا نصار فان اجتمعوا على اجل و سمو اما ما كان لله فان خرج
 منهم خارج بطعن او بدع ردوه الى ما خرج منه فان ابى فمالوا على اتباع غير سبيل المؤمنين
 و ولا والله ما اتولى واصلا و جفم و ساءت مصيرک و نیز در پنج خط رايت که از امير المؤمنين گفته
 شدم بخداي که مني بها کرده با کفار و قتال کرده با مومنان تا که آنها را قتل کرد يا سلا شيد و سلام سيب
 او شايخ شده و وضع کرد جزيره و بنا کرد مساجد و واقع نشد و خلافت و فتنه و مراد از قلاني ابو بکر باشد
 يا عمر و منها ما رواه انه لما مات ابو بکر قام علي باب البيت و هو سجي فيه و قال كنت و امته
 يعسوب المؤمنين يکنت کالجبل لا يحركه العواصف و لا ينزله و رد و الحافظ ابو سعيد بن مهران
 و يروي عن محمد بن عقیل بن ابي طالب انه لما قبض ابو بکر العدي يقيم و يحي عليه لو تحت
 المدينة بالبكاء کيوم قبض رسول الله صلعم فجاء علي باکيا مسترجعا و هو يقول اليوم انقطع حبل
 النبوة فوق علي باب البيت الذی فيه ابو بکر و سجي فقال **رحمک الله ابا بکر** کنت لف رسول الله
 صلی الله علیه و آله و انيسه و ذکر لحدیث بطوله و فضایل ابی بکر و مناقبه و فيه خليفته
 فادین الله عز وجل و امته احسن الخلق فتر حین ارتد الناس قتت بالامی مائة مئة خليفه نبی
 نهضت حین و هن اصحابک و برز حین استکانوا و قوت حین ضعفوا و لومت منها حاج
 رسول الله صلی الله علیه و آله ما ذکنت خليفه خفا و نیز در کتب و انفس مرويت از ابی جعفر محمد الباقر که
 کنت که حین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خبانه عمر بن الخطاب نم را دريد گفت والله ما احد

[illegible]

مطالع غفران الله مطاع من غیر القبول صاحب سلاله صلی الله علیه وسلم چنانچه آن مطاع من و جواب هر یک از آن در مقاله راجح ذکر کرده شود ایشان را الله تعالی میگویند که خلفا و ثلثه قابل خلافت نیستند و صاحب قبل صحت اجماع نمودند و نیز استدلال میکنند بآیات قرآن که در آن تکلفات بسیار و فایده بخشید و دیگر با دل علیه که ترافات اند و نیز متک میکنند باخبار که ولایت از اند بر مدعا و دیگر با موضوع آیات که بدان استدلال میکنند پس نه از یکی قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله و الذين یعلمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالحق میگویند که الله تفسیر اجماع و از بر آنکه این آیه نازل شده در حق علی رضی الله عنه و متذکره خاتم الصدق که در مسائل در رکوع والی المتصرف پس حتمی و ولایت علی ثابت کرد چنانچه برای خود و برای رسول ثابت کرد و شک نیست که ولایت خدا عام است پس همچنین ولایت علی فهو الامام دون غیره برای خضر کلمه انما و این استدلال طلبت بوجه یکی آنکه دعوی اجماع از تفسیر باطل است نقاش ابن ابی حفصه محمد باقر روایت کرده که این آیه در حق صحابه از حاکم برین و انصار نازل شده و ظاهر همین عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است

و صاحب شمع بسیار از مکرر روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ابی بکر صدیق رضی و ثعلبی روایت کرده
 که در حق علی نازل شده و ثعلبی صاحب التلخیص است اخباری تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمر
 اکرم بن خلکان گفته که ثعلبی از اصحاب عند آمدن سجاد و میگفت که علی نمرده و بر بنیام باز خواهد آمد و
 با وی ششم کرده میشود و روایت محمد بن مروان که سید کثیر و آن سلسله کذب است و ابن مروان که از صاحب
 را فتنی است و صاحب کتاب روایت کرده که در حق عبادۀ بن الصامت نازل شده و فتنی از حلفای خود
 نیز اری کرده و از منافقان مثل ابن ابی اسحاق فتنه بخن میخواند **قال الله تعالی**
الذين آمنوا واتخذوا الیهود و النصارى اولیاء و بعضی از محدثین اهل سنت گفته که این
آیه نازل شده در حق عبداللہ بن سلام و فتنی که یار رسول اللہ تو منافق و ناپسندیده و بر تقدیر تخصیص سبب
 نزول مخصوص عموم لفظ آیه نمیشود و رویم آنکه لفظ ولی مشترک است و چند معنی محب و صدیق
 و نصیر و الاولی بالنسبة الحار و ابن اعم و العنق و جازیت مثل شترکی بر یکی از معانی بد و ملان
 قرنیہ و قرنیہ اینجا دلالت دارد و مکرر کردن لفظ ولی بر یکی از معانی بسته که از اول معنی سیاق قضا
 که در آن نهی است از تخلفی مہر و نصاری اولیای منی است و یار و مدد کار امام و اولی بالنسبة
 و صاحب جامع نیز قرنیہ همین معنی است بدو آنکه قدس بقدر خاتم را در نماز قرنیہ میگویند و مراد بود و اولی
 ازین آیه و این قصه ترا و اهل حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوٰۃ نیست پس ادبای
 حال نیست بلکه برای شستن و دوا و عطف و صلت با فراق علی است یعنی آنکه چهار گوش کنند که اندر نماز
 آنکه مثل اهل کتاب نماز برای رکوع میگذرانند اگر دوا و برای حال شستن معنی را که چون بناصون باشد
 که وضو معنی شستن است رکوع و اگر ذکر الالهتہ چهارم آنکه کلمه نماز و تہور رخا کوفه و وضو معنی برای احد
 نیست بلکه مرکب است از آن و ما کافہ پس استدلال باین بآیه روا باشد و اگر استدلال باین بتمام
 شود پس چون لفظ ولی و وضو است خفیہ برای کسی که با نعل شستند باین حدیث و علی رضی اللہ عنہ
 باین صفت امامت و خلافت بعد از پیغمبر متصف شد و فیکت التخصیص و رویم قوله تعالی انما یرید اللہ لیل
 عنک الحق اهل السیة و طاهر کم قطعی **میگویند که علما از**

کرمی پیستی داد و انداخته که کرمی

ایمده است را این خبر روایت کرده و میفرماید که این آیه بر نعمه دلالت ندارد چرا که در حق طاهر
میگویند بیداد الله اولی الامر و ما از جبرس هزارت شکیان است و از طهر نیز گاه است حق تعالی
است آنها را بجا نپذیرد حق اولی الامر می باشد چنانچه قوله تعالی فیهم و اصعبا طیباً
فامحوا بوجوهکم و اید بکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید المظهر که
ولستم نعمته علیکم و لعلکم تشکرون و لا تر بر نعمه ندارد و سوم آنکه عصمتی است از آنست بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طاعت حق تعالی با وجود موجود بودن قبول
نبی معصوم در آنوقت موجود بودن داود و داوود و یسوم قوله تعالی قل لا استعجلکم علی امر الا المود
و العتس بر میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که بر ما مودتشان
و احبب فرمود علی و فاطمه و پس از آن محبت غیر علی واجب نیست و وجوب محبت تلزم در وجوب
طاعت است پس علی واجب الطاعة شد و الا امام زبان این است که لای اطل است و وجوه یکی آنکه روایات
مختلف است در امر او از این آیه احمد و طبرانی از ثمان روایت کردند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چرا که این سوره تمام یک است و سنین در میان بودند قوله شان در مدینه نیز بعد از هجرت شده و در
او میان این حدیث شیعی غالی و اصح الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد بقرنی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرابت است بنابراین اکثر از ائمّه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه است و و ال ینک من انما بر الا اجرة مکر دوستی که دوست دارد و تر بسبب قرابت که مراد
باشما است و همچنین جزم کرده سدی بکیر و عبد الرحمن و جاسسی از اهل تفسیر و گفته اند که بنود هیچ متبیلان
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وی قرابت بود و قریب بایدید دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چرا که ابن بابویه در عقائدات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند بر وجوب
محبت علویان و اهل سنته میگویند بوجوب محبت اهل بنی و اصحاب اوصی الله علیه و سلم و از پیغمبر محبت
غیر علی میگویند که نسبت در حدیث صحیح وارد شده حسب فی بکر و عمر باین وجهها گفتند چهارم قوله تعالی
من حاکم علیه من بعد ملجأ من العلم فقل عالا و فی انما شأنا و انما انکم و نسا و نسا

وافتخار و انفسه میگوید که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از انبیا حسنین اند و از سایر انافاطه و انفسنا
علی است چرا که همین چهار کس پیغمبر صلی الله علیه و سلم در برابر وفاداری و غرضی بجز آن چهار بوده بود پس
تبعالی علی انفس محمد صلی الله علیه و سلم گفته و مراد از ان مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
ست فهو الامام اینست لال باطلست و وجه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد بافتخار علی است و دفع است
لکه مراد بافتخار نفس نبی است علی علیه السلام و لم در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
امر نفسی بکذا و علی اصل این است و عرف طلاق این بر حق نیکمینه یا آنکه مراد از انفس من متصل
به دنیا و دنیا باشد و مشهور است اطلاق انفس نیز بجز اتصال نسبت به خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من ديارکم و قال الله تعالی تقاتلون انفسکم قال عز وجل ظن المؤمنون
المؤمنات بافتخارهم خيرا و قال الله تعالی و لا تلهوا انفسکم او در این آیات انفس اهل ملة است و می
نماید اگر از انفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات بقی میوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
سبع صفات اتفاق باطلست و بعضی صفات فایده دینی بخشید چرا که مساوی اولی بالتصرف و بعضی
صفات ضرورت است که در حق اولیة بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر از این آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در خیره پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحکم قوله تعالی انما انت منذر و لكل قوم هاد
علی را بر این عباس بن عمر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که گفت انما المنذر و علی الهادی و این
عبرت ضعیف و حال ثعلبی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه باطلست و معنی این
آیه آنست انما انت منذر و هاد لكل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید تمسک
بالقسمت تنافی الشکرت پس لازم آید که پیغمبر اوی شایا و لازم آید انکار قوله تعالی و انک لتهدی الی
عراط مستقیم ثم قوله تعالی و ففهم انهم مسئولون و علی و سرخند فردوس و واحد در تفسیر از ابی
عذری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که فرمود انکم مسئولون عن ولائی علی و این حدیث باطلست
و فی سند من کجاست و در تقدیر صحت دلالت بر مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب خشن
بلکه جمیع صحابه و اهل بیت مستهیل است پس وجوب لایة دلالت بر امامت ندارد و در احد

از طرف دیگر روایت کرده پس ولایت علی و اهل البیت و امامت ائمه شیعه با اتفاق و اکران و اذکار
کعبه بر امامت علی و کرم امامت علی حق است نزد اهل سنت بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال به پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ثابت میشود و غیره قول قنالی السائقون السابقون اولئك المقربون بطرفی و این مورد
از حاشیه ابن عباس روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و السابقون اهل البیت السابقون
و سی یونس و السابقون صاحبین و السابقون علی بن ابیطالب و در این روایت
ابو الحسن اثبات جمیع ائمه از جمله و علی گفته که ابو الحسن می است متروک حدیث و اگر این حدیث صحیح
مورد ولایت بر امامت دارد که مختل در حق مهاجرین و انصار فرموده و السابقون اولون فی الصلوة
و الاضداد اما احادیث مرویه از پیشینه که امامیه بدان بر امامت علی استند لال میکنند پس دو بازده آورده
اول حدیث برویه بن حبیب غیر جماعتی از صحابه روایت میکنند از بنی مسلم که آنحضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که جایست میان من و دین خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولا و اما اولی المؤمنین
و اما اولی بنصر من انفسهم من ان الله مولا فخذوا مولا و الله مولا من و الا و عادی من عادی
لعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه درجه تواتر رسیده که کس از اصحاب بنهم علی ابن ابیطالب ابو اوب
و بنی بن ارقم و برادر ابن عازب و عمرو بن مرو و ابو هریره و ابن عباس و عماره بن بربده و سعد ابن ابی زناد
و ابن عمر و انس بن مالک بن نویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابو الطفیل و حذیفه بن یمان
و غیره مرگشت و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مساند روایت کرده اند و در بعضی روایات
آیه من کنف اولی بمن نعمه علی ولیه الله و اول من و الا و عادی من عادی و اولی بنصر من انفسهم
و اولی بنصر من انفسهم علی میگویند و میگویند که مولی بنی اولی بنصر من انفسهم و اولی بنصر من انفسهم
این حدیث متواتر زیاد و روایتی کنند و هو الخلفه بعدی و هو ولیک بعدی و این زیاده منکر و مخبر
است و از تغییر در فضل است و استند لال این حدیث را است باطلست بوجه اولی که مولی یعنی اول
نیاید کسی از علمای اعرابه گفته که فعل معنی فعل است یا دوم آنکه اگر مولی معنی اولی باشد پس
و اما الحجة و التعلیم و العربیست یعنی اولی البصر و یا آنچه در قول قنالی ان اولی الناس با...

الذي انبجوه وهذا السبي والذيراصدق الله ولي الملق مني وللفظ مولى شركه استمريان
 متفق ومتن وصاحب سب وريب كان العم ونحوه وعباسه تهم وبارود ودار وسمم وسمم عليه وريب محب
 وحبوب وناج وظهر خاتمه حدیث حبیبی حمله وغانیه قریه است برانکه مراد از مولی محبوست وفاقه کلام
 دلالت بران ندارد که مراد امانه باشد بلکه فرض از ان کلام است که این سخن در فسخ سمان ثبت شده و اگر
 مراد آنحضرت است بودی پیغمبر مسلم واضح تر فرمودی و قد اخراج ابو نعیم الدانقنی عن الحسن المثنی بن الحسن
 الجنبی انه لما قيل له ان نبه من كنت مولاه فصل حاتم على قال لما والله لو يعني النبي صلى الله
 عليه وسلم بذلك الا حاتم والى السلطان لا فخذ لهم فانه صلى الله عليه وسلم كان افضل الناس للمسلمين
 وسبب و انجده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کنی الله را که من بکنان بود علی رضی الله عنه با مائة لشکری
 بمرکز نمت و از آنجا مال من یک جاریه داشتی نمودم مردم ازین سخن بر علی انکار کرده و چهار کس را صحاب رسول
 الله صلی الله علیه وسلم اتفاق کردند و گفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
 علی هر کس رسول صلی الله علیه وسلم نایم چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک از ان شکایت علی رضی الله عنه
 پیش نهادند و در روایتی است که پیغمبر صلعم دو شکر فرستاده بود بر یکی علی را و بر دیگر خالد را امیر کرده بود
 پس علی بطاعتش کس کرد و از آنجا که جاریه گرفت و قسری نمود و خالد شکایت علی اینجی را و در خطی نوشته است
 بر ابان حازم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شنیدن شکایت مردم
 و خواندن آن خط و غضب آمد و میفرستد و فرمود شما چه می خواهید از مردمی که دوست میه ارد خدا و رسول
 و دوست میه دارد او را خدا و رسول خدا و خطبه خوانند تا شکایت علی از دل مردم دور شود و محبت علی
 در قلوب مردم تنگ گردد و آن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود که از خمس غنیمت داشت گرفته قسری
 نموده بود و در آن احتمال صحبت نمود مردم از غلط فحی خود او تر اصرن کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
 بخطبه خواند عز رضی الله عنه گفت که اگر ابا ترای ابن ابی طالب صحبت میکند مولی من من مؤمنه
 دویم این بخاری و سلم از برادر ابن عباس است که کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن طالب را و زود
 تبوک در مدینه خایفه که است علی گفت یا رسول الله تلافی فی النساء والکتابیان فقال

اما بر صی ان ملک می بر تختها و ن من موسی الا انه لا یخفی بعدی میگویند که منزله اسم
جنس است مضایف بوی علم پس ماست جمیع مراتب الصلوة الاستنساخ چون مرتبه نبوة را استنسا
نمود و دیگر مراتب اشمول باقی ماند و مارون غلبه بود موسی را منظر من الطاعة و این استدلالات است
چرا که این خبر دلالتی کند بر شمول اسم مراتب که مارون را بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است و در ده غیبه اصنافه برای مقاصد و استخلاف و در ده غیبه دلالت از خبر خلافت بعد
از ماست و ما را بر این مسلم و کلامی غیر است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوئیم که منزله
مارون منحصر بود و در دویست استخلاف و در ده غیبه نبوة چون نبوة را استنسا کرد باقی نماند که استخ
لاف غیبه و مارون را خلافت بعد از ماست علیه السلام نبو ملک مارون پیش از موسی رحلت کرده و موسی غایب
بعد از نبی است بعد از زمانی چنانچه در قوله **لَعَلَّاهُ** لعلی به من بعد الله یوم حدیث
بریه و علی النبی صلی الله علیه و آله اعلی منی و انما من علی و هو ولی کل من بعد محمد یوم حدیث
اولی اولی بالتقریر من امام ما و این حدیث صلی الله علیه و آله است ماست پس خبر اوصاف احتیاج نیست
این چنین ما ناصر الدین علیه السلام گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبہ از عمر بن حصین بنیدی صحیح روایت
کرده و آب است که ولی در چند معنی مندرک است چنانچه در حدیث استدلالات بر امامت بدان مایل است
پس در حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه و آله طایر قد طبع له فقال اللهم انی
ماحت الی ان لبك یا کل معی فجا علی کل رواد الترنی من الدین ابو عبد الله محمد بن حذوف و ابی
و لیس گفته که من از زمانی طویل نیستیم و بیش طیر را که ما کم دست تدرک آورده نیک نکرده پس چون
تعلیقات آن کتاب کرده و ماست قول محدثین را که این حدیث موضوعی است از احادیث این کتاب و بعضی
جزری تفسیر کرده و وضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامت دلالت ندارد و کما لا یخفی و مراد از احادیث
من احادیث انس بن مالک است کافی توهم حلال عقل الناس و محتمل که دیگر خلفاء در آن وقت حاضر نباشند
و چنین حدیث در حدیث انس بن مالک علیه السلام و در حدیثی دیگر که در حدیث انس بن مالک علیه السلام و در حدیثی دیگر که در حدیث انس بن مالک علیه السلام
و التمام و احادیث النبی صلی الله علیه و آله و آله یا به من فتن و لو ذکرتک فقال اللهم

ایستنی با حجت اهل البیت یا کلمه می طلوع العباس فقال ان یاءم مجلس فکل لکن سنده
 واد و نیم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انما من ذی العلم علی بابها رواه البزار و الذی
 عن جابر و لا شواهد من پیش ایشان عمرو بن عباس علی و اخیر حدیث الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی المصنوع
 و قال یحیی بن معین الاصل و قال البخاری و الرزنی انه منکر و لم یس و به صحیح و قال النووی لا یجوزی و
 قال الحافظ ابن حجر الصواب خلافه و قول الغزالی یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع
 فالحدیث حسن و لا موضوع فیکون یقتضی سند قول ابن جریر صواب اما بکثرت شواهد حکم بجهت
 توان نمود جواب این حدیث را ماته و لاله ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه و آله و سلم قال من راد ان یظ
 الی ادم فعمله و الی نوح فقی تقواه و الی ابراهیم فعمله و الی موسی فقیهیته و الی عیسی
 عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست بن مطهر علی نسبت
 نمود آدوده است که گاهی بسوی ایهی و گاهی بسوی نبوی نسبت کرده و در کتب نبوی و بهی نیست
 و نیز این حدیث و لاله بر مدعی ندارد چرا که تشبیه انبیاء مساوات با نبی لازم نمی آید و این حدیث و لاله ندارد که کسی دیگر
 را با انبیاء مشابهت نیست بلکه در بعضی احادیث ابوذر را مشابهت بعضی در زید و ابو موسی اشعری را در
 محسن و داود و علیه السلام دارد شده ششم حدیث ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من اطاع
 علیا فاحیاه فیه و کافو جواب این حدیث هم از احادیث اهل سنت نیست بن مطهر علی نسبت این حدیث
 بسوی خطیب کرده و علی غایت اول نقل و مروری است خطیب ضعیف یا منکر یا موضوع اهل حدیث از اقرنی
 و فیهما بدل جبهه نمی آید کسی از ثقات از وی روایت حدیث نکرده و اگر صحت این حدیث فرعن کرده شود
 بر مدعی و لاله ندارد چرا که معنی این حدیث آنست که هر که نزاع کرد علی را که ابن عم و همسر من است از خلافت او کافر است
 نعمه را و نزاع منسوبست مگر بعد از دو و در وقت خلافت خلفا را نموده علی دعوی امانت نکرده پس این حدیث صحیح
 را حدیث بود نه بر خلفا و ثانی ششم حدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت علی ابن ابیطالب
 خود این یدی الله قبل ان یخلق آدم باریقه عشتار الف علم قم ذلک النور و خیران فخرنا و انا و جبر و سلم
 جواب این حدیث موضوعی است با جماع اهل حدیث و در این حدیث محمد بن خلف مر و یحیی بن معین گفته که

[illegible]

حسب قوله الخ والصار منازعة ثم ذكره في صحيحه وصححه في صحيحه وصححه في صحيحه
 برأيه خلافة آنها بر حق است و لهذا منع کرد از منازعه آنها و اگر خلافت آنها درست است و خلافت علی
 را درست است برای مکه بنین رجال است که پیغمبر صوم بندگان خدا را از لطف و جود و علی را از
 لطف و باری و شرفی و قاطع انصاری بر منور است روی ابان ابن عباس بن سلیمان بن ابی اهلانی
 و غیره ان عمر قال لعلي والله لئن لم يتابع ابا بكر لقتلته كقَالَ له علي والله لو لا عهد
 عهد الخ ليلست اخونه لعلمت اين الضعف ناصرا و اقل عدد الاذكار الرضى
 في نهج المبلغه وعين مروة قال جرير ابو سفيان بن حرب الى علي بن ابي طالب فقال يا ابا
 طالب لا موق في قل فريش قتلة واذله لا يعني ابا بكر والله لئن عشت ملائمتها
 عليه خيلا ورجالا فقال له علي لطل ما عادت الاسلام واهله يا ابا سفيان فليض
 ذلك شيئا انا وجرانا ابا بكر لهما الله لا اخوجه الحاكم ياردم حديث ابي سعيد الخدري
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي انك تقال على انا وويل القرآن كما قالت علي بن ابي طالب
 واهل بيته واولاده ثم ذكره في خلافة علي رضي الله عنه وروى في از اوقات و اخبار استبانة علي بن
 ابي طالب خلافة خود با خواج اتفاق قتال فت او ميراي حديث حجة است اي اهل سنت و مرتب اهل
 خواج دو از دهم حديث زيد بن ارقم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اني تارك فيكم ما ان
 تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و سنتي اخوجه الترمذي وروى مسلم عنه قال قام
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيبا جاء يدعى خطابين مكة و المدينة فحمد الله وثنى
 عليه ووعظ و ذكر ثم قال ما بعد ايها الناس اني انا بشير بوشك ان ياتي نبي رسول
 اربي فاجيب وانا تارك فيكم الثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا
 بكتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله وحبيل الله من اتبعه كان على
 الهدى ومن تركه كان على الضلالة جواب اخيه حديث مثل حديث مثل اهل بيتي مثل
 سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك اين برود حديث واولاده بر امانه

وروى عنه في صحيحه وروى عنه في صحيحه وروى عنه في صحيحه وروى عنه في صحيحه وروى عنه في صحيحه

ندارند بلکه دلالت دارند بر آنکه خلیف موفقیست بر ویستی با طبیعت نبوة و مقرة پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و این از آنهاست باید کرد و در اینست از آنها باید گرفت پس آنچه پیشتر گفته است برای اهل سنت
 و جماعت که کتاب مقدس را می رانند که گفتند بنگنید که نو من سبعین و نماند بعضی و با هر مرد و زانی
 است نبوة محبت دارند از آنهاست و فقه را روایت کرده اند بخلاف روغن که اول بقوله تعالی
 انما الی فظنون انکار کرده اند و از اسرار قرآن و در کردند قائل بخیریت و آن شد که کتاب
 را پس نیست انداختند و از طبیعت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را مکتب کردند
 و بعضی تعجب و بعضی اسامیل چنین بعضی اسحاق بن جعفر بعضی خلد بن جعفر بعضی موسی بن جعفر را امام
 گفتند و دیگران تکفیر و مکتب کردند و علی اندک العیاس چنانچه مالک داشت و از وراج پیغمبر و رقیه
 و ام کلثوم و زینب و خمران بنمبر که گفتند و در قرآن ذکر خیر آنها می کند لعن سکنند
 الله لعنه الله علی کذا بن اما ریل علی بن ائمه علی بن ائمه بنبر نبوی آرد که از ائمه
 شرط است آنکه معصوم با خود زبان سابق کا فر نباشد چرا که حق تعالی بر سیم را نسب نمود
 الی جاسمک للناس اما ما قال ابراهیم من ذریتی قال الله تعالی کذبنا لعنه
 الظالمین و هر که نیست مکتب معاصی خواهد بود پس انما است بر نفس خود که زید بن علی است
 و نیز از بنجام و امام ائمه از غیر معصوم چنانچه باید نمی آید پس نسب امام غیر معصوم لطیف شباهت و تغییر
 طوی در تجرید بیشتر از عصمت چهار دلیل اشاره نمود یکی تا که موجب بسوی امام احتمال خطاست و غیر
 پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد سلسل لازم آید و در آنکه امام حاکم است شریعت را اگر خطا
 بر وی جایز باشد حافظ نتواند شد و پسوم آنکه حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 منکر امتثال و امر امام و ائمه از مناهای او واجب است و فرض آنست امام همین امتثال است پس
 اگر معصوم نباشد و محصنه کند اسبابی واجب باشد و عرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام معصیت
 کند از عوام و در وجه کمتر باشد چرا که از اوقات معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
 عدد در معاصی از شریعت تراست و چون عصمت امر است منکر که سوی علام العیون کسی را بران طلال

پس مخصوص علیه بودن از طرف شایع شرط است برای ظهور عصمت که شرط امامت است پس پس هم
 شرط امامت آنکه و این شرط یعنی عدم سبق کفر و عصمت و نفس علی از یافته شدن در غیر او چه دیگر خلعت
 است پستی کرد و نبودن فو الامام جواب این استدلال چند وجهی است یکی آنکه عصمت در امامت شرط
 نیست چنانچه سابق ذکر کردیم که حق تعالی طاعت را با وجود ثبوت نبی موصوفه امام کرده در حقش در
 هیچ ابلاغه از امیر المومنین و آنکه کرده گفت لابد للناس من امیر برا و فاجح
 بعد ثبوت این اثر در کتب امامیه و در عصمت باطلست و نیز رضی در نهج البلاغه این عبارت
 بزرگ امیر المومنین در جواب کلام خوارج روایت کرده قال کلمة حق اريد به باطل نعم لاحكام الله
 ولكن هؤلاء القوم يقولون لا امة وانه لابد للناس من امير برا و فاجح و جعل في امير
 المؤمنين ويستمتع فيها الكافر ويبلي الله فيه النجل و يجمع به الفتي و يقاتل به العدو و يامن
 به السبيل و يبوخذ به للضعيف من القوى حتى يستقيم به و يستراح من فاجح از این اثر ثابت
 میشود که عصمت در امام شرط نیست و اما در فاجح جایز است امام غیر موصوفه را جمع کردن فی وجه و با کمال
 و فصل خصوصیات جایز است و حکمت از نصب امام علی است از امام منقول و تحقیق این حکم سرافراشته میشود
 و الله اعلم و استدلال بر اثر شرط عصمت بقوله تعالی کما قال عهده الخ لا یمن باطلست چرا که مراد از امامت
 و رایت نبوة است و سلطنت چرا که ابراهیم علیه السلام سلطان نبود و مرتبه است که روانی نرا اختراع
 نموده اند از تشکیع و لنته اصلی نیست و ابراهیم علیه السلام مرتبه دیگر سواي نبوة و سلطنت متعین نبوده
 و شک نیست که در نبوة عصمت و عدم سبق کفر شرط است و نیز تریه بر عدم سبق کفر و لانت خدای که در امام
 فاعل و هم منقول انصاف با خدایستفاق و در زبان حال میباید و التماس و در جمیع از سنه نبی باید
 پس کسی که کافر بوده و باز اسلام آورده اطلاق ظالم بر وی ظالم است و همچنین از مومن اگر ضعیف یا کبیر
 ساد شود و باز توبه کند او را فاسق و ظالم نمران گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله التائب
 من الذنب کمن لا ذنب له و یجب توبه باطل لایق امام در سوره فرقان آمده حق تعالی میفرماید یضیاعف
 له العذاب ثم یقیمه لیجد فیہ هانا الا من تاب من عمل عملا ضالحا فاولئك

یبدل الله سیاتهم حساب وکان الله عفوذا رحیما الی قوله تعالی یقولن ان ربنا هل یسلم
 از و لجنا و ذرنا یتاخره امین و لیبعنا المتقین اماما و انچه گفته اند که سر بخام مہام امامت
 از بر معصوم می آید اگر مرد هیچ مہام امامت نیست پس علی رضی الله عنہ ہم پر سر بخام مہام امامت قرار
 نشد و چنانچه برگزیدن اعدا صل از قاطلان عثمان قدرت مینافسد و دیگر از مطلق قدرت داشتند
 تا آنکه محمد مددی از نهد مال فتنی است پس سر بخام مہام امامت از معصوم ہم نشد و اگر مرد
 سر بخام مہام امامت نیست پس سلاطین سلم عالم عادل اکثر سر بخام میشدند از امام گوشتن این باطنی
 و انچه غیر علوی گفته که احتمال ندارد امام موجب قتل است و آنکه امام تا قضا است بر بقا واجب
 الا تمثال است پس عیسی باید بطل است چرا که اخصوس کتابست و باطل است چرا که لا طاعة للعالمین
 فی معیة الخلق این عبارت از بنی ورنج ابلا ندر روایت کرده پس امتثال اولی الامر تعقیب است
 با آنکه فائز شمس بنام کند قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول ان کنت قد تو منون بالله و الوم الاخری
 و ما فطرتم فیہ و دافع خطا امام کتابست و مسته رسول مدعی امام و یا بر سلام و اجازت است معصوم است
 که امتثال فرموده اما نحن نزلنا الذکر اناله لیا فطانی و قال علیه السلام لا یجوز ان یستع
 علی الضلالة پس سلسل لازم نیاید و اگر حفظ شریعت موقوف بر یافتن بودن امام باشد پس بعد
 نیست امام تا نه بعد سال باید که دین و شریعت محفوظ باشد و انچه طوسی گفته که اگر از امام معیة صادر شود
 از عوام در وجهی که باشند قول طوسی مخالف قول امامیه است که حتی تعالی در بیان بائنه و یسین فرموده پس
 نخواهند بگفتند و چون عصمت شرط نباشد پس مخصوص چلیه بودن هم شرط امامت نیست و وجه دوم برای
 ابطال استدلال مذکور آنکه دعوی عصمت در علی رضی الله عنه جاست و رضی فیج ابلا ندر آورده که علی
 اصحاب خود را گفت لا تکفوا عن مناقبکم او شور و جد علی فانی است و باقری علی و لا آسن من اذکر
 من سبل چه اگر معصوم بود محتاج بشور و مردم و معالمتی نبود و نیز رضی در شیخ ابلا ندر از رضی
 رضی الله عنه رد نموده که در دمای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک ثم خالفه

قلبی و آنچه میگویند که خانان نامه بت پرستی کردند بت پرستی در حق ابی بکر منوع است بلکه حال بی بکر
 مثل حال زید بن عمرو بن نفل پسر شیخ ابو الحسن اشعری و جماعه غیر از اهل سنت گفته که ابا بکر عیسی بن مریم بر
 قبل بعثه و بعد بعثه و لهذا قبل بعثه هم ملازم محبت نبی صلی الله علیه و سلم فاضی ابو الحسن زایدی در حدیث
 طریقی آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه و سلم یحضر من المهاجرین و الانصار و عیشتک
 یا رسول الله ما سجدت صنما قط قبل بعثتک علیه السلام و قال صدق ابو بکر
 و انما انما سجدت فی غیبتک فی غیبتک از غیر انما سجدت باین معنی است که عهده بدیل طبعی که موجب سجد باشد و غیر
 باین غیر ان ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی و از جهاد و یا نیائی در روایت حدیث
 از انها صادر گردد نه باین معنی که حکم میکنند بحد و حریمت از اکابرین حاشا و کما قول صوفیه عایه نیست
 که تا که بیست سال کاتب شمال معطل نماند بر صوفی طلاق مرد نمیتوان کرد تا بشایخ نرسد و قول بعض
 القطب قلبا نیز و حدیث زنی صاعقه فرج و مانند آن باین قول تعارض ندارد چرا که احیاناً ازین
 در گاه کن دو اتم حضور حق و ازین برور تقدیر بر محبتی صغیره یا کبیره اگر صادر میشود و فراتر ازین توبه می یابد
 یا تقدیر است میکند که موجب زیاده قرب تر نماید و حسنات را ببارستیا المقربان انعم فی حق
 و اینست بیدل الله سیئاتهم حسنات و چون توبه فورانی یابند که توبه مال آنرا نمی نویسد چرا که
 در حدیث صحیح وارد شده است که از دشمنان گناه صادر میشود و ملک کل ساعت توقف میکند اگر در هر
 ساعت توبه کردنی نرسد و در این مطلب نیز گرداند پس چه شد که کاتب شمال صاحب آگاهی
 اینست لکن خبری نویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ و یارانش در حق قبل اهل کمال و سحر
 سلسله کار غایب میگردند و مشهور و علیم باخیر فی الکتاب و توبه و الا جاب چه احتمال معصیت است و این
 در صراط اهل سنت بحفظ قبر میکنند بجمعه فرما سنان حال پیمبر و حال او و روزی که انکار این خبر
 در خلفا و گفته میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله و الذین
 الاثم و مومنه کنند خیر الله الاثم و مومنه وسط النور و انما الله الاثم و مومنه و قال علیه السلام
 ما سلك عمر فاقط الا سلك الشیطان فجا عیرو وجهه و لانه میگویند الصحابة کما عدل

و چه سود اگر دعوی میکنند پس حلی برای خلافت در حق علی است نه در حق غیر او و خلفا خلفه باطل
 است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه پس حلی برای خلافت در حق ابی بکر است و آنچه در حق علی
 است علی را بر کردند جواب آن گفته شد و اگر نفس در خلافت علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
 حال آنکه در حق کسی که بجای او بنشیند نوشته اند انما الشیخی للمهاجرین و الا انصار ذکره الرضی فی
 نهج السلام و این دویم در خلافت و امامت علی رضی الله عنه بود نص بدین جهت میگوند که علی رضی الله عنه
 دعوی امامت کرد در حجره نظام نزد موافق دعوی خود مثل کندین در خیر و محاربه جن و بر دشمن سنگ
 انداختن و بیایه رفتن آن عاجز بودند برای بر آوردن آب از زیران و در واقعاتی نادر عسکر پس دعوی
 او را امامت و دعوی پیغمبر است در بنو هاشم یعنی حضرت فاطمه امام حواشی است که اگر دعوی امامت و خلافت
 امامت بر او است پس امامت او بعد خلفا خلفه حق است و در مقابل بنشیند چاقه است و اگر دعوی امامت بعد
 از پیغمبر علی رضی الله عنه مسلم بر او است اند پس که در مغتری است و مخالفت روایات متواتره دعوی امامت علی
 بعد از عثمان متواتر شده اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد حال آنکه
 هیچ رسایی ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صحیح است بر خلاف آن بلکه در پیش
 اینهم دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه و آله امر کرده و بر دوش علی را بکوشان لحد بعد عوانا لخلق
 الصلوات و آنچه دعوی خوارق عاده کردند و اگر کلمات مسلم و خوارق از بیعت خلفا و اگر صحابه بجهت
 بلکه از ادبای ائمه کرامات و خوارق عادات متواتر گشته میمانند و از خوارق متعارف دعوی امامت با
 باری است به نفع یا بسیر در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله در ششمن از حیرت شده نه بعد وفات و چنین
 محاربه جن با کمال است به سیر و سیرید و لیکن شیعه از روایت میکنند که در نزوه نبی صلی الله علیه و آله بود
 همچنین روایتی می کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را بن نماز عسری آمد بسیر مبارک او در
 راه طری علی بود و علی نماز عصر خوانده بود و او را دعوی مغر از وقتی حاصل شد که نماز عصر نزد علی نوبت پیغمبر
 خدا و حاضر بود امامت باز آمد و علی نماز را کرد و انجندیت را طای و این مرد و بدین نشان
 از آسمان شمس روایت کردند و علی را پیغمبر و صحابه گفته و این دوزی موسی گفته حق است

که اگر صحیح باشد از حسن کثرت و ائمه علم پس دعوی متعارفه این خارج دعوی امامیه ظاهر الطمان
است و در روشن سنگ برای بر آوردن آب از زیر آن اگر چه در روایات اهل سنت نیست لیکن
شیعه روایت میکنند که علی چون توبه یغین کرد و پادشاه خود پیش بریاران غالب پس آن است
ظاهر شد این که است متعارف است دعوی امامه که بعد عثمان بود و از اهل سنت مشکک نیستند
و دلیل سوم آنکه که نصیر طوسی بر امامه علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا و گفته است که او که
بنائب علی رضی الله عنه شمرده و امامه منقول با وجود غافل تسبیح است جواب یکی آنست که امامه
منقول با وجود غافل جایز است چنانچه امامه شالوت با وجود شمریل از رضی آنرا ثابت شده و دوم
دعوی فضیلت علی بر خلفا و گفته چلت و حق آنست که فضیلت موافق ترتیب خلافت است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود و الله تعالی و لیکل چهارم بر امامه علی می آورند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالفت موجب قبح در امامه او روایت کرده و در حق خلفا گفته موجب تسبیح در خلافت او
بسیار روایت کرده شده جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنت در حق تسبیح یکی از خلفا از
موجب تسبیح روایت کرده اند و آنچه از احادیث اهل سنت در حق موجب تسبیح است ضابطه می کنند
از سوی فهم آنها است جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهیم شد انشاء الله تعالی و اهل
باطل از درو فض و خارج موجب تسبیح در اکارا بر دین از سوی عقیده خود بکذب و افتراء و آنچه میکنند
خارج که مخالفان علی مانند رضی الله عنه تسبیح در آن جناب که نسبت میکنند و درو فض در حق
خلفا و گفته هم چنان افتراء میکنند بلکه درو فض در حق علی نه از آن به ترشای نسبت میکنند چرا که
و دیگر خلفا را گفته میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکنند که گفته کنیم که افتراء است که دم از ذرات آدم نمیدارند و گفته خلافت دعوی الوهیت به ترین اسلام
اندرست و نیز در تسبیح از خود تسبیح میرانی و کذب غیره که جناب پاک مرتضوی دامه نسبت می کنند
حق تعالی آن ملعونان را برین تهمت پاک بر دین بستند بخراداد و مخالفه رابعه درو مطاعن خلفا
و دیگر صحابه کرام و جوار اهل سنت و جانته و این متعالیه کوشش فضیلت تقسیم کرده شده فصل اول

در و انظار من غلبه اول ابو بکر الصديق الاكبر السابق الميمن معني الله عنه ان ملعونان در حق ان
 حير خلق الله جعدن بعد الاكتمال و المسلمين يا زباد و مطامن ذكر ميكنند اول انكه سینه
 سلی الله علیه و سلم فرمود و حج و الحس اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابو بکر از پیش اسامه
 کرد و ابو اسبه ای حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر معنی لعن آمدن تخلف معنی در سج روی ای از روی است
 از سینه تابش و در فهرستی صاحب ظل و محل گفته که این مونس است و این امر خیرش
 اسامه در مرض موت آنسر در علقه السلام شده بود و از خیریت طعن در حق اهل بکر باطل است بوجهی
 آنکه این امر شامل بسج صحابه نبود و اگر در طعن در حق علی رضی الله عنه آید که او هم در پیش اسامه
 نه رانده بود و و حاکم این امر ابو بکر خاصه یقین شامل نبوده و در مرض موت اسامه بایسته ناز
 فرمود و دو بانه دیگری را معنی نکرده پس ابو بکر یقین از امر خروج خارج بود و سیم آنکه اگر با نفر
 ابو بکر تم در آن امر داخل باشد اسامه بانه در حق او ناسخ است امر خروج چرا که اسامه در آن حدیث
 امر خیرش است نه خروج و در لشکر و خیر حسین عبارت است از آنکه خود به لشکر رود یا دیگر از
 بر آن تم کند و از لشکر این همان محتاج پستند از امر انجام کند و شک نیست که ابو بکر رضی الله عنه
 بعد وفات آنحضرت علی علیه السلام خیر حسین اسامه کرده و دوم آنکه ابو بکر گفته لی شب ظار
 حرمی و اب اسمنف قاعی و لی و ان ز غف ففوقی و هر که شیطان او را فریب و
 وادی کند او قاتل امانه نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این خبر باطل است لا اهل لم و روا
 صحیح ابی بکر است که گفت هر عمر وقت موت خود و الله ما غف خطامت و ما سنبهت
 فهو حسب و الله السبیل فماعت و الله الجهد وانی اوصیک بتقوی الله
 ویم آنکه اگر این امر ثابت شود غلط در امانه نیکنده که عصمت در امام شرط نیست و امیر المؤمنین علی
 بر اینین کلام صاحب خود گفته خایه از هیچ البلاغه بالا نکرده و نیز در هیچ ابلاغه او کرده
 از طمانینه امیر المؤمنین که شمر بدان دوامیکر آنکه الله و الله و الله ما غف خطامت و الله ما سنبهت
 صحاح القلی بیوم آنکه خطرات شیطان غفل در عصمت انما نیست چه جای او اما قال الله

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا دعى الى الله ليعبدوه فاستمعوا له يا اعداء الله لعلکم تتقون
 الشیطان الاینه قال العبدی قد لهما بغرور فوسوس الشیطان چہارم آنکہ چنین کلام بر
 بنفسم پس اگر او کا برین سرگشته و دلالت بر وقوع آن ندارد و چون از سیم قلم بر بنفسم نفس و انشمال
 قوله تعالى لا تزکوا انفسکم عما ورثہ پس از کا زب میگوید بیک از قبیل لایو خدا که الله باللغو
 فیما انکم مت قال یوسف الصدیق وما ابصر نفسی ان النفس لا مارت بالسوء و علی بن حسین
 و در عا خود میگفت قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی اشکوا سوء
 مجاورته و وطاعه تقنی لہ یحجم آنکہ قول ابی بکر بن طلحہ است صدق ان متقنی صدق طرفین نیست چنانچہ
 قوله تعالى قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین بخلاف قول زین العابدین کہ قضیہ حلیہ است
 سیوم آنکہ از عمر بن الخطاب روایت کہ گفت کانت بیعتہ ابی بکر فلتة و فی الله للمؤمنین من انہا
 فمن عاد الى مثلها فافقوا و میگوید اگر این صحیح بود آنکہ خلافت ابی بکر منی اصل نیست پس امام بر حق نباشد
 جواب منی انچہ پیش است کہ خلافت ابی بکر بیعتی فی ثمل و تر و در واقع شدہ چندان برود بدل و تر و
 ان واقع شدہ برای ظهور بر این صحت آن گنیدہ اما قال علیہ السلام اذا بیع الخلیفستان
 فاقبلوا اخرها و مراد آن نیست کہ این بیعت صحیح نیست و چہ احتمال این مراد است کہ عمر و ابو عبیدہ
 بحضور مہاجرین و انصار گشتند و بکر خیرا و سیدنا و لیس بینا جمع و افضل مند و کسی انکار این
 قول نکرده و اضافہ تر بسوی بیعت از قبیل اجناس فعل است بسوی زمان کما فی قولہ تعالى بل مکمل اللیل
 و الذی ارسینہ فی الله المؤمنین من شر ما من شر قہا است یعنی ختمالی سلمان السبت است
 کردن با ابی بکر از تر قہا بکما بہت یعنی اگر بیعت نکردند در آن وقت شرش می آمد چہارم آنکہ از ابی بکر مرو
 گفت است بکر و علی فیکلم میگوید اگر این تر صادق است پس از قابل مائت نیست و اگر کا زب
 است کا زب قابل مائت نیست جواب بدو و بیعت یکی آنکہ این تر تر و دل سنت ثابت نیست دوم آنکہ اگر
 صحیح شود بموجب بر بنفسم نفس و چنین کلام شبہ از ائمہ روایت کرده اند در حقیقہ کما را علی بن حسین کہ میگفت
 در عا خود انا الذی اقبنت الذنوب عمری و این صادق است کا زب باید کہ فحل در مائت باشد

و چہ از عمر بن الخطاب روایت کہ گفت کانت بیعتہ ابی بکر فلتة و فی الله للمؤمنین من انہا

والجواب الجواب پنجم آنکه مرویت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را برای ادا سوره برات در سال نهم
از حیرت بکه فرستادید از غل فرمود علی را برای ادا سوره برات فرستادید که برای ادا سوره
صلح النباشد برای امامت که منقسم در اربع احکام است چگونه صلح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابو بکر از غل فرموده حتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر را امر حج کرده فرستاد بود پیغمبر علی را
برای ادا سوره برات فرستاد که عادت ب بود که در افتاد عهد و بنده عهد و الی امر خود تنه می شود و کسی از
ایمیت او که از کوه بخاری فی صحیح و غیر برای آن علی را فرستاد که اول سوره بقره بعد خروج ابی بکر بدان
شده بود پس علی ابی بکر ثابت نشده دیدیم آنکه اگر باقر بن علی ابی بکر ثابت شد علی باقی صلح حق
در حد آنکه و تحقیق امامت نیکند و موجب طعن نیست چنانچه علی علیه السلام خود می رسد پیغمبر علیه السلام را
از دلائل بحرن تیر کز نمان بن عجلان و حق را بر سر که حال آنکه عمر و فاضل بود از در حق حساب و نسا و قد
احسن الولاية وادی الامامة چنانچه خود در کتاب سوری عمر نوشته احسن الولاية وادیت الامامة
واقبل غبر فینین و الامامة و کلامهم بیوم آنکه اگر ابو بکر قایل و ابراهیم نبود چگونه در پیغمبر صلعم
و لایحه هادی پس ابن سحن نیگوید که کسی که از طین منسوب صلی الله علیه و سلم باک نه ارد ششم آنکه ابو بکر
سارق است چپ قطع کرده اند است که قطع نمی باشد چو آنست که زوز بل سخت ثابت است که ابو بکر سارق
و ان قطع است چپ کرده باشد بلکه از یث یث بن حاطب ابی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در سرق
سوم قطع میسبیه نمود و قال انما صحیح الاسناد و عنین کانت موطن از عبد الرحمن بن قاسم عن ابی بکر و آنچه کرده
که سابق قطع البد و الرجل و و لهند ابو بکر قطع دست چپ فرمود و آنچه ابو بکر امر فرموده از رسول صلعم
نیز مرویت روی سن ابی سلمه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق ان
سرق و اقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا ینیه ثم ان سرق فاقطعوا رجله و منیت به سبب تادیه
باک شافعی و اثنی ابن ابی بکر و آنچه بدست پیغمبر و ابی بکر است که بعد قطع میسبیه در عل سیری و سر و لایحه قطع
باید کرد و بس بیکرو این مرویت از علی علیه السلام انه قال فی لا تتبعی من الله ان لا یکن له بدایکل
منه و این سخن منها و نظر بقواعد اصول قول ابی بکر ارجح است چرا که استعسان عقلی و متعابله نظر

و قوله تعالى لا تأخذكم بهما أحدا منكم لعلكم تتقون و قوله تعالى السارق والسارقة
 فاقطعوا أيديهما عما لم يستطعا من قطع اليد اليمنى من اليد اليسرى و قوله تعالى السارق والسارقة فاقطعوا أيديهما عما لم يستطعا من قطع اليد اليمنى من اليد اليسرى
 نظر برهان نصی میخوابد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنا بر حدیث
 ایبریه پس حکم کرده شود و قطع بیهوشی در سرقه ناکسته بنقص است و مانند علمیم که اگر فرض کردیم که او بیک
 در سرقه ولی قطع دست چپ بگفته شود که او بیکر ایت قطع در سرقه شامل هر دو است راست و دست
 چپ را و خیار در آن امام را پییده و قطع نیز علیه السلام دست راست سارق محمول بر اتفاق و نه تنه پس
 بر روی اعتراض نیست و اجماع که قطع دست راست سارق در سرقه اولی منقطع گشته بعد از بی بکشتن
 پس روی تجربه نیست منتهی آنکه او بیکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود و پیش از آنکه حال آنکه پیش از صلوات بر محمد و آله
 بنا بر این فرموده جواب این بچند وجه است یکی آنکه در بابی از تعزیه بنا بر حدیثی از ابی ذر با سند ضعیف
 روایت کرده شده شاید این حدیث اصل داشته باشد و درین باب حدیثی صحیح هم نیست و بر تقدیر صحته
 این حدیث شاید که آن حدیث بر ابی بکر سر رسیده بود و چنانچه لا نرت لفظ رسیده بود یا آنکه او را مخصوص
 با نام رسیده باشد یا نهی یا تفریق باشد دویم آنکه این اثر در لایزال او بیکر زنده در انباشت سوخته بلکه سوخته
 بن غلظت روایت کرده که حکم کرد آنکه گردن زده باقی سوزند و از امامیه مرضی نیز با معنی اغراف کرده
 بیست و یکم که با حراق لوطی از اهل المؤمنین علی رضی الله عنه خبر روایت نمائیم بیست و یکم مرضی در تشریح الانبیاء و الا
 نوشته ان علیا الحق رجلا اتى غلاما فى دبه چهارم آنکه او بیکر رضی الله عنه امر با حراق لوطی
 بمشوره علی رضی الله عنه کرده است و بیست و یکم فی شهاب بن ابی الدنیا با سند جدید عن محمد بن المنکدر
 و الواقدي فی کتاب الردة ان ابابکر لما استشار الصحابة فی عذاب لوطی قال علی ادری ان حرق
 بالناد و اجتماع رای الصحابة علی ذلك فاصوبه ابوبکر فاحرقه بالناد پس استیعن در حق ابی بکر طعن است
 در حق علی فالجواب الاول استیم آنکه او بیکر او بیکر است بمرات بده جواب بیست و یکم آنکه مغیره بن شعبه و محمد بن
 مسلمه او را خبر دادند استیم آنکه در مسلمه کلا توقف نمود و او را جواب بیست و یکم آنکه مغیره بن شعبه و محمد بن
 علم بعضی احکام موجب طعن نمی شود و قدری عیب بعد از شیران علی بن ابی طالب است

مسئله قال لا علم لي بشا وورين ونيست ابلي بکلاست معاذ ان بجای حسن ذکر میکنند
 حادثه چنین بود که در هر سال که پیش می آید نفس حادث میگردند اگر نمی یافتند مشاوره صحابه رسول
 و صلوات میگردند تا آنکه اجماع متفق میشود و حکم نشان بر خطا نمی شد لهذا اکثر اجماعات وقت چنین معتقد
 شده و اصل دوم از اصول دین که موجب علم قطعی است مردم را بدست آورده و سد باب است برای آنها که
 احدهم چون جبر الحرام و هم آنکه ابو بکر فاطمه را میراث پدرش نداد و گفت تا منم یا این بی تخافه نرت ایاله
 لا اذنت ابی و جنبه گرفت بخیر و احد که خود روایت آن منزه بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاش
 الانسا لانوت و لانورث ما تركنا و صدقه و این حدیث مخالف قوله تعالی است یوصیکم الله فی
 اولادکم للذکر و مقل خطه لانیین که این آیه عام است شامل است به غیر و غیر را قبول است و وراثت
 سلیمان داود و قوله تعالی و رفته که را حسبلی من لدنک و لبا یوتخی و وراثت من آل یعقوب حجاب
 اگر بر آیه انحدیث ابو بکر منزه بودی تا هم آنحدیث و در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن محسوس است چرا که حدیث
 احاد از آنرا میگویند که راوی آنحدیث از پیغمبر صلی الله علیه و سلم احاد باشند و در جبهه تواتر نرسیده باشند
 اما حدیثی که کسی بگوید خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیده باشد آنحدیث از خبر متواتر
 تو بر است چنانچه سابق چنین آن ذکر یافته پس اینحدیث در حق ابی بکر قطعی است که در حق غیر از او نباشد
 و حال آنست که ابو بکر منزه و نیست بر و آیه اینحدیث بلکه جامعنی از صحابه مثل خدیجه بن الیمان و زبیر بن العوام
 و ابوالدرداء و عایشه و ابوسهریره نیز اینحدیث را روایت کرده اند و بخاری از مالک بن انس بکسر روایت کرده
 که عمر بن الخطاب بخصم و جاعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
 و سعد بن ابی حمزه و انجاده بودند گفته اند که ما لله الذی عاذنه تفقم السماء و الارض تعلون
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لانورث ما تركنا و صدقیرید بکلاست نفس صحابه جواب داود
 اللهم نعم پیغمبر و رسولی علی و عباس و عثمان و زبیر گفتند کما بالله حل تعلمان ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال ان سر و پیغمبر اللهم نعم قد قال الذک پس عمر گفت پس حال اسن سخن می کنم بنما ازین
 امر سستی که حق سبحانه تعالی خاص کرد رسول خود و ازین مال فی اینچنین که نداد و اینچنین بگیری و عمر این خوانم

ما انا الله على رسول الله منهم الى قول الله جل و علا في خاتمه برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و برستی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن مال فی را خود نهادن بگوشه و خاص ای می نفس خود اختیار نفرمود و بکار
 شما چه داده و در میان شما ثابت نمود و اما این مال یعنی بنی نضیر باقی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از این مال نفقه یکساله بابل خود میداد و آنچه باقی ماند آنرا در محل مال خدا میگذاشتند و چنین تعایات خود رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بپس میآورد و قسم میداد که شما هر چه را بخواهید بیاورید و بگویند که بنی نضیر این مال را برده اند و بنی
 نضیر گفت پس وفات داد الله تعالی بنی خود پس گفت ابو بکر بن دلی رسول خدا صلی الله علیه و سلم هتم پس
 قنبر که در آنرا ابو بکر پس عمل کرد و آن بدین رسول صلی الله علیه و سلم عمل میکرد و خدا میداند که ابو بکر راست گو و
 نیکو کار و بارشند و تابع حق بود و او را و از مالک بن اوس و وایت کرده که گفت که بود آنچه حجت گرفته بود
 بدان عمر آنکه فرمود که ابو برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه صفا یا یکی از بنو نضیر دوم خیر سیم فدک
 پس بنی نضیر را بپس کلاه بود برای حوائج خود که پیش آید و فدک را بندگان کرده بود برای امین و بپس یعنی
 مسافران و خیر را سه حصه کرده بود و در میان مسلمانان قسمة فرموده بود و یک حصه نفقه اهل بنو
 از آن میداد و آنچه باقی ماند از آنرا بفرمانها برین میداد و ازین رو ایضا هر شد که ترو حدیثی اگر قسمة بطلان
 میراث آمده بود در جواب آنحدیث از ث ذکر فرمود و زود فاروق قضیه بنی نضیر آمده بود و در جواب آن
 مشک منور کتاب و شسته و مقول الما که بپس قول تعالی قلله و لا تسول الاکایة لعبدان فرمود و للفقر
 للمجاهدين الا ان الله بنو الدار و الا اعلان الا ان الله بنو الدار و الا ان الله بنو الدار و الا ان الله بنو الدار
 و شسته شد که اخذ خاص رسول الله صلی الله علیه و سلم من حیث کون خلیفة الله است مقول است تصرف را
 نه از جهت ملک رقبه هر که کلمه الفقیر از رقبه است بر آن مانسته پس قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و اما مقول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف متولی
 بود و بریت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه و در جواب خطاب شد یکی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 مال منی برای نفس خود اختیار نفرمود بلکه قنبر مال الله یعنی بیت المال و شسته ازین مالیکه رقبه
 ثابت نمی شود که موجب ارث باشد و دوم آنکه بر تقدیر مالیکه رقبه انبار کسی و ارث نمی شود و برین قول

و در این کتاب از حدیثی است که در آنجا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که من حیث کون خلیفة الله است مقول است تصرف را

از جماعه ساجده آن مجلس استشهد نموده و رسم بخدا داده و آنهمه علی و عباس نیز نهادت بدان دادند
چنانچه روایات اینجه صحاب که مذکور شدند باجمعی دیگر درسانندشان موجود است پس اینجندیت
در حق ما مردم هم بدرجه قوادرسیده و اما سینه نیز موی را بخندیت و جماع خود روایت کرده اند چون عبد بن یزید
الرازی در کافی از ابی ابی بنی از ابی عبد الله جعفر بن محمد السواق روایت کرده که گفت العلماء
در نه الانبیاء و ذلک ان الانبیاء لیروروا درهما و لادینارا و انما اولوا الحادیت من احادیثهم
من اخذتشی منها فقد اخذت خط و اقوة و کلمه انما زودا ما یضعی است برای حصر و تحسین کتاب
بجز واحد بیاض است نزد اکثر اهل سنی و جمهر را با این غیر اینها از شیعه نفس علی فی شرح منادی لاصول
الحکمی طبرزد و غیره من الملوین و نیز اکثر اهل سنی و در نه میراث ندانند از بعضی آنکه نیست مانع سید بیعت
و غیر آن و جماع کرده بخواجه که خود روایت آن متعزوست و دعوی عصمت المجلت ناشی شده و در کبریا در ش
سیمان داود و کریمه پرستی و بر نشن آل یحیی و کلمه علم دنوة است نه در نه مال و علی الحکمی من
ابو حبل الله ان سیلمان و در نه داود و انحنی حد و در نه سیلمان و اگر میراث مال مراد بود
سیلمان میراث و لا و مختص نبودی چرا که داود را چند پسر و دختر بود و کنه را و علی الحکمی و یکی را از ذکر
حکمت که میراث مال بگیرد یکی از آل یحیی و یکی از آل یحیی و یکی از آل یحیی و یکی از آل یحیی و یکی از آل یحیی
و در نه سیلمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر بر همین دلالت دارد که مراد میراث علم
است و متعزوست از ایهات مؤمنین بر حرات از جهه آن بود که آن حرات ملک آنها بود و آن حضرت
علی علیه السلام در حجة آنها را مالک ساخته بود و چنانچه قوله تعالی و قون فی سبیلکم انما فی سبیلکم
بآنها بر آن دلالت دارد و نیز حکم پیغمبر علیه السلام از حکم سالار است پس بعد وفات مراد کاش منفتح
میشود و اینها از نشانی بعد انقضاء عهده کساح با شور دیگر جاری است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم که کاش بعد
وفات رفع نشده حال مد تعالی و لکن ان سلکوا الذوالجر من بعد و ابدل پس نشانه و سکنی های
اهبات مؤمنین از بیت المال واجب بود و در پیغمبر علیه السلام از حکم مراد و داود پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و سلم بدان و متعزوست که در نه داود از حجة میراث که علی بنی و ارث پیغمبر بود پس در قول الفصل الی غیر

احلاف ميست يا يار هم انکه ابو بکر فاطمه را فدک داد فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فدک
را بخشیده است پس ابو بکر فاطمه را با وجود عصمت مقتدیق نکرد پس فاطمه علی را و ام ایمن را شهید و آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غصبت پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمه بضعة مني من اغضبها فقد اغضبني
جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام بر فدک را دو گواهی داد ان علی و ام ایمن پس ام ایمن
بطل حق است بیج رویی بان هیچ نشده که اقال شیخ ولی الله سره فی قرة العینین در وی بود او در
عن الخیر بن شعبان عمر بن عبد الله بن جهم بنی مروان حیث استخلف فقال ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم کانت له فدک فان یغترس بها و یعود منها علی صغیر بنی هاشم و بنی جهم منها
ایم و ان فاطمة سالت ان یجلبها لها فانی فکانت کفها فی حیث رسول الله صلی الله علیه و سلم
حق مضی بیدار فلما ان ولی الله بکر عمل فیها ما حمل رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی مضی بیدار
فلما ان فی عمر بن الخطاب عمل فیها مثل ما عمل حتی مضی بیدار ثم اقطعها و ان ثم صارت
لعمرو بن عبد الله الغزیری فزایت امر الله رسول الله صلی الله علیه و سلم فاما لیس لی بحق و انی امشده
الی و ددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ان بکر و عمر
ایم و شیخ صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فدک فاطمه را بخشیده بود بلکه دلا او دارد
بر آنکه فدک ملوک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و تصرف و دوران مثل تصرف متولی بود و ریت المال
چون که این چنین حدیث کریم بعد سوال چنین فرزند نوزاد بخشیدن آن اگر ملوک آدمی بود با بنیفرمود
و بر تقدیرتیم حقه قصه گویم که ابو بکر بر قول مدعی اگر چه مصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
نابت نمیشود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکام نکرد عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهادتین من رجالکم فان لم یکنوا رجلین فرجل واحد و انان چنان حکم استشهاد شامل
است مصوم و غیر مصوم را و عمل کرد بر سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که عید و بن قیصن تمام نمی شود
و ملک مویوب در نمی آید و کس نیست که فدک با اتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فیض آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بود و قیصن فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم بلو که فاطمه را در دوزخ قرار داد و نیز علی را با بیعتی که با او کرده بود و نیز خود را که در آن کسب کرده بود
فاطمه را به حبس و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
الی بزرگوارتر و فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
در وی کردی لیکن من میم رسول خدا صلی الله علیه و آله که قوت میداد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
صلی الله علیه و آله پس گفت ابو بکر از منم بخدا میگویم که این فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
والله لا فعل فی الکتاب گفت ابو بکر اللهم اسئل فی رضی شد فاطمه و بود ابو بکر که میداد از او
قوت آنها و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
الله لا فعل فی الکتاب گفت ابو بکر اللهم اسئل فی رضی شد فاطمه و بود ابو بکر که میداد از او
اما بعد روایت کرده اند که هر یک که فاطمه را با بکر رضی الله عنه با بانی نامند و در دنیا مندی حاصل
شده و در تقایر یکدیگر فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
و در حدیثی که از فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
فقط فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
چون این شریعت شده منسوب بشود و بی شریعتی منی که فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
متحد الفخر و از جعفر و با وجود این اگر امیری مسلمان را در حدیثی که فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
پس در حق طلب میراث یا دعوی بر بچه پدری گشته و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
برالی بکر لازم نمی آید بلکه اگر رضی الله عنه فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
می باید داد و آن غیر از آنست که فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
اموال آن یکتا که از فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر
آنرا که از فاطمه را رضی الله عنه و منست که در آن روز فاطمه را پس از آنکه فاطمه را در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر و در دوزخ قرار داد و از او بزرگوارتر

نورث احتجاج کرو یا در دعوی به حکم قول تعالی قاستشهدوا شهیدین من رجاله فان
ربکم نار جلین ورجل واحدی انان از فاطمه طلب شهید و نمود و کثر از رضا شهادت دارد کرد و با جماع
خصوص که بجز شسته موافق عرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب بر آید و ناخوش پراشید که نسبت
و تعالی که لا یجحد وافی لنفسهم حججا عاقلینیت و سلب التیلا ما بعضی علماء ازین نکال
واب داده اند که فاطمه بشیر بود نفسی داشت و صفات سنگی می ظاهر میشد و بی اختیار و تکلیف متوجه
میشد و مگر تقدیر طاعت اختیار و حکم ابو بکر هر چند موافق بشرع بود لیکن چون مخالف طاعت است
بی اختیار غضب آمد و ناخوش شد و اینجا بر نزو فقیر ضعیف است که از چنین نفوس مطمئن مزی که در صفا
نسبانی مستبعد است و در تحقیق این جواب نیست بلکه ایست فاطمه صفات نفسانی که محض از زبان
و جواب بر نفیر است که در هیچ بخاری در تعجب طلب میراث با عبارت واقع شده است فوج حدیث و
در کلام حق صانیت و وحدت لفظی است مشترک در چند معنی یعنی غضب و زهد و ثبات آمده که انی
نهایت از جزیری و اینجا وجه اصل او یعنی زهد است یا یعنی ثبات است تعالی کرده بعضی روایه فرغ
که روایت حدیث با معنی که زهد و وحدت یعنی غضب فهمید چنانکه سمیاد شده و لفظ غضبست روایت
کرده یعنی آنچه بدست و حقیقت است که چون فاطمه جواب ابو بکر کشیدید و با جماع حدیث پیغمبر یافت کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شدند است کشید و بر سوال کردن خود میراث را انگیزید که این
نفسی چرا از زمین ظهور نمود و در نبوت معنی که حکم حتی مات است که در دنیا طلب میراث باز
سخن نگردد و بخود که مرد سوال فاطمه طلب میراث موقوف نفسی آن کرده بود و از حدیث لا نورث اطلاق
و بعد اجماع بر حدیث است از طلب میراث باز داشت و باز نماندگی طلب میراث نکرد پس اندام
و نم از چه چیز شد جواب فی الواقع در دنیا طلب فاطمه هر اوصیتی صدور یافته لیکن حال انصراف
خواص است که اگر از آنها قولی یا فعلی صادر شود گواهی باین صدور یافته باشد و آنها در آن
معدوم باشند چنانچه اکل شجره از آدم نبایست باین صادر شده قول تعالی فسی و لم یجد له عذرا
یعنی آدم فراموش کرد و برین اکل شجره عزم داشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پس خود که کافر بود بنابر وعده الهی نجات اهل و بود و حیث قال رب انی من اهل و ان وعدک
 الحق وانت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فیه از اساری بدر که از سرور پیغمبر ان بطور آید و بنابر حکم الهی
 که موجب اقرار اخذ فیه بود چنانچه حق تعالی میفرماید و لولا کتاب من الله سبق لم یسک فی الاخذ تم حیا
 عظیم و این بزرگان با خیال ماضی نبودند معذور بودند لیکن چون ظاهر شود که این قول اهل قتل خلاف با خبر
 الهی واقع شد اخس نواصی آن قتل را در تنگ مصیبه دست به افتخار میکنند و ندانست می کشند و بر صید و
 آن غم می خورند چنانچه آدم گفت رب اظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنکون من الخاسرین
 و نوح گفت اعدوا لک ان اسئلك مالیس لی علم و ان لا تغفر لی و رحمتی اکثر من انی احسن
 و سرور پیغمبر در انقیضه سیار غم خورد و بگریست و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات می یافت از ان بگریه
 چه که او مشوره داده بود و قتل ساری و اما علم نموده اند حسنة الابد و سیئات اللفظ این شعر
 کایا که از قیاس این خود بگریه بماند و شوق شیر و شیرین باشد که آدم می خورد و شیرین
 باشد که آدم بخورد **فصل ثانی** در جواب طاعن فاروق اعظم علیه ثانی امیر المومنین علیه السلام
 رضی الله عنه و ان بازو می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند الله اشهد بر رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و جده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی بکتابکم کتابا بالقرآن و ابعثکم
 ابدا فتنازعوا فافتوا ما شانه اجماع است فیه فذهبوا به و دون علیه
 فقال دعونی بالذی انا فی صخره عاتقونی بالله و اوصاهم بنلت فقال خرجوا المشرکین
 من جویرة العرب و اجزوا الوفاء بنحو ما کنت اجیزهم و سکت عن الثالثة و قال فیستخافونی
 رواه و فی البیاض رجال منهم عن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجه و منذ کثر القرآن حسبک کتاب
 الله و بطریق نیست که آن ملعونان میگویند که هر شیخ که قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در و کرد و وحی را
 چرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا یطابق عن الموی ان هو الا وحی یوحی بر و وحی کفر است
 و قال الله تعالی من لیکم عما انزل الله فاولک هم الکفرون و نیز تر که ادبست که بگفت
 الی علیه الارجع و فرمود قول قائل ایچراست منوره نسبت نرمان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم

که سنانی عصمت است و از انکار عصمت انکار نبوة لازم می آید همچنین حقاقت سستوار حاجیه است
میگویند جواب اول آنست که چون آیه و شواهدی هم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بجایاب گشتند و اظهار وحی و طرق مجاهده با کفار و آنچه وحی در آن فرموده و نیاید بود و شواهدی بیفزودند و آنها
صحابه بعضی مشوره مامور بودند خصوصاً در حق یحیی که در حق آنها حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
و نه برای من اهل الاصل بود بگو و عمر اخبرجه الترمذی و فرموده که لا غنی بی منها انما من
الدین کالسبح و البصره خبریه الحاکم یعنی مر از ابی بکر و عمر متذکر است که اینها از خود و جده انتم فافرق
برای تعلیم من و فرایض بپرستم پس ایشان همیشه عرض مشوره میکردند و اکثر وحی موافق برای
ایشان فرمودی اند چنانچه قصه ساری بدر و قصه حجاب و قصه منع کردن از نماز بر خنزاده منافی
و مانند آن مشهور است پس قوت فارق در استعداد اسباب کتابت که بایشوره دادند است
بأنکه ترک کتابت لایق تر است و آنحضرت رای فارق را در نیامده و تصویب فرموده و لهذا بقیه
بر خمشنبه تمام روز جمعه شنبه یکشنبه و اول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه و سلم زنده بود باز متفرعن کتابت نشد چنانچه در قصه شجاعت میقال کالاهل الله خل
الجنة رای فارق پسند فرموده ابو سهره از زید ابان منع فرموده بود از اینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کتابت هر حق تعالی مامور نبود اگر مامور می بود و بنا بر این مبلغ با حصار و طایر و اوقات
امر سفر فرموده و منع کنندگان از اجزای میفرمود چنانچه عایشه و حفصه و در باب امامت عمر برای نماز بر فرمود
و بنا بر این گفت می و ابابکر و جلال الناس و سر که در تبلیغ امر الهی متماثل نفرموده که مخالف عصمت و علم
عدم مثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فضا بلغت
رسالتک و الله یغصمک من الناس و قوله تعالی ما یطعن عن الهوی ان هو الا حیو یوحی
علیه شد ید القوی یعنی جبرئیل مراد از ان است که ما یطعن الفلان عن الهوی ان هو یعنی الفلان
الا حیو یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم والا لازم آید که علمه ید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادق آید و پسین فایس و اگر جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه و سلم و می بودی قوله تعالى لم اذنت لهم و قوله تعالى ليدخروا محل الله ليات
 ما نزل نيشه و اما به هم تعامل ميتند بدانكه مع منطوق انخسرت صلی الله علیه و سلم و می بودی بجا بود
 کرده انما از محمد بن الحنفیه از امير المؤمنين که فرمودند کان کثر الناس علی ما ربه القليل في امر
 ابن ابيهم بن ابي صلی الله علیه و سلم في ابن عم الحاقطی کان بزورها و يختلف بها ضال إلى الشی
 صلی الله علیه و سلم خذ هذا السیف و انطلق فان وجدت عندها فاقبلها فاقبلها فاقبلت ثم
 علی فی اریة انی تخلفه فرقی علیه حاتم و می بنفسه علی قفا و دشمن رجلیه فاذا به لجل مسر
 ماله ما للرجال الا قلیل و لا کثیر قال فخذ السیف و رجعت إلى الله صلی الله علیه و سلم
 فاجرة فقال الحمد لله الذي یصرف عنا الجحش الی البیت کذا ذکره الشرح المرقوم فی کتاب
 الدر و الغر و کتب جسیع یطیق البی می صلی الله علیه و سلم و می بودی علی را برای قتل قبطی نفرستاد
 و رجعت قول بنی صلی الله علیه و سلم و در تمام مشاورت معصنه نیت بلکه با موریست چنانچه بنی صلی الله علیه
 و سلم و شرب معراج نه بار بار شارة موسی عبد امر الهی به تنباه نماز مرجعه کرد و موسی علیه السلام بعد امر الهی
 ان ائت القوم الظالمین معهم و من ان لا یقولون مرا بته کر و گفت انی اخاف ان یکون الی قول فانی
 ان یتسلو کس مرجعه عمر بر اردو می باشند و قول عمر قد غلبه الحرج محل اشکال نیست چرا که غلبه و خج
 امری است بمقتضای تفسیر انبیا و غیره شان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه مقتضی
 است و قول قائل با رجعت نه و متحمل و معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بر نه لغوین
 قول خود کردند باین کلام و متفهام انکار است یعنی بجز و نه باین بر بنی صلی الله علیه و سلم مثل است پس
 آنچه میفرماید چرا نمی کنند و ویم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و منی بجز و نه
 کلامی است که نسبت الی آن کلام یا غلبه شکلی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفتند بطریق استقام تقریر
 که طعنه بیده ایم مراد انخسرت صلی الله علیه و سلم پس باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از رویه می
 معلوم نیست و که قابل آنچه است معنویه عمر بود و باشد و اگر غرض شکل آنست که مقصود انخسرت صلی الله علیه
 و سلم کتابت است خلاف مر لغنی بود پس باطل است بلکه جائز است که مقصود کتابت غیر است خلاف

با تشدد روی احمد بن محمد بن زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام
 بطریق یکسان فیما لا یضلل متهم من بعد و تحقیق ان یفوتنی نفسه قال قلت انی لحظ
 ارجع من الی و حی بالصالح و الی و ما ملک ایما فکد و اگر شقت و در تهمان بوده با البقیه سخاوت
 صبیح بوده باشد بدلیل حدیث ثابته ادعی لی ابابک و اخالت الکتب بک کتاب السیدین
 عجب است از این ملعونان که بر اینان که خود بکذب افتراست میکنند با بر عظام خبری که در این مخافه رسول
 علیه السلام و حکم بر خلاف ما نزل آمده باشد و با اینچه دعوی عصبه میکنند و دیگر صحابه کرام را با ویلات
 فاحشه خود مخافه رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما ضلیم و ما اکفرتم محمد بن ابوبکر
 و امالی و دلیلی در این کتاب و نقل و ابی ایما کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را بهقتدر رحم داد و گفت
 که غنی را بده و بگو که خرید کن برای اهل طحامی و غایتش بود بر آنها گرسنگی پس فاطمه علی را داد و گفت
 که ترا رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرده است که خرید کن برای ما طحامی پس علی گرفت و برای
 نزدیک طحامی برای اطمینان از خانه برد پس او مردی سایل شنید و آن در راهم او را و او این میگوید
 است در مخالفت امر پیغمبری که در طبیعت عن الهوی و دشمنان اوست و تصرف او را غیر بر خلاف اذن
 او و سختی که در نسبت بر او عدم ملاحظه گرسنگی نشان و ترک واجب نفقه اهل نفعیل مذکور و احتمال بلکه
 یقین بنا بر پیغمبر علیه السلام و فعل عمر و علی نظر بر بزرگساز آنهاست که است و روایت میکنند از آنکه
 حکم بر خلاف ما انزل الله مثل حل و طی ائمه غیر باذن مالک حال آنکه حق تعالی میفرماید و الذین هم
 انکم و یحکمهم فی اقلون الا علی و اولی الامر منکم فاینها هم غیر سلو مبین من انبغی
 و راع ذلک فاولئک هم العادون و تنکیریت که ائمه شمار تر و جهت و نه ملک باین وجود از نماز
 بار خیر طوالت بخون نبل و در خم حال آنکه حق تعالی میفرماید و ثیابک فطهر و استرقاق اولاد و صغار
 ذمی که قتل مسلم کرده باشد حال آنکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض و نه بعض ترک و نص
 و الی است بر عموم و روایتی که نکرده از صادق که نهی کرده از آموختن زن مسلمة احلام و از کافران نهی از
 آموختن خلق اصول دین حال آنکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دوم آنکه قصد حراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از منقرضات روانشن و کلام روانشن در تفسیر مختلف است
 اگر میگویند که احراق کرد و منقرض است پس اگر احراق میگوید یا سبب احراق جسم
 میگرداند و اگر منقرض در دل قصه احراق کرده بود و این را بر آن محال است بهوم آنکه منقرض است
 صلی الله علیه و سلم انکار کرد و قسم خورد که منقرض نرفته است جواب این محلی طعن نیست از دلیل بر آن نیست که عمر را
 علم خود بخوار نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که بسبب موت آن جوانی باخته و از معلومات خود دلیل شد چهارم آنکه از سایل شرعیه علم
 نه است اگر در هر زن عالم پس علی گفت امکان ندارد علیها سید فایس الله علی ما فی فطنها سید فایس الله علیها
 لو کانت علیها کذا عمر و حکم کرد بر جمیع زن محبوزه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول راع
 القلم عن النائم حتى یستفیظ و عن المجنون حتى یعتقل و عن الطفل حتی یجتلم و زویر خود را بر
 شمرده حد را پس صد و تمام منته بود تا که مرد پس باقی صد و ده بعد موت زده و ندانست که میت غیر
 سکنت اقبال زدن حد نیست و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از سایل اطلاق نه است
 پس البته اوج نیست جواب هر کردن عمر رضی الله عنه بر چه حال که موضوع است ثابت نیست و اراده هر چه
 مجنونه در کتب اهل سنته در چه صحت رسیده و اگر فرض این بر دو آنکه صحیح شود پس محمول است
 بر آنکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد واجبست بر امام سوال از قتل عیان غیر پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حکم کرد و علی را با فائده بد بر زنی که در قفسا می بود و علی حد فایم نکرد و خوف آنکه سر دوزخ
 کرد این سخن را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و عمر رضی الله عنه حد فایم نکرد و قطع دمها اندام علیها السلام
 فاحمد بن محمد بن بابویه قمی روایت کرده در فقه من لم یخیر الفقیه که سالی امر میکرد با فائده حد مرتد بر عصبی
 قبل اختلام این روایت و لاله دارد بر آنکه قصه امر کردن عمر بر جسم مجنونه و اغراض کردن علی بر
 موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول صلی الله علیه و سلم و برخلاف روایت خود حکم
 کند بحد مرتد بر عصبی و اغراض کند بر حکم کردن عمر بر جسم مجنونه و قصه تمام کردن صد و ده بعد موت
 ابی نجره دروغ و باطل است و صحیح آنست که صد و ده کرد و ابی نجره زنده ماند و احداث او شد و تعدد

[illegible]

آیت بر سر و عتیه و لاله دارد لیکن عدم کراهیه و لاله ندارد و حکام را در اکثر مورسیا که کراهیه داشته
 باشد یا در آن ترک مصلحت بود منع از آن میرسد پس جلی امد علیہ السلام زید را از طلاق دادن زنی
 منع فرمود گفت ملک و جلیک و انی الله تالا که طلاق سباج بود و قول عمر بن الخطاب آن را از او
 در بیت المال بنا بر سیاسته و بالعینه منع از کرده بود و قول عمر بن الخطاب آن را از او
 و بعضی نقل کرده اند که متاع زن حق است و متاع عمر بن الخطاب و اگر چنین می بود در بقول زن از قول خود
 رجوع میکرد و تخلف آنست که عمر در ایام خلافت خود از مخالفات مهر سینه منع میکرد و میگفت ما از رجوع
 الله صلی الله علیه و آله و از رجوع بماند با کذب من او بجائید در هم زد و او اصحاب السیفین از اربعه
 و بر تیه تیسیم محل غنیمت اگر مردی علم و افتد در یک سینه در جوابی خطا کند و طفلی یا زنی جواب
 درست و غیر یکدیگر بگوید است بر نشان از آخرت ابن جریر و ابن البرقین محمد بن کعب قال مال
 جلی علیا عن مسئله فقال فیها فقال الرجل لیس یکنه لکن لکن قال علی اصبت لخطا
 و فوق کذا فی علمه علم شعر پسندید و نشایم و ان جواب بگو که من خطا کردم و عمر بن
 ششم آنکه منع کرد و بیعت از خمس که سهم ذوی القربی بود قال قتاد بن ربعی انما اغتصبتم من شیئی فان
 الله خمسہ للرسول و لذی القربی و البیتاخی و المساکین و ابن السبیل جواب در منع و اعطای
 ذوی القربی روایت از عمر بن الخطاب آمده و قد اخرج ابو داود و عن عبد الرحمن بن ابی سلی عن علی بن ابی طالب
 و عن حماد بن عمار الذی و ذی القربی و اخرج ابو داود و ابی یونس و ابن جریر و ابن کثیر و ابی نعیم و ابی حاتم
 من شهم و ذی القربی صحیح لغیر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی داود و ابی یونس و ابن کثیر و ابی نعیم و ابی حاتم
 که نفس نیست زانها و پنج سهم است می شود و چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 حصه رسول امیر است و چهار حصه چهار صنعت است ذوی القربی و البیتاخی و مساکین و ابن السبیل
 و روایتی است از عمر بن الخطاب که گفته و این روایت را ابو حنیفه ترجیح داده و اخبار نموده و گفته
 که لام در رسول برای مالک نیست و الا واجب گردانستیم خمس از کوفه بر وجهی که جمیع افراد آن
 را رسد و این محال است و کسی بدان قابل نشده بلکه لام برای عاقبت است و میان مصرف و غیر

[illegible]

که دخول کرد با وی مانند دخول میل در محله گفت اری چنین دیدم سیر دوم شاید لذت شما در
 سیر هم مثل شهادت اول می گرفت فی شهادت بدو آنکه دخول کرده اند دخول میل در محله گفت اری
 بیشتر سیر شما در شهادت و داخل شهادت بر دو سیر شما چهارم را طلبید و حاضر خود چون چنانچه شد
 از شنیدن برای جماع و دیگر مقدمات جماع شهادت و ادب چون عمر سپید دید که کمال الحکمة
 او گفت این چنین ندیدم پس امر کرد عمر زدن بر یک استخوان و در دست او و در دست دیگرش
 عمر از ندرت این صواب بود که انصاف شهادت تمام نشد و عقین نبود و اقرار محض است فایده عمر
 من با بونی فی ذوقه رواست که در مردی پیش امیر المؤمنین آمد و اقرار کرد بستم اقرار که قتل کرد
 لازم آید پس قطع نکرد اعلی المؤمنین فقیه گوید ظاهر است که امیر المؤمنین بر آن نبی پیدا شد و ایستاد
 که موجب نفع صوابند و آن احد و چند رخا مالبت است که در دین زیاده کرد و آنکه نمود
 آن نراق است امر کرد بر آن واقفان آن بجا و در خواست کرده بآنکه بر عهده است و قد بلب
 حر المصلی الله علیه و سلم و ان یحل کل بدع و سواد جواب نماز تراویح بر هر دست
 است ثابت است و قبول آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده صبی علیه صیامه و من لکم
 و صام و نعل و در تراویح مانند سار و اقل است بلکه جاره آن ثابت و نعل رسول صلی الله علیه
 و سلم در سب کما رواه ابو داود و الترمذی و صحیح احمد و النسائی و ابن جریر و ابی درود و بران
 کرد و حضرت صلی الله علیه و سلم بر ترک مواظبه روی البخاری و مسلم و عیسی علیه السلام
 صلی الله علیه و سلم بصلوات و نماز هم صلی الله علیه و سلم فکلنا لاس لعل و احتج علی التلخیص
 فاکثر یحیی الیهم فلما اصبحت قال قد ایت الذی صغتم فلیعنی من الخیر الیکم
 الا حیثیت که افاض علیکم و ذل العفی و صناد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عهده مواظبه
 یعنی خوف و افاض اطلاق و معلوم شد که نزد زوال بطلان مواظبه حضرت است پس نه بودن فایست شد
 و تحمل عمر نعمت اب نه نه از مدتی معنی الغوی اراده کرده یعنی زبیا و آن مواظبه بر حقا و غیره
 مستخرج است بر مسمی ثمری است یعنی احداث در دین خبر را که اصل آن در کتاب است و رسول الله

مسئله اول در علم و سنت خلفاء راشدین و اجماع ائمه نیافتم شود و آنچه مستند علم است اصل سنت است
بدقت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من عیش منکم بعدی فیهی اختلاف فاکثر فی فعلیکم
یعنی و مستند اختلاف راشدین المحدثین عضو علیها بالنواحد و یا یکم و محدثات اکثر
فان کل بدعت ضلالة انما لم یزلوا من العربیة من ساری علی سنت برائت که احداث میکنند
در دین آنچه نبود از آنکه در دین اصلی و سنتی کنند از اسبوی ائمه مثل تخلیل فروج و نماز غیری و نماز
غیر نماز و نماز روز و فاست و نماز و بعضی از آنکه بعضی نکر میگویند که زمین برعی بدقت غیر سه پنجاه
در کتبش نوشته است این اجداد است بل اصل میکنند و چون میکنند بر صحابه که قیام سنت از آنها شده و خودی
آنکه تشریح موصوف بود پس و این اصل است و آنکه از تفسیر کلام هر یک آنکه حکم کرد در حدیث از بزرگان و صاحب
اینهم دروغ و منقاری است و زندقه و حقه زندقه و شیخ از بد و صوت خالی نیست یا آنکه مد و تمام الاعضا بود
و شیخ درست او را زندقه و این باقی سنت پیغمبر است صلعم عن ابن ان النبی صلی الله علیه و سلم
ضرب فی الخمر الجدید و الخال و جلد ابوبکر اربعین رواه البخاری و مسلم پس صد شیخ
بجای صدور در حدیث زندقه و غیر مصححی زندقه باشد یا آنکه آن شخص ناقص الحلقه بود و صد شیخ عبارت
از صد شمرخ است در یک جود و آن نیز ما خود است از سنت عن سعد بن سعد بن عبادة
ان سعد بن عبادة الى النبی صلی الله علیه و سلم برجل کان فی الحکة معذج سفیم
فوجد علی امته من اسنانهم یحنت بها فقال النبی صلی الله علیه و سلم خذ و له غنکالا
فیه شتر الخ فاطم کعبه ضربة رواه الهیوی فی شرح السنة و تحمیل که صد شیخ در حدیث
زندقه باشد در وقتیکه حدیث برقه رن بود و رسم آنکه شتر نکاح را منع کرد و حال آنکه در حدیث آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را و تحریم نمود ما احل الله جواب شتر نکاح را و پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم خود و خوام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه پس بستم بلوغ حدیث را بلب
تاویل آن اختلاف در شتر عررضی الله عنه موافق نبی پیغمبر علیه السلام نبی بلوغ کرد و سبب
فارق حق واضح شد و اجماع اتفاق و اختلاف مفضل گشت و درین مسئله و امثال آن

مسایل جماعیه حتی است مرزا بر ابراهیم و شیبی است مرزا به مطهر مرتبه متعه مرویت از جماعتی از اصحاب مشهور
 عمر و علی و ابو هریره و سقره و یحیی و سلم بن الاکوع و روی مالک و جامعین الحدیثین عن الزهراء عن
 عبد الله و عن الحسن بنی محمد بن علی بن ابیطالب عن ابیها عن سلم بن اذ قال امی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان ابادی بالنهی عن المتعه و حریمها بعد ان تکالوا ایها من بلغه النهی اتی
 عنها من لم يبلغه النهی کان یقول بابا حترافلما علمه ذلك عمرایام خلافته نفی عنها و بالغ
 فی النهی و اخبر مسلم عن سلم بن الاکوع انه قال خص رسول الله صلی الله علیه و سلم المتعه یوم فکان
 ثلثا ثم نفی عنها و انما خص المضطر من اجل العسکرة المساکین کانه کما ترضی ببدن السخیر
 لدفع قول النکلی ثم یقام فیها مؤبد و اخبر ابیضا انه صلی الله علیه و سلم قال قد کننا ذنبا لکم
 فی الاستمتاع بالنساء و انی قد افسح من ذلك الی یوم المتعامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها
 و لا تلغ و اما التبعی من شیئا و ابن عباس هم بابا متعه فتوی نهاده بود مگر در حالی که نظر از چنانچه جاری
 از طریق خطاب از سعید بن جبیر روایت کرده گفت من عکاس آنکه مردم از تو فتوی بمتعه و ایتیه می کنند
 گفت سبحان الله ما یبذلنا فیت و انما هی کما یسته الذم و لحم الخنزیر لا یجلی الا للمضطر
 پیتر ابن عباس این فتوی هم بر وجه کرده و مثل فتوی جهو بخرمه متعه مطاقا و مؤبد حکم کرده سوال
 حضرت مرتضی شریانی از متعه روز غیر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و اجادیش و دیگر دلالت
 بر آنکه روز اطاعت در سال هشتم بود بطلان نهاده بود پس متواتر حرکت گشته جواب دین الحکام
 به دو وجه است یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاست مخطئه در غزوه خیبر و او بیان قصه غزوه خیبر نمود
 متعه ذکر نکرده اند و تحریم متعه را بغزوه خیبر مورخ فسانه مردم را این گمان از اینجا پیدا شده که علی
 و کرم متعه و حریم در یک است جمع کرده و تحریم حریمی را موقت کرد و بغزوه خیبر مردم را گمان پیدا
 شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشد و این هم است بی دلیل تحقیق آنست که چون ابن عباس
 در تحریم متعه و تحریم حریم حریمی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
 ذکر کرده و می آنکه متعه و بار طلال شده و دو بار بر او گشت اول در غزوه خیبر و ثانی در غزوه خیبر

آمد و بگویم در غرض او طاعتی که بعد از آنکه بود و تحصیل و تحکیم آمده و از آنجا که سیریم متعبد است چنانچه
 استند علی بن ابی طالب بر آن ولا و لا وار و اجماع بر آن منع گذشته و نیز خبر بر دست متعبد قولیم
 است و الذین هم لغیرهم حافظین الا علی از واجهم او ممالک یا یما هم فانهم غیر ملوین
 فنزلت فی ذلک و اولیای علی عم العباد و چون حرکت از آن متعبد از و اجماع نیست چنانچه ابو بصیر کز رو
 است در صحیح از صادق روایت کرده اند سال عن النعمه اے من الارب قال لا و من السبعین
 و انکام زوجه از عده و ایلا و طهار و احصان و امان و ارث هیچ چیز در آن نیست پس زوجه است
 و نه ملک است و نیز اگر زن بمنته و اخل زوجات بودی احصان بمنته ثابت شدی انوله تعالی بعد
 ذکر افرات و اجل لکم ما و اء ذلک ان تبتغوا بما و الکمر محسنین غیر مسافحین و تمت باضافه
 قرینین محسن نیست خبر و افض بر ابان متعبد قول تعالی است فما استمتعتم به منهن فاقوهن اجور
 هن فربضیه گفته اند که مراد از این آیه متعبد است نه نکلی و نه چه یکی آنکه در نکاح بجز عقد نصف مهر
 لازم میشود و بدخول بیعت نام مهر و تنهایی این آیه آن است که بی دخول چیزی واجب نیست و جواب
 از این وجه آنست که هر چند از این آیه معلوم میشود که دخول مهر واجب میشود و لیکن معلوم نمیشود که بی دخول
 واجب نمیشود بلکه انحالبت مسکوت عنها است و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود و از آیتی
 دیگر واجب میشود قال الله تعالی و ان طلقتموهن من قبل ان یغسواهن و قد فرضتم لهن فريضتهن
 فلیخرجن من کل بیتا و اجماع واجب میشود و چه دویم آنکه متعبد در شرع حقیقه عقد متعبد
 را گویند که در آن حضور ولی و ثبوت شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعبد حل کرده شود
 لازم آید عمل مجاز است امکان الحقیقه جواب این وجه آنست که بودن متعبد حقیقه شرعی درین معنی باشد
 لازم آید که بعضی عقد متعبد لازم آید و سپس فلیس و حق آنست که مراد از اتمتع درین آیه و طلی است
 بعد از نکاح صحیح بقریه منهن که ضمیر راجع است بسوی متزوجات که سابق در تحلیل و تسیریم آنها سخن
 میرود قال الله تعالی و لا تنکحوا ما نکلکم اباکم الا بکلمه الایات الی قوله فما استمتعتم به منهن فلیخرجن
 محضات چرا که متعبد موجب تخلف نیست و چه سوم آنکه در قراة ابن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل

سنی واقع شده و ابن عباس را بنی کعب بن جحش میخوانند و جواب این وجه را که این سخن باطلست
 و بهر وجه صحیح و ثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صفة شمع منسوخ است روی الترمذی عن ابن عباس
 قال إنما المنعة في دل الاسلام كان الرجل يقدم البلد ليس له بها معرفة فبان وجع البلدا
 بقدم ماری از مرقم محفوظه متاعه و تصلم الله نبيه عصى و انزلت الايات الا على زواجهم
 او ما ملک ايمانهم قال ابن عباس كل فرج سواها فهو حرام یا زوجه انکه عمر از تو جمع منکر کرده حالانکه
 متعج اگر تابسته و جماع اتمه ثابت است قال الله تعالى فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من
 الهدى جواب مراد من متع آنست که عمر در شرح و بعد از آن حج و در بان سال سبک حرام یا اترام
 جدید یا زنیست بلکه این جایز است بجنبان بسته و جماع بلکه مراد عمر از متع منست از فتح حج یعنی شخصی
 احرام حج بسته و کرده متع شود و آن حج را فتح کرده بافعال عمره حلالی شود و بستر حج از سر گیرد و این
 که عمر زنی است منکر کرده موافق نص شرع است کرده قال الله تعالى و اتوا الله و العبر لعلکم امر
 با تمام حج متعنی نهی است فتح حج و این فتح حج بمعنی در سال حجة الوداع صحابه را مخص به این سال
 یا زنده بود بجهت آنکه اهل جاهلیه عمره را در شهر حج حرام میدانستند بجهت خبری که علیه السلام چون بکباد صحابه
 احرام حج بسته آمد حکم کردند فتح حج و اینان عمره فائده لجا حلیته روی مسلم عن ابی ذررته قال كانت
 للغة فالحج اصباب على الله عليه و لم خاقته و اخراج النافى عن جارت بن بلال قال قلت
 يا رسول الله فتح الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو زنی عمر از متع فتح
 و متع فتح موافق شرع بوده و باجماع بود و آنچه از عمر مروست که گفت متعمان كانا على عهد رسول الله
 صلى الله عليه و آله و انما نهى عنهما مما زانت مروى ان است انا انظر التعمير حجة يكون نهى الشافعي
 عن ترك كل مسك قليلا كان او كثيرا و این از ان قبیل نیست که ما میگویم آن میکنند برائده و بگویند
 که اتمه مباح کرده اند تحلیل بر آن ملة زوجه است و نه ملة یمن پس در تحلیل فتح حکم خدا و تحلیل احرام الله
 می آید **فصل ثالث** در جواب مطاعن حلیه ثانیة المومنین عثمان بن عفان فی التورین
 رضی الله عنه و آن بازو میگوید که و الی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمان کسانی که در آنها

حیایه ظاهر شد جواب تهمان رضی الله عنه علم عیب گشت با هر کس ملین و ملین است و او را می میساخت
 و از هر کس می خیایه ظاهر شده و او را زنی فرموده و الما انما يعرف عدل المعاملة و همچنین علی رضی
 الله عنهما چنین خود را می ساخته بود چنانکه کسی که از آنها خیایه ظاهر شده بود پس آنها را زنی فرموده و بعضی از آنها
 یعنی امام او بود و چنانچه در الما می کند بر آن کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فلانی انکه کتبی
 فی امانتی و چونانکه شکاری و بطانته و لکن فاهله رجل اوفی منك فی نفسی کما ساء
 و مواذنی و ادا و امانة الی فلما راایت الزمان علی بن عکرم قد کلب العبد و
 قد خرب و امانة الناس خربت و هذا الامنة قد فکت قلبت لای من علمک ظهر المحب فقه
 مع الفارقین و خاؤلته مع الخاذلین و خنته مع الخائنین فلما بن عکرم و اسببت
 و لا امانة ادبت و چنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کف تشبع طعاما و شرابا و انک
 تعلم انک تا کل حراما و شرب حراما و تنباع الاءاء و تنکم النساء من اموال الیتامی المسکین
 و المؤمنین و المجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته که لا ضررک
 بسیفی الذبی ما ضربت احد الا و سخل النار و یکی از آنها منذر بن عمار و عبدی بود علی رضی الله
 عنه او را هر چند جا حال کرده بود چون در امانته خیانت کرده بوی نوشته اما بعد فصلح بابک
 غرخی منك ظننت انک تتبع هدای و قتلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لاندع
 الیوا انقیادا و الا تبقی لا خیر لک عتادا و در آن نوشته تمرد پناک بخوابت آخرت و لا غنیرک
 بنفلیت و یغافل من کان بصفتک فلیس لاهل ان یعد بل لغر او یفقد به امر او یحلی له
 قدر او یشترک فی امانة او یومن علی خیانة قاتل الی الحین یصل الیاب کتابی هذا افتاء الله
 و این دو کتاب از مشایخ کتب علی است رضی الله عنه و ذکر کرده هر دو کتاب
 را رضی در نهج السبلانعة و اجماع امامیه است که علی و سائر ائمه میباشند آنچه بود
 و آنچه خواهم بود و از قیامت محمد بن یعقوب سیکس از ائمه ائمه ربیعار

باین معنی روایت میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامان هر من بر علی رضی الله عنه لازم می آید که این چنین
 کسان جزا دلی کرده بودند بر اعتقاد اهل سنه نه اقرض بر علی لازم می آید و نه بر همان که هیچ
 کس را عام غیبت نیستند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیبه سکتی من الحج و ما منی بالحدود
 و نیز علی رضی الله عنه نیز فارسی و دیو و زیا و را که مادرش سیم نام داشت و چهار بلیه با ابی سفیان نامی داشت
 و در آنوقت زوجه عبید بن جریج نامی بود و در آن وقت زیا و سمنی نامی بود که بزرگ شد و در سنه
 و بلا فقه در کربلا آمد که در روزی عمر بن خطاب گفت که اگر این جوان از قریش نمی بود عرب بعد از
 می را نه انگاه ابو سفیان گفت که من میدانم از تو منم او در سکن مادرش علی رضی الله عنه نامی بود
 ابو سفیان گفت که این از نطفه ام است زیاد از قریش است بدون خود تا زاد او از نطفه ابو سفیان
 مخمس که در غزیه که امیر المؤمنین صلحت و به دو بر شوق و بخود او طلوع نموده است و در امیر فارحس که در
 و کارهای منبسط و شوق آنجا از دست می در دست معاویه بوی نوشت تا مادر ابوی خود که شد امیر المؤمنین
 بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه تو نوشته است تا مادر بخود کشد او و عذر کن بدستی که او
 شیطان است از هر سوی آید و نسب تو از ابو سفیان است پس معاویه به شوق ارث از وی داری انقض
 زیاد و ما جوده علی رضی الله عنه و زنا فاسد علی ماند و بعد شهادت علی و صلاح حسن بنی الله عنه با معاویه
 معاویه زیاد را زنی که ابو سفیان بخود مطلق و عمر و بنی اس گفته بود با و او پس سال حمل و چهار ماه
 زیاد و معاویه رفاقت کرد و خود زیاد بن ابی سفیان میگویی مانند حیوان و یا او را و ابی عوف کرد و از
 ترین اعداد اولاد علی بن ابیطالب را پس چون بگویند در آمد آنجا سعید بن جابر و در کربلا
 و مخصوصان علی بن ابیطالب با و در کربلا نمود آن چهاره از آنجا که بنی سعید حسن بن علی به نیت
 زیاد خانه را در هم کرد و مال عیال را گرفت سعید بن علی زیاد نوشت که چرا این حرکت را سلیمان
 کردی خانه و بنا کن و مال او بوی مشرد گردان او در جواب سعید بن ابی طه کلمات بی ادبی و تشناده
 نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد و معاویه نوشت معاویه که سعید از جبر و توحش بجهت ظلم بر سعید
 بن سرج دبی ادبی حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال او را پس

الفقه زیاد در خراف غریزیه بسیار کرد و در شی هزار و پانصد کس را بکلیت گشت اگر امیر المؤمنین
 علی از خباثت نفس و عواقب امور زیاد و طلبی و کثرتی چرا و او را امیر فارس کردی و دوم آنکه حکم بن
 مانع از راه اخراج اصحابی علیه السلام از مدینه بدر کرده بود و ابو بکر و عمر و او را در مدینه آمدن نداده عثمان
 چون تخیله نشد و او را در مدینه جای داد و جواب از نمقدمه مردم از عثمان پرسیده بودند و جواب داد
 که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در من موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجازت گرفته بودم و حکم
 از کجای که موجب خروج خود و توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شد بدو بد
 و بیکدیگر بر شهادت یک کس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن نداده چون عثمان تخیله شد و خود
 بگویند خود اجازة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود و بر علم خود عمل کرد و او را جاد و فلاحین
 می نمودم بلکه اهل کتاب را به خود را مالهای عظیم میداد و جواب صلی الله علیه و آله و سلم و سخا از خد مال حمیده است
 و طعن و قتی را راجع شود که از بیت المال زیاد از حق کسی از اقارب خود داده باشد همچنین نیست بلکه
 عثمان بخود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم مال بسیار داشت چنانچه چهارمیش عشرت کرده و نه
 شتر و نجا به پانز زبان داده و در خطای هم از مال خاص خود صد رحمت و سخا بسیار میکرد و عطا
 او از بیت المال مخصوص اقارب و بنود بلکه جمیع اهل اسلام میرسد بن عثمان البصری قال سمعت
 عثمان بن الخطاب و یقول یا ایها الناس ما تمقون با علی و ما من یوم الا و انتم تفتقون
 فیه خیر ابو عمر درستی عاقل یای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی النورین خود جواب انطیس گفته عن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا ایها الناس ما تمقون با علی و ما من یوم الا و انتم تفتقون
 فقال انی ما املکم و انی احب ان تصدقونی انشد که الله هل تعلم ان رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم کان یوسف ثنی علی سائر الناس یوسف ثنی هاشم علی سائر قریش فکت القوم فقال
 عثمان لو ان سبک مغایره الجنة و عطیتهای امیه حتی یدخلوا من اخی همدان فاول فاروق
 آنکه میترسم از آنکه بنی امیه بر سر دم ندین شده است با نیکای ذی النورین درین باب منتج نفع
 نخواهد و چنددی چهارم و از آنکه اتمام آنکه اتحاد نمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حمی نمی کرده بود

و مسلمانی را در این کار بر سرافراشته جواب نمی‌دهی است که بجهت مال خاص خود ایجاب نمی‌کند
و خلفا بر تنفق بنده و قتل و حرمی برای موافقی بیت المال و مرویت نمی‌دهی حرمی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان که نهشته بود چون ضرورت پیش آمده حرمی کرده برای موافقی بیت المال نیز کرده
که برای سپاهیان عبادان در مال قحط با جمیع صحابه حرمی کرده بود و بنحیم آنکه عبدالعزیز بن مسعود را اندرز کرده که بخوان
پهلوی او نکست جواب اینکه بنده را در قفس است اگر ضرورتی را و بیب فی الجاهل است شود در آن حق
بطرف عثمان بود و بخاست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک مصیبت جمع کند اخلافت بر خیزد این مسعود
مانند میگرد پس از اطلاع اولی الامر و عا ائمه المسلمون بموجب تفریق شده ششم آنکه عمار بن یاسر را
اندرز کرده و در قفس بندیده است که عثمان نه خود عمار را زده و نه کسی را امر بنرب او کرده و بخیزد
تلاطم عثمان که از جمله قذرها مطلع نبوده و عمار را دیدند که بر عثمان آید خنهای درشت که لایق الله نباشد
سیکاید او را زنده چون عثمان خبر یافت بسیار عذر خواهی نمود و قسم می‌داد که من اطلاع
نداشتم و در استرضای او سبالت کرده و او را عذری شد و حد و شرف حق کند است منعم آنکه ابو ذر را زود
و از مدینه خارج کرد بسوی ربه جواب اینکه در حق است این بخیزی و ایوب بن عبدالبر روایت کرده اند که ابو ذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه به بیخی شام رفت و تا خانه عثمان آمد چون ابو ذر در گرفتن سخن
تن شده و در مزاج داشت و در خانه عثمان معاویه شکایت او بعثان نوشت عثمان او را دیدند طلبید
و حسن معائنات و نصیحت فرمود ابو ذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقیسج می‌آمده برآمد و بقیسج را
از نسک گریخته بدیده سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدیده باشد و در ربه و در اگر خیر است
و نفی ثابت شود و بشیر آن باشد که رای او مخالف جماع بود و کسب احبار اگر سخن حق موافق اجماع
میگفت بهجواز و بعضی می‌گویند که او را زخمی ساخت و در غیبت تفریزد نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالک بن عبدالله یحدث عن ابی خدیجه جاء بیتاذن عثمان بن عفان
فاذله و بیده عصاه فقال عثمان یا کعب بن عید الرحمن توفی و ترک مالاً فمات
فیه فقال ان کان یصل فیه غیر الله عز وجل فلا یمن فی وضع ابو ذر عصاه فصر کعبا

وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما احب الي ان في هذا الجبل ذهب الفضة
 وينقبض مني اذ دخل في نيت واقى انشدك الله يا عثمان اسم حقه ثلث حيوات قال نعم اخرجني
 اخرجني غرضك ابو ذر سبغت كمر اذ اذكر مية الذين يكفرون الذهب والفضة ولا ينقبضونها في
 سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم انست كهنگاه شستن مطلقا جايز نيت اتفاق تمام ان
 بالاجبت ابرحق نه در پنجين هست و آنچه از پيغمبر صلى الله عليه وسلم روايت کرده و عثمان ابران
 گواه گرفته ان محمول است بر استحباب و فر من اتفاق بقدر زكوة است نه زايد ازان چون
 بجهت راز قول خود برگشته و از كعب اخبار ان تركه کرده و او را يهودي گفته شايد كه عثمان ان را
 كرده باشد هشتم آنكه صحابه از وي خبري كردند و در حسرت الدار كسي باوي شريك نشد و
 چون كشته شده او را بر مزيلى انما فخذ و تا سته روز در غن نگردند جواب اين واقعه عظيم است
 مثل واقعه حسين عليه السلام در كربلا بلكه اشده ازان و لكن امر الله كان فكرا
 مقتدا و را اهل سنته و جاعله مثل رمض و در سرد و واقعه بضر به و عده و دوشق جويوب
 و توجه و غيره اعمال حسيله تركه نيشوند بجهت و رو بهي ازان و قالوا ان الله و انا
 اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم
 المهتدون و خبري صحابه از و كه بفرار و ارض هست بلكه صحابه دفع نعت و جهاد
 با باغيان خواستند و جمع شده پيش عثمان آمدند و انسا عبد الله بن عمر
 در پيشتابيت بود زيد گفت كه انصار سيگويند كه اگر بغزي با شيم انصار الله
 و باده عثمان گنت كاحاجة لم في ذلك و با عثمان و رخا نه او حسن و حسين
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبير و ابو هريره و عبد الله بن عامر و ربيعة همه آنها را
 با سلاح بودند آن همه اعثمان بتاكيد فرمود و قسم داد كه سلاح خود بپايد
 و خانه ي خود در لازم بپايد و عثمان گنت كه اگر من كشته شوم پيش از خونريزي
 دوست تر است نزد من از كشته شدن بعد از خون ريخته

چون آنها را از خانه عثمان در آمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران جعفر را در خود و در او
 را با سلاح وزیر طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود را را فرستاد و تمام مردم را از در و درون خانه
 عثمان منع کردند تا بپایان آمدن او و دست او شده و با بنیان در از در و درون خانه عثمان باز داشتند
 تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از خرم خون آلوده شدند و قبر را در خرم بنید چون از در و درون عثمان
 با غیاب در آمدن نتوانستند و با غیاب دیدند که از در حنی شدن حسن بن علی شاید که بی هاشم
 زیاده تر در غنیمت آیند جلدهای کردند و از پشت خانه بر آمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان
 آنقدر برخواست که دفع او با نشان از قندهار صحابه بیرون شد و نیز کشته شدند عثمان فایده در قتل
 و جواد بانی نامه پس قتل عثمان چون هنگام بر پا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طوری
 ماند زیاده از این که بخت و چون شب شد جبرین غنیمت با چند کشتن یک ناز جنازه خواند پس بقیع فر
 کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار مرت کرد و حسن و محمد بن طلحه
 و عبدالمعین بن زبیر که آنجا اسناده محافظت را در عثمان میکردند آنها را جزو حسن را با پیچ بر روی
 و حسین را دست بر پینه زد و محمد بن طلحه و عبدالمعین بن زبیر و عثمان را در پنج ابلاغه ذکر کرد و
 که امیر المومنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه قسم نجده اگر دفع میکردم از عثمان و اکثر
 شلوحان پنج ابلاغه نوشته اند که امیر المومنین در دفع با غیاب از عثمان مبالغه بسیار کرد و گمانیک
 محاسن خانه عثمان میکردند آنها را برده میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پشت شد که آنقدر
 تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند مطلق و منتری است فایده ابو نعیم و ابن شاکر و طیب
 و طی با سناده صحیح از عمر بن الخطاب ای که کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان
 قتل علیه علیه السلام قلت یا رسول الله لعثمان خائن ام الناس منته قال لعثمان خائن
 فایده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه و دیگراری عثمان مبالغه کردند آنها معذور و روزگار
 شعبه پیدایش بود عن الزهري قال قلت لعبد بن المسیب لانت حجری کیف کان قتل
 عثمان وما کان شأن الناس شأنه ولم یخذله اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال بن المسیب

قتل عثمان مظلوماً پس خنک کان ظالماً من خنک کان معذ و را در سبب معذ و ر بودن
 صحابه پیدا شد پس این سبب قصه طویل ذکر کرده محمل آنکه چون اهل مکه را بنامه عبد الله بن سعد بن سرج
 که مالی مهر بود پیش عثمان کردند عثمان بنشوره صحابه بنا بر شکایت اهل مصر عبد الله از مصر مغرول
 و بنده محمد بن ابی رابولان پیشتر صحبت کرد محمد بن سرت منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
 بر سر عثمان در یافت و بعد پیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی رابولان
 غلامان عثمان نزد تو بفرستند آنها را بکشی و بر عمل خود بحال باشی محمد بن ابی رابولان
 در بزم سعد و عمار و غیر هم صاحب بول الله صلی الله علیه و سلم را داد انود علی بن زو عثمان با کتابی علامت او
 نفیض احوال نمود عثمان گفت که غلام و شتر و مهر بر کتاب من است لیکن الله که من ازین کتاب خبر ندارم
 و کتاب بخند مروان بود و غصه انیمه شسته مروان بود و از نهجه صحابه بخطا و اجتهدای شبیه شد
 چنانچه در روایات علی و معاویه بجهت خطا اجتهدای صحابه چند کرده شدند چنانچه باید و صحابه معذور بودند
 و حق بجانب خلفای بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری کرده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان که احتمال
 صفات او طرف او گمانانده بود زیاد و تبریک کردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حال آنکه
 صحابه و متبعان عثمان که اهل سنت و جماعت اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات صحیح عثمان از صحابه
 متواتر گشته نهم آنکه هر زمان را که بادشاهان و امیران و مسلمانان و عجم و عجمه الله بن کشته بود عثمان از قصاص
 آن گرفت فائده سبب قتل هر زمان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابو لولو مولی منیر بن شخبه عمر بن
 خطاب صنی الله را شهید کرد پیشتر عبید الله را خبر رسید و این خبر ترداد و صحیح شد که ابو لولو این کار
 با اشاره هر زمان کرده چون از دین پیر خارج شد بخانه هر زمان رفت و او را کشت که از ذکره اثقات
 من را التیخ واقعه بطبری جواب است که در شه هر زمان را عثمان بر مال را غنی کرده و قصاص ساقط
 گشته و نیز ثابت گشته که در شه او طلب قصاص بخند عثمان کرده باشند و هم آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نازیه کار گانه و فرود گانه گذاردی عثمان از فضل پیغمبر صلی الله علیه و سلم نازیه در دنیا چهار گانه کرد
 جواب این بدو وجه است یکی آنکه در سبب فی النورین آن بود که مسافر را قصص و انعام هر دو جایز است

از غزوه بدر گفت این عمرای گفت ایا غایب شده بود از سبیه رضوان پس حاضر بیعت
 رضوان شد گفت این عمرای آنقدر گفت اسد اگر گفت این عمر بیا بیان کنم برای تو جواب این سه بات را
 اگر گفتن او از در احد پس من گویم میباید که گفتن او را بخشیده و اما غایب شدن او از غزوه
 بدر پس پیش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه و سلم میبار بود و در رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم در مدینه گذشت و فرمود که ترا ثواب نهدیت که حاضر در شده و هم صدمه بیکم و از غنیمت و اما غایب شدن
 از سبیه رضوان پس سبب آنست که اگر کسی عزیمت بودی بکافران عثمان و او را بکلمه میفرستاد یعنی برای صلح
 بین من و عمر فرستادن حدیث پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم عثمان را بکلمه فرستاد و سبیه رضوان بعد از آن
 عثمان بکلمه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
 دست خود را بر دست اویم زد و گفت که این دست عثمان است دست راست من گفت بر اکنون با تو این جوابها
 پس غیبت عثمان از غزوه بدر و سبیه رضوان مجبوره منقبت شده چرا که با وجود احد از ثواب غزوه
 بدر ثواب مست مریض و خدمت جلگه گشته رسول صلعم و رسانندی رسول خدا و امتثال امر او احد از ثواب
 و در سبیه رضوان است پیغمبر برای عثمان بهتر نهد او را از دست او و دیگر صحابه از دست خود سبیه رضوان گرفت
 و عثمان از دست پیغمبر سبیه گرفته و لا یحل عطاء المملک الا ما طاب یا کذا و ولایت بر کمال ثواب پیغمبر
 علیه السلام بر انقبای عثمان که در حالت غیبت او از طرف و بیعت کرده فصل رابع در جواب مطاعن طبعیه
 ظاهر و منقوله الطاهر و قطعه المومنین و سبیه رسول رب العالمین علیه الصلوة و البرکات و بکرم الصدیق الاکبر
 ابن ابی حنیفه و سبیه آن ده می اندکی انکه سبوی البزیر و نیک جابجاء و رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد و تبرج
 و سر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حالانکه مستحق فرموده بود و حق فی یونان و لا تبرج تبرج الجاهلیة الاد
 جواب قرآن شریف از تو تقریر و فارایا از قیام و اجتماع یا از تقریر قرار پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
 و ظاهر آنست که اگر معنی استقامت را باشد مراد از آن نشر و اجابت است چنانچه میانی از تبرج که تا کید است بر او را
 و ظاهر از پس این آیه ناسخ ظاهر نمیشود چرا که عمر منافق حجاب است و از وراج پیغمبر صلعم یا پیغمبر صلعم را چه
 و غزوات بعد از ولایت این خارج میشدند پس ظاهر شد که نهی از مطلق خروج نیست و باید بر اصلاح ذات البین

خارج شده بودند بقصد فتنه چنانچه اطلاق شهید که مسلم و غیره از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق طلحه و زبیر
روایت کرده اند که در آن وقت که این دو نفر را با اطلاق شهید
بر آن نمی بینیدیم که در آن وقت که این دو نفر را با اطلاق شهید
گفته میشد بنا بر فرض عداوت علی برای قتال خواست بر او ایستادند و با او کشتار کردند و بعضی از قتل عثمان
و نه عداوت شریعتا علی بلکه عثمان را امام حق میدانست و محبت علی عبادت میدانست اخراج از مسجد
و این را چه عداوتی الله تعالی قال النبی صلی الله علیه و سلم العثمان یا عثمان لعنک الله بقتل عاصم
فان راود و ک علی خلعه فلا تخلعه لهم و ذروا نیکه لا تخلعه نلنا و اخراج الدیلمی عن عاصم قالت
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی عبادت من هم انما یخالفون پیغمبر علی السلام کرد و آنچه
در کتاب الفتن و ابن مسکونه در کتاب الجاهلیم و ابن قتیبه در کتاب بیانته روایت کرده که چون لشکر
عاصم با آب خوب سید محمد بن طلحه را رسید که این کرام آب است گفت آب خوب پس گفت منی بنعم
را که آنکه باز کردم گفت چرا آنوقت ذکر حدیث انفس در سلب السلام کرد که آنحضرت از عود آن من
کرده بود جواب بخود حدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحیح مرویست که او تشدید می کرد و بود از انجا اهل عسکر فتنه
او کردند و او را بی رضا مندی او بجزیره بردند و بعضی روایت میکنند که مروان بن الحکم مینامد که
شهر و قایم کرد آنها گفتند که خوب مکانی دیگر است این آب است بخت پس اهل عسکر با وی
عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون از کربلا آمدند بیت المال مسلمانان غارت کردند و جماعتی را از
عال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بعصره بود او را بکشتند و آب
این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحیح عایشه بن امیر راضی نبود او برای افسال عیال و بیابان
او بود و ایشان جمع شده و بخت تا به بخارسانند نه ندین گفتند اند که اکثر آنچه ذکر کرده می شود از
واقع علی آن از غیر روایات است باینست منافقین یهودی بود و در زری روافتن در اندیشه را می گفتند
و بنا بر نفس نهاده و دیگر روافتن با و متابعت کردند و قسده خوانان و مورخان و مؤرخین آن را
لا خد کردند و انچه منسوب به ابن اعثم کوفی و مساطی که در کتاب خود با آمده اند از همین قبیل است

هیچ از آن بجهت سید پیش ما کردن چنین خرافات و مطاعن طبعیه حق تعالی در شان
 او پندیده آیه در سوره نور نازل کرده و ختم کرده باینکه الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات
 و انک اکبر کبریا و ما یقولون لهم مغفرة و رزق کرم کار کسی است که ایمان بقرآن نداشته باشد
 چنین آنکه افتخار سید بیکم کرد قال الله تعالی لما ینات بد و اطهر بحمد الله علیه عرف بعضه و اعرف
 عن البعض جواب فشار بر عاقله نکرده علماء تفسیر اتفاق دارند بر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر فرستاده
 با ماریه قطیبه صحبت داشته و حضرت انوقت حاضر نبود چون حضرت آمد اینکار بر وی سخت گران آمد
 و حضرت صلی الله علیه و آله سلم ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگویی حضرت در فهمید و خود خطا برد
 دانست که مرا از اظهار خصه صحبت داشتن منع فرموده است نه اظهار تحريم از جهة این خطا را اجتناب
 امر تحريم را بر عاقله ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عاقله مطلقا
 راجع نیست و حضرت را هم خطا را اجتهادی عذر خواه است معنی اصل ستمه عاقله و حضرت را
 معصوم نمیدانند که موجب قبح باشد و نه سب بل ستم ششم آنکه عاقله گفت غیرت نکرده ام بر کسی
 از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم آنچه غیرت کردم بر خدیجه حال آنکه من ندیده بودم او را بر گز و لیکن بود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم که بیشتر ذکر او میفرمود و جواب این امر محل طعن نیست زمان مجبول اند
 بر چنین غیرت و بر نقد را خود نیستند و این دلیل است بر محبت عاقله با پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم پس
 شصت و نهم طعن نیست هفتم آنکه عاقله گفت قاتلت علیا و لوددت کنت نسیا منسیا
 جواب این طعن هم عاقله لازم نیست چرا که عاقله اصل انصاف است که اگر کاری بخطا را اجتهاد یا بسوزند
 از آنجا بوقوع آمد چون بر خطا خود آگاه میشوند از انجام کارند است بکشند و متغیر می نمایند ششم آنکه خانه
 خود را منفره ساخت برای ابی بکر و عمر و حال آنکه آنخانه ملک است نبود و جواب این باطل است اضافه بیوت
 مبوی ضمیر مخاطب قول تعالی و قون فی بیوتکم دلیل است بر مالکیت آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم
 آنها را مالکست کرده بود و نیز ولایت دارد بر مالکیت شان آنکه عمر وقت وفات خود طبع ان کرد و عاقله
 را از دیگری و صحابه همه حاضر بودند کسی انکار کرد و نیز حسن محبتی وقت رحلت خود اول در خواست

در عایشه ما و را نزد آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در من گشت و عایشه بان اذن داد پس روان
 کردالی مدینه بود حسن از در جرحه عایشه و من شمرن لولکه انی فضل الله به فی معرفه الالهة و غیر آن از کتب
 امام بنه نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اورا بدین سخن خبر کرده بود و روایت که عایشه گفت یا رسول الله
 اذن ده مرا که من کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسر در علیه السلام انی لك حاضیة الا موضع
 و قبرانی بگرد و قبر عیسی بن مریم هم آنکه نبی صلی الله علیه و سلم خطبه گفت و اشاره کرد بسوی من عایشه
 که بطرف شرق است از منبر و گفت که اینجا است فتنه تر بار از جایکه طلوع میکند افق تاب بگویند که مراد از فتنه
 عایشه بود که برای قتال امیر المؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان تعقیب کردند خواب من طلوع
 و در علم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اشاره بشرف بود چنانچه من حیث تلایع قرآن الشمس مران
 ماطق است در و افش از کوفه بیشتر از بصره و قمر اسلام از سواد کوفه و ارج از شهر و آن برآمدند انچه در
 اند منسوب بدین و دجال هم از شرق خواهد برآمد و ایران که مضر و افض است هم در شرق است اگر عید
 کبری مراد بودی در شان او چند بن آیات آنفرود آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از تبدیلی سار
 جزا منوع گشتی اصل و منع از تبدیلی عایشه بود و دیگران اتمارک او یکین چون رو افش بفران پان
 ما زنده اند پیغمبر خوانان میگویند و هم آنکه تیار کرد و خنثی را و گفت لعننا انصبدا بهما بعضی سنان
 حترین جواب را و بیان این اثر از اول تا آخر جمالی اند و حدیث از و را آن یکم مجرول در سلسله اسناد
 ضعیف میشود و جای آنکه نام سنا و پنجمین باشد پس انچه حدیث تجزیت و بر تقدیر صحت و غیره
 مطمئن نیست چرا که طلب گفتوگرم برای حرمه مستحب است و اطمینان حسن و حال و خبر زنا فی کبر و جبر و کثرت
 مخاطب آن در فتنه و کفر و دران رغبت کند و دست جایی طعن و عیب نیست و سر که از عیب اغفر
 که مراد عایشه عید کردن برای نفس خود بود پس از بعضی قطعی شبهه است و مؤمن نیست قتال الله
 تعالی سبحانه هذا جهنم عظیم لعن الله تعالی و المثلک ابدان کند و مؤمنین
 و قال الله تعالی لعننا الخبیثین الخبیثون للجهنمات پس هر که این بهشتان عظیم کرد و در شان
 عایشه و مراد که در مثل آنچه سنا همان آنکه کرده بودند در شان او بعد از آنکه گفت تعالی ان و عینا

فرموده آن مومن بیت برای صدق شرطیه آن است مؤمنین که انقضای آن را لغو و نالغوا و نالغوا و نالغوا
 حاد و المثل فاهم مؤمنین این قیاس استثنای شیخ شریک منطقی است و او نیست است که این
 یک شبهه باوجهی است **فصل خامس** در جواب مطاعن ائمه اوسط و غیر القرون السابقون الاولون
 یعنی صحابه کرام ایران نمود و گاران بهید المرسلین و در حقیقت مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند
 مطاعن که در حق خدای و رسول خدا که اینچنین مردم را در قرآن مجید ستایش فرموده و قرآن را
 بدان مژده ساخته و رسول اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبت پیغمبر این شده که چنین مردم
 بر زمین نماندند و با ائمه و خود آن ملائمت اندامیر المؤمنین روایت می کنند

لقد رایت اصبحت محمد صلی الله علیه وسلم فزاری احد لیشبههم
 یضجون شعثا غبرا الحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خاص از پنج ابدان
 ذکر کرده شده و در مطاعن صحابه هم ذکر میکنند یکی آنکه دوبار فرار از رحمت که کبیره است
 کردند یکی روز احد و نیم روز حنین جواب فرار از جنگ و زاهد پیش از نبی بود و نیز حق
 تعالی ازان عفو فرموده **قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی**
الجمعان انما المسترسلون الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفی الله
عنهم ان الله غفور رحیم پس عفو و مغفرت ازان فرار ثابت شده و اما روز حنین
 پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نسا و خدام خود بر مسلمانان تجمعی نداشت
 کردند که اینچنان آنهمه را محاربه بین خیال کرده زیاده از دو چند خود و همید و تدار
 جایز دانستند بحکم قول تعالی

اَلَا تَخْشَوْنَ اللَّهَ عَنكُمْ وَ عَلِمَ اَنْ فِیْكُمْ ضَعْفًا کَثیرًا

و مندم شد که کفار تیراند ازان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند و مسلمانان
 نشین بسلامت کردند نگاه گرختند و در حقیقت سبب فرار اخصار قدرت
 الهی بود که مستحق از کثرت لشکر نیست بلکه نمایند الهی است و تا ویب مسلمانان بزرگ

من حاجو اليهم ولا يجدون فحصل ورحم حاجتهم او قوا في قلوبهم من شدة غيرة فلو كان
 فيهم خصا صلا لكان فيهم بر بهم ولا يتركون ولا يتركون ما اتوا قلوبهم بغيره انهم لم يربوا
 راجعون اولئك يبارعون في الخيرات وهم ابا سابقون والذين هم من النبي صلى الله عليه و
 في تبليغ النبوة وحداية العالم اشد اعلى الكفار وخيبتهم قلوبهم وكانوا يجادلون في غيرة
 من الله ورضوا ما ساء لهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مشاهد في التوراة ومثلهم في الانجيل
 كدور اخراج شططه فانه فاستغلاظ فاستوكله موقوع في سراح ليعظيهم الكفار وعاد
 لئلا يفرحوا واولئك الصالحات منهم مغفرة واولئك اعظم الذين كانوا امة وسطا لكونوا شهداء
 وكما نوا خيرة امة اخبرجت للناس تاحون بالعرفات وتنهون عن المنكر ويؤمنون بالله يقالون
 ان سبيله صفا كانهم بيان ووصف للاحق الاولون من المهاجرين والانصار والذين
 انبوههم باحسان رضى الله عنهم ورضعتهم واعلمهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها
 بلا ذلك الفوز العظيم منهم من افنى من قبل الفتح وقالوا ولانك اعظم من جبريل الذين افنى من بعد
 وقالوا وكلا وعد الله الحسنى يعني الجنة ومنهم القاعدون يعلو الى الضرب والمجاهدون في سبيل الله
 باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدون درجة وكلا وعد الله الحسنى
 ومنهم المستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
 قالوا على الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عموما لخالوا اخي ساء على الله
 ان يتوب عليهم اولئك الذين حبس اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكنى اليهم الكفر والفسق والعصيان
 اولئك هم الراشدون الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين امنوا واولئان
 اولئك هم المؤمنون لثقتهم من الله ورضوانه لا يجدون هم يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
 بائناهم وابنائهم واخوانهم وغيرهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منا ويدخلهم
 جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضى الله عنهم ورضوا عنه اولئك هم حزب الله الا ان حزب
 الله هم لافضلون هم الذين اجنباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج ملأه ايسهه

عَمَّ الْوَيْلُ لِلَّذِينَ يَحْمِلُونَ زِينَتَهُمْ أَفْوَاجًا وَالَّذِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ بَعْدَ صَلَاتِهِمْ كُسْفَانًا

ابرهیم هوسا هم المساین من قبل و فی هذا لیكون الرسول شهيدا علیهم ویأونوا
 شهدا علی الناس الله مولهم نعم للولی و نعم الضمیر شهیدکم الله تعالی بان الرسول
 والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم
 المفلحون اعدا لله لهدجبات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ذلک الفوز العظم
 یوم لا یغزی الله النبی والذین امنوا معه فدرهم سبعه بین ایدیهم ویاپیماهم یقولون
 ربنا عم لنا نودنا واغفر لنا اننا علی کل شیء قدیر الذین نهی الله تعالی عن طردهم وامر
 بتبلیغ السلام منه فقال الیهم بقوله ولا تطرد الذین بدعون و هم بالغداة والعصر
 یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک باهم من شیء فقطر دهم
 فنكون من الظالمین وبقوله قل سلام علیکم کتب بکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوء فیه
 تم تلک من بعده واصحابه غفور رحیم الذین استمروا مع الله تعالی منهم انفسهم واموالهم بان انهم
 الحجة یتاملون فی سبیل الله یتقتلون ویتقون وعلیهم حفاة الشوریة والابخیل والفرار
 وشرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا لیرزقهم الله من حیث یشاء وان الله له وخیل الرازقین لیسئلهم
 من خلا یرضونه وان الله له لعلیم الذین الفاهه بین قلوبهم لیرتفق ما فی الارض
 جمیعاً ما یؤلف بینهم ولكن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یأبعون النبی صلی
 الله علیه و سلم تحت الشجرة و چاک در حق این بابت که در قرآن مجید احوال مشان چنین
 مذکور شده گفته که آنها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بستر آن فریاد بکلام انکار
 است بنوریه و انجیل و زبور نیست و انکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز و میفهم
 لغت بدان کسی که او را عقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است و
 چهارم آنکه مخالفه کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیابد و در گذشتند
 و هجرت نمود جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در جرد حاضر
 بودند و اکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دوشه من بودند بعضی می گفتند

باوردن قرطاس فلاطین منیم و بعضی توقف میکردند برای تحقیق پیغمبر بعد ظهور آنکه
 این امر با خبر نیست یا طلب ظهور خبر نم میکردند و لهذا قالوا استنهبوه و جواب از طرف
 آنها گفت پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم تهاون میکردند و کمتر قبول می نمودند
 و میرافته امر او منیع کردند و تمام قرآن که از سار قدر آنها در امتثال امر و محاسبه آنها خبر رسید
 فراموش کرده سندی آردند بحدیث خدیجه که در قصه حندق روایت کرده که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم آواز کرد از شده سرما کسی جواب نداد پس چون فرمود
 پنجم آنکه پیغمبر و نام مبارک او را ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر کفار
 مبارک که چه کردند پس چون ز قتم طلق اثر سرمانیافتم که یار در حمام میروم پس رفتم
 و آمدیم و خبر آنها رسانیدیم جواب بقیصه داده معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 تشریف کرده باشد و امر صریح نگفته باشد و در آنوقت بسبب غرض بعضی عوارض شرک
 در جواب آن توقف شده باشد پس بقیصه دلالت ندارد بر تفرقه قبول آنها امر او و تهاون
 را و ترک مراقبه را و معارض نمیتواند شد مخصوص خطبه که حق تعالی میفرماید
 اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون و نیز اگر این طعن بسیار صحابه
 راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او جسم داخل صحابه بود و حق تعالی آنکه
 مسلم را تکیه کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا اخذت بحکمهم و اعوان الذار
 فتعلبو لی فی تحقیق اینها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
 بران دلالت ندارد و جایز است که خطاب با جمعه دعوت باشند یا بجماعت معین باشند که ایمان آورده
 بهتر تر شدند یا بجماعتی باشند از موانع القلوب یا زایل تفاق نه برای صحابه که ام که وحیشان
 قرآن آمده و علی هم از جمله آنهاست پنجم آنکه مسلم روایت کرده عن عبد بن عمر بن العاص
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اذا فخت علیک خراش فادس و الروم متناصرون ثم تحاسدون
 ثم قتل برون ثم تنباغضون اینها جواب این حدیث ارشاد است از

تزلزله متناقض و محاسن بزرگ و اقبال دنیا و آخرت و انوار کمال و توفیق الهی و ایام کمال است نه باطل و تزلزل هر دو
 و نیز خطاب جمیع صحابه نیست اتفاق چرا که در روایتی اخروی آمده که منم خلقی که الی مساکن السما جبرین
 فیما یملون بعضهم رقاب بعض پس در یحیی بن یحیی و غیره است که جمیع صحابه نیست نه هم آنکه سعد بن ابی وقاص
 روایت کرده که نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من ادى حلیا فقد اذی حلیا و من اذی حلیا فقد اذی حلیا و من اذی حلیا فقد اذی حلیا
 و باوی عداوت کردند و باوی جنگ نمودند و ابو بکر عظیم عمر را برای طلب علی فرستاد و باوی جنگ نمودند و باوی جنگ نمودند
 کند پس علی بن ابی طالب و مروم را گفت که بنهر من شش بردارند و بر دوازده علی آمد و آواز داد
 که در کیش او و در کیش او پس در دوازده او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد و نام پدرش را و کرد و عمر شریف و غیره
 و در پهلوی فاطمه خلافت علی را گفتند که برخیز و بقیع کن اگر بقیع نمیکنی ترا می کشم و صحابه برین اتفاق
 کردند و علی و و خزینه بر خفیف کردند و وصیت پسرش را پس شش انداخته جواب بن فاطمه کذب و قتل
 روانست و الا قبح در شان علی باشیان صحابه لازم آید و بر هر دو صورت کذب و قتل که در جمیع صحابه
 نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم میکردند و باوی محبت میدادند
 و یاری و مددکاری را و او را داد و میدادند قال عبد الرحمن بن ابی بن شهاب شهاب بن اصفین مع علی بن ابی طالب
 من باجمیة الرضوان مثل منهم ثلث وستون منهم عمار بن یاسر و شهاب التیمامی و غیره من المهاجرة
 و الانصار و شهادة و ادبنا صفة صحابه و در کتابهای خود و خطبهای خود و علی رضی الله عنه و ابو بکر
 رضی الله عنه محبت می داشت با علی و می نمود و فضایل و برادر می کرد و مروم و عمر بن الخطاب
 و ابو بکر عظیم عمر را برای طلب علی فرستاد و باوی جنگ نمودند و باوی جنگ نمودند و باوی جنگ نمودند
 من سران بنظر الی اعظم الناس فضلا و اقر به و افضل له حاله و اکثر عناية عن رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم فلینظر الی هذا الطالع و غیره تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدارقطنی
 عن سعید بن المسیب قال قال عمر انک لا تمیز شرف الا بولاية علی و عبد الله بن عمر تأسف میکرد و بر
 نوازند و علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزرگ با سناده علی و روایت کردند که چون ابن عمر
 خبر رسید که حسین بن علی رضی الله عنه براق میرود و از مدینه بر تبه منزل راه رفت و با حسین ملاقات کرد

نت کجایم روی حسین بن عیسیٰ بن مرق و خطوط و بقیه نامه های اهل عراق مجز و بن عمر گفتند انجاء مرو
 و خطوط آنها منکر و من ترا حدیث میکنم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه و سلم آمد و او را در دنیا و آخرت
 سنن را داد و آخرت اختیار فرمود تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هستی احتشالی شمار را
 در دنیا باز داشته است بگر برای آخرت حسین گفت این عمر باز گشت بن عمر او را در کنار گرفت بگر است
 و او را نمود و آنچه مخالفه متحابه علی رضی الله عنه و رضی میگردید محض کتب افترا است در وقت خلافت
 اندک و عمر و عثمان اصلا خلافت در میان نیامده علی رضی الله عنه خلفا داشته را بطور ع و رحمت خود بقیه
 زده و اندک تو گفت که در پیغمبری بگر فرموده بود ترا خدا ربان کرده و گفته که ناخوش نشو نه بودم بگر بخت
 ما را در شکر شریک نکرده بودند و اگر نبائی دینیم فضل بی بگر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای
 بی اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار کنیم به پیشه علی بن ابی طالب
 خلفا داشته میکرد و در حر و ب یاری و مدد گاری آنها می نمود و در شورتها ی ادنی و دنیوی شریک
 بشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود فضیلت بی بگر و عمر بن مسعود خود و بر جمیع مسلمانان در محاسن
 شده و بر سره منبر سخن میفرمود کسی که او را بشیر چنین فضیلت میداد او را جز و تهدید می نمود و گفته
 را او را حد منفر میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و منازعت
 در میان نیامده اگر مخالفت و منازعه در میان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعه های علی و معاویه
 متواتر گشته حال آنکه متواتر گشته بلکه هیچ روایتی متبر منازعت آنها مری نشده بلکه موافقت و اتحاد
 متواتر گشته اولی رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون او با ایشان جمع شده عثمان را محصور کردند
 و عثمان مجبور قتال شده و فوت شد بحدی رسید که آتش فتنه عالم را در گرفت و از نابوی مسلمانان
 در رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اظهار تشنه فتنه از مفرد آنها خارج شد قاتلان
 عثمان خود را بر حق نمیدانستند و عثمان را باطل و قاتل عثمان افکار میکرد و داکا بر صحابه مثل طلحه و زبیر
 و عتب بن بشیر و محمد بن ابی بکر عثمان قاتل عثمان محبت میکرد و او را بر حق و مظلوم نمیدانستند و مخالفان نیز
 را بر باطل و ظالم میگفتند چون ابن سخن او با ایشان شنیدند خود هستند که انانته بود و هم با بحیر را

بویست رسانند آنها بنحوت خرد و باستان سپر و کمر بپوشیدند و بپوشیدند و بپوشیدند و بپوشیدند
 مابسته که از پیشتر قبضه چ بکمر رفته بود و در یکدیگر دریافتند و گفتند که شمار چه حال است لکن و سپر
 گفتند که از خوف شتر عراب اینجا آمده ایم لکن و سپر حایسته را گفتند که اگر تو را نمی دایا با باقی ستایه
 که اینجا که که قصد ترشند و اندر تو رجوع کردند که تو ام المومنین هستی مابسته این سخن قبول نپذیرد
 آنها چه آوردند و بنقل تعالی که اخیر فی نشیون خود هم که اهل و بصدقه او معروف است و اصلاح
 باین الناس باین حجت و حایسته سخن آنها قبول کرد و در آورده کردند و وضعی را که از شتر و باستان
 مابسته این اینجا متوجه بصره شدند و باستان بقتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خیریه خور
 در آن دیدند که بدانان علی و اویزه و قاضی اب کرد و با علی بیعت نمود و چون در آن وقت دیگری
 مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فرود من کنایه است و از مابسته این علی بفرموده خلافت
 قبول فرمود و اینجا بیعت گرفت و با جمعی صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
 علی دستخط این مصلح ایشان میدادند و آنها با علی بیعت کردند و چنانچه طلحه و زبیر هم در آن وقت
 در مدینه حاضر بودند و از مدینه بکمر فرستادند و آنها هم بیعت کردند و علی قدرت آنست که
 او باستان بدینست اعفته چون عایشه باطلحه و زبیر بصره متوجه شد و این خبر علی را بدین رسید
 که عایشه و جمعی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند و علی هم بدان سو متوجه شد و قطع از اوصاف
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد و با هم متفق شوند و قتال چون آنجا
 رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفتای مادر را باین حرکت چه چیز آورد و گفت
 ای ایاصلح بین الناس پس مابسته دفاع را تو و طلحه و زبیر فرستاد و قطع با آنها گفت که صورت
 اصلاح بیست هر دو گفتند که ما کمان همانی پس از آنها تماس با یار گرفت و قطع گفت
 این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در پیوستن یکین فتنه و صلح ای که در مدینه گفتند خوب
 گفتی پس قطع پیشین علی باز آمد و فتنه ظاهر کرد علی ازین سخن خوش نشد و نوم متوجه
 صلح شدند و سه روز چنین گذشت و علی مدز سوم به طلحه و زبیر سلام گفتند فرستاد

و آنجا علی سلام گفتند و در میان آمد و رفت میداشتند و مردم از صلح خویش در اصفی بودند
تا ملائک عثمان ازین سخن نمیکشیدند و تمام شب با هم مشوره نمودند عبد الله بن سبا منافق پیوسته
که رئیس نجاشیه بود گفت که خیریت شما در صلح نیست علی را صلح کردن نمیدهند و چون فسرده شود
بمردم برای صلح آیند شما قاتل کشتن کردید چون رای آنها بر نیفزاید گرفت چهارم میان عبد الله بن سبا از آخر
شب قاتل شروع کردند و واقعه خوب که جنگ جل نام یافته پیش آمد و در آن جنگ کسی را از طرفین قصد
قتال نبود این نقطه از عبد الله بن سبا پیداشده که از ذکر القریظی و جابر امیر اهل السلم و نهما الصبیح المشهور
و در آن جنگ نیزه هزار مسلمانان کشته شدند و طغیانه وزیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عایشه
و طلحه و زبیر با علی نبودند و سلاح بین الناس منقطع داشتند و قصد قتال نبشتند حدیثی بر زیادت
آن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی حواء و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و الزبیر
فکنت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدا فاعلیک الا بنی و صدق او شهید
آخر جبهه مسلم و حدیث سعید بن زید قال شهد علی رسول الله صلی الله علیه و سلم الف معقه و تقبل
ثبت حواء فاعلیک الا بنی و صدق او شهید و عدم رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر
و عثمان و علی و طلحه و الزبیر و سعد بن عوف و سعید بن زید و خراج بن حیان چون پیغمبر صلی الله
علیه و سلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان با علی نبودند و از دست یاران عبد الله بن سبا
مسلوم گشته شدند انتی و در آنوقت معاویه هم بود و او هم قصد محاربه داشت با امیر المؤمنین مگر آنکه میخواست
امیر المؤمنین قاتلان عثمان را بپای آنها را از ترس خود بدر کند چون امیر المؤمنین از جنگ حمل فارغ شده
و منظره منظر گشت این خبر بمعاویه رسید معاویه مضطرب شد و از شام برآمد و از منظره امیر المؤمنین که روح
نزد در بدر در آنوقت مقابل اتفاق افتاد امیر المؤمنین شب بن عمرو بن محسن اصفاری را با حاج عقی نر و معاویه
را سازد با بسوی اطاعت امام عوده کند بروی در آمدند بشری گفت گویند میبایست ترا بخدا که جماعه مسلمانان را متفرق
کن چون کسی معاویه گفت که ما را علی پیغمبر بخوابیم مگر قاتلان عثمان نه را شتر خلق اند پس آنها گشتند و این سخن علی
را رسانیدند و امیر المؤمنین قاتلان عثمان را بدو سپردند از تسلیم قاتلان آن نمود که قاتلان خود کشتار شدند

علی رضی الله عنه تسلیم آنها را صلح ندیده و داشت که اگر در تسلیم جلای میکنم امر خلافت من منتهی شود
 تا غیر تسلیم آنها صلح و پیمانای خلافت و تحکیم گرد و بگوید مسلمانان متفق شود و انگاه او باستان
 بعد اجتماع کلمه مسلمانان خجست خواهند شد چنانچه در نهج البلاغه آورده که بعضی باریان به علی گفتند
 که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهتر باشد علی گفت ای برادر من قوه ندارم و آنها بر شوکت این
 آنها بر من غالب اند من بر آنها نرسد که امر انوشین با خجسته تسلیم توفیق کرد و معاویه همان روز که
 حمایت او باستان میکند لهذا برای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که انجابه یعنی قاتلان
 عثمان با غیر این ظالمان اند و کسی که مددکاری آنها کند مثل آنها ازین امر بری محام میشود که معاویه با
 طلب خلافت جنگ کرده بود و معتقد بود بحقیه خلافت علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه و دست
 طلب قاتلان عثمان بکردار طلب خلافت هم نموده بود و بوجه خلافت علی قابل بود و میگفت که بقیه او باستان
 با علی معتبر نیست تا اهل حل و عقد از صحابه شل و غیره که بیتی کرده بودند بآلرا کرده بودند و لهذا
 بکف بیعت نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود اذ امثلت الناس فارقن لهم
 او بجهت او را طمع خلافت بهم رسیده بود و از اهل شام بجهت گرفته بود بر سر تندی معاویه و در اجتماع
 خطا کرده چرا که طمع انجابه بر عثمان سلم لیکن یعنی آنها دانسته که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
 شسته شد و علی خلیفه شد با وی بیعت کردند یعنی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
 و طلب و تیر متعول بشرط قدره بر استیفاء بوقت قتل بزرگ کسی بقیین بر ذمه امامت و بوقت بر فرض ناکام
 در استیفای بقی یا قصاصی تهاون کرده قتال امام جایز نیست و آنچه گمان کرده که بیعت بکره شده اهل است
 بلکه سایر مهاجرین انصار و قبایل علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا اهل رضی الله عنه بر حایه حجه آورده که
 بیعت من ترا هم لازم شد اگر چه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با کسی سائیکه با ابی بکر و عمر و عثمان کردند از
 مهاجرین انصار و لهذا اهل سنته و جماعه میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بطول و ماعنی بود
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بعد از فرموده بود و فتلك الفتنة الباغية له تناد قول اهل سنته است لیکن
 چون منشأ این بی معاویه از خطا و اجتهادی بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

و مانند او را عاصی بخوبی بنید و از طعن و تشنیع بر وی میباید انداخت و باقر بن ابراهیم را در میان اینها
 نکرده و دیده و دانسته یعنی گروه باشد در آن صورت هم نسبت کفر بر وی و هرگز پیشین کردن کفر است
 که لازم می آید از آن است که قوله تعالی کل امن بالله و ملتکاته و کتبه و رساله که لافرق بین احد
 بین سله بر پدر لول بن اینه است و همچنین لول دیگر ابایت و احادیث و باجماع ثابت شده که در اربابان
 اعتقاد و اثر بخدا و ملک و کتبه و رساله و آخره قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چنین فرموده است
 می باید از معاصی صغائر و کبائر کفر نمیشود پس تقدیر ثبوت مصیبه معاویه بر اربابانش در آن جامع
 می باشد که حضرتعالی و ثار آنها فرموده الدین خلط اعلی صالحا و اخ سیئاعسی الله ان یتوب علیهم
 ان الله غفور رحیم خدا من اموالهم صدقه قطره هر و ترزکیه هم بها و صل علیهم ان
 صلواتک سکن لهم و الله صبیح جلهم اما میگوید کتب خود از ابراهیم بن روایت میکنند که انما اصبحنا نقال
 اخوانا و الاسلام علما و دخل فیهم من النبی و الا عن حاج و الشبهه و التاویل کدانی نهج البخل
 اینهم بر اسلام آنها و تازه دارد بلکه لفظ شبیه صریحست و در آنکه بنی معاریه بنا بر شبیه و خطا بود و در جهت و نه بنا بر
 لغت و دعا و کما لا یخفی و از صحابه و پیغمبر کس بودند شماری و اکثر صحابه یا علی رضی الله عنه بودند چنانچه
 بالا گذشت جمعی از فقههای صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالعزیز بن عمر و اسامه بن بکر و ابو موسی اشعری
 و ابو سواد و قاعد و کمان اکثر نامی است که شمس بن نجاشه عموست نهی است از قتال سلیمان و نزد تحقیق
 چنین نیست چرا که آن عمو ماتم مخصوص از قتال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امر است
 از طرف حق پس میگوید گفت که بفرقههای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستند نشان احادیث
 است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه توان رسید
 که متون آن حدیث از دو صد زیاده در کتب شد و اوله مذکور است و صاحب حق منشعب آن از حد حصا
 بیرون انداخت رسول الله صلی الله علیه و سلم مستکن فتنه القاعد فی خیر من القائم
 و از پیغمبر کسی گمان نبرد که همراه میان علی رضی الله عنه بجا قتال کرده باشند و کلا چگونه کسی همچنین
 گمان برد و الا که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده و یحک با عمار تقعدک الفتنه الباغیه تدعوهم

الى الجنة ويدعونك الى النار وعلموا به على رضى الله عنه شهيد شده ودر چند شش نفر هم برسان معاويه
 ثابت بنى شود چرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آن فقه را فقه باغیبه گفته و دعوای بسوی نار بنا بر آنست که بنی
 از امام حق عیدیان هست بنا بر خطا و اجتهدای معذور تو آن گفت و اگر نه نفس الفعل البیة بمعصیه است
 و معصیه مودی است تا بش سوال باو بخاکه قال با امام حق عبادة است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 سلم را اشاره بنمود و فرمود و دو به دو جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنمود و در فقه باشد
 در این فضا و شستی نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر در روشن تر بیان نموده
 ان النبی صلی الله علیه وسلم ارجی منی و الله اعلم منی و الله اعلم منی و الله اعلم منی و الله اعلم منی و الله اعلم منی
 یعنی نظر فخر الحجة و قولنا ان اولنا و اولیة القدر و ما ادراك ما الیلة القدر لیلة القدر
 خبر من الف شهر میلاد اجداد بنو امیه یا عجل قال القاسم بن الفضل فعدناها فاذا اهل القدر
 لا یزید و لا ینقص و طالع القدر انما از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشاره بنمود و فرمود نظر را که در جواب
 فائده معتد به نمی باشد و بلند حسن علیه السلام مسلم کرده و بر حروف قیام نموده عرض کند
 صحابه و قرآن متعانه مرتب بود و ذکر را با علی مرتضی علیه و آله و سلم و پیغمبر و سید عالم و پیغمبر و سید عالم و پیغمبر و سید عالم
 متعادل از طرفین بنا بر نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بنی هاشم و حضرت مرتضی میگردند و ذکر مناقب و فی نمودند
 و او را حق باطلان میباشند لیکن از کلام بعضی از آنها شبیه در عده خلافت مفهوم میشود و از کلام که بنی
 ان و اینجا که هم محل طعن نیستند و چند کس معذور و معاویه بودند و اکثرشان از اعتقاد و بر بستاند
 بر کس کرده بودند و قال با بر نمیداشتند لیکن در صحبت معاویه بود و بسبب خوف از شر قاتلان عثمان از آنها
 با وجود حضور در قتال شریک نمیشدند و غرض که این عمارت که واقع شد دلالت ندارد بر آنکه صحابه با هم
 مساوت و مخالفت داشتند بلکه تصور کردن این معنی را کسی که ایمان دارد و بقوله تعالی اذ کنتم اعداء
 فالغلبین قالوا لکم فاجتحم بنهجه اخوانا و قوله تعالی و الف بین قلوبهم لولا نفقت ما ف
 الارض جمیعاً ما الف بین قلوبهم و لیکن الله الف بینهم و قوله تعالی و جعل بینهم قر تعالی
 و نشان صحابه میفرماید الذین بان مکناهم فی الارض فاموال الصلوة و انوال کوا

و اما بالمعروف و بطوع عن المنکر این آیه بر آن است بر آنکه در انقضای آنچه مطاعین صحابه ذکر میکنند
 کما ذلک هر چه که مقدم معنی کمترین صحابه از ابتدای خلافت الی بکثر تا خلافت علی مرتضیٰ و حسن مجتبیٰ بلکه
 تا خلافت معاویه و نهایت شمره که گمانش بر بالیدار نه پس اگر تالی تا ثبت نشود یعنی صحابه تا حدیث صاویه
 و انما زکوة و امر معروف نهی منکر کرده باشند بلکه چنانچه در بعضی کسان میسرند که آنها را با هم عدد اتو
 و خلافت و نفسانی در شمره و خون ریزیه با ناحق بی تاویل شرعی نموده اند مگر ذیل کلام الله لازم آید
 بنویسند و پس از شش صحابه کردن و مناقب غیر محدود را اندازند هشتاد و هشت صحابه را مطاعین آنها
 قرار دادن و در پی آن شدن باین خود دشمنی کردن است بلکه راه هواداریست که اگر قوی باشد
 از انچه شمره و اولم باخبر در یافته شود که ظاهر آن مخالفت شرع باشد آنرا تاویل باید کرد و حسن ظن باید نمود
 که خدای میفرماید اولاد اسمعتم فی حق المؤمنین و المؤمنات بانفسهم شیءا میفرماید الدین جاءوا
 من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا
 غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم بنیم آنکه بخاری و مسلم از ابی هریره روایت کرده که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم که قایم نموده است قیامت تا که نخواهند گرفت از سران و صافات و احوال برابر و صاف
 و احوال کفار فارس و روم جواب بچندین در صحابه بطعن نمیتوانند شد بلکه قضا و آخراته است و این معجز
 پیغمبر است و بظهور آمده که در بعضی مثل کفار فارس یعنی محوس شدند که میگویی پیغمبر و خالق و انکار
 قدر بر آنکه اراده غیر خدا واقع میشود و اراده خدا واقع نمیشود و غیره مذارند و میگویی که مروی
 امر و لذت و در قیامی حلال میکند جائز است و بعضی پارچه خود را در نماز پاک میکنند
 و مثل کفار روم یعنی یهود و نصاری شدند که اهل حق را تکفیر میکنند و عداوت
 و روافض خدا را شمره و میگویی چنانچه آنها عیسی و مریم را میگویند و این چنین در
 بسیار چیزها بابل کتاب موافق اند و هم آنکه بخاری روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم عایشه را فرموده که اگر قوم تو در بیت العبد نبود یبکف و بجا بلینة و خوفند است تمام از
 انکار قلوب آنها بر این نام میگردم من بهدم کعبه و داخل میکردیم در کعبه انچه از آن خارج

مانده یعنی حطیم و از آن برین پوسته میگردم و میساختم آنرا و در و از او یکی شرق و یکی غربی بر ساسان ایهم
 علیه السلام دو قوم عانته بودند که در پیش پیل نجدیث از با اعتقادی آنها خبر میاید و جواب پنجام را از قوم
 عانته آنها هستند که روز فتح مکه ایان آوردند و در هجرت و التابین ایهم ایهم ایهم و ایهم با بیکدیگر
 عبد هم سن ایجابیت پس پنجم صلی الله علیه و سلم برای شصت و هجرت برین مردم که روز فتح ایان آوردند آیتل
 نکرد برای حمال انکار بعضی از آنها و از نجدیث نفس بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف قوع امری
 مستلزم وقوع آن نیست پس انجیدیت را در مطاعن بیح صحاب از هجرت و التابین و التابین و غیره در پیش
 آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد مترضان **فصل الثامن** در جواب طاعن تابعین و شیخ
 تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنته سید المرسلین و آن هر دو فی آنکه در قرآن
 در مضمون قدیمش ثابت میشود و اینها مثل میکنند جواب در قرآن قراة نصب بر هر دو آمده و طعن
 بر بعضیست و در میان آوردن جمله و اسحوا بر دوسم برای افاد استجاب و ترتیب است و جواب را بخوار است
 جبریه الی الکعبین و تبا میاد احادیث که درجه تواتر معنوی رسیده و زیاد و تخمین این سنه در کتاب لا الحکام
 ذکر کرده ایم انجا بر تار آمده که امامیه روایت کرده اند اقتضای رسیده میشود عباسی از علی بن عمر و اینست
 کرده که از ابی ابراهیم از و حقیقه قدیم سوال کردم گفت بغیر غسل و محمد بن عثمان از ابی الفضل از ابی
 عبد الله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح مرا تا که بار شصت و پنجم پس باید که مسح کنی مرا
 پست را یا باز بشوی این اثر بر فضیلت ترتیب دلالت دارد و کما بر تار شده است انشی رحمه الله علیه و ابی جعفر
 طوسی و غیره از امامیه این اثر را با سند و تواتر آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
 از زید بن علی از ابی خود از علی بن ابی طالب و ائمه کرده که گفت علی شصت و پنجم برای وضو پس پیش
 آمد رسول صلی الله علیه و سلم پس سرگشته میبای خود را گفت پنجم صلی الله علیه و سلم ای
 علی خیال کن میان گشتان دو آنچه و افغن نقل میکنند که اهل سنته هم مسح قدیم روایت کرده
 اند این دروغ محض است و دوم آنکه اهل سنته با صحابه و حتی سیدان و صحابه ابیابیت بغیر میباشند
 حوا یا میزد و محض است و ثانی آنکه شصت و کتب اهل سنته صحاح و مساند میزنند از انجا

انصاف و منافات این است که صحابه کرام از روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
 علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض کمال محمل دخل النار وان صلح وصام
 اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی و الحاکم و حدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافی
 اخرجه الطبرانی اینچنین روایت بسیار روایت می کنند اگر بغض شهید چند روایت از اهل البیت و اهل بیت
 بسیار روایت میگردند بلکه دشمن اهل بیت و دشمن اند چنانچه بالا گذشت که از اولاد و سائر اهل بیت
 دشمنی دارند مگر از فاطمه و اولاد فاطمه بعضی از آنها بعضی را دشمن میدانند و بعضی دیگر را چنانچه
 تفصیل آن بالا گذشت سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوره نجم بخواند بعد از آنکه ایتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری بزمایش القاد
 شیطان گذشت تلك الغرائق العکس ان شفاعتھن لیرتجی چون سوره شتم کرد و پیغمبر مومنان
 سجده کردند و کافران هم سجده کردند بجان آنکه مجربا اصلاح کرده و نثار استقامت خوانده و ازین روایت
 تجویز جریان کلمه کفر بر زبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت و منعی است بعضی مفسران
 و دوازده حقیق آورده باشند و صحیح است که شیطان در اسماع کافران و دوابی شان صوت
 لباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند کسی از مسلمانان این کلمه نشنید و از آن
 مطلع نشد تا که پیغمبر خدا از برزخ رسید و پیغمبر ازین ماجرا مسلمان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم تخمین شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد و ما ارسلنا من
 قبلك من رسول الا اذا نفضی الی الشیطان و امنیة فیتسم الله ما یلق الشیطان
 شتم بحکم الله یا نه و الله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل تو بیا س میکنند و لم یاذن به الله
 جواب حدیثی ازین فرموده است حیث قال فاعتبر وایا ولی الا بصاحبة قیاس کتاب
 و سنته و اجماع ثابت میشود شرح و ببطآن در کتب اصول فقه مذکور است پنج آنکه مرید امامیه از امام
 و آله بر حجت قیاسی که کرده می شود ابی جعفر طوسی در تہذیب ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده
 که از ابن الخطاب صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را جمع کرد و پرسید که چه میگوید در حق کسی که جماع

انت لا یصله واد شده آن محبت در دلالت بر خوف و یحیی خوار نشانی فاجعه و این خفته و الی
 لا تخف و بشو به بسلام جلیلم در حق ابراهیم علیه السلام و قوله تعالی فخرج منه حرقا لا یلحق
 خصمان یعنی بعضنا علی بعضی و در حق داود علیه السلام و قوله تعالی فخرج منه یخا یا نید تب
 نیز در حق موسی علیه السلام میج است بر وقوع خوف و فزع که مقتضی بشریت است احیاناً و دلیل چنین است
 که انبیا از زلزله اهل صفات نمره اند و حزین الی بکار اگر فرض کرده شود برای جان بنی برینو برای جان خود
 چنانچه مقتضی وقت خود بر آن دلالت دارد و ابوبکر سینه را از دخول در غار منع کرد و او را خود داخل شد
 را بنا و ب کرد و خنده های آنرا بیچاره چار خود مید کرد و نورخ باقی ماند در آن دو ابراهیم پایی خود داد
 اگر چه سینه را در غار طلب کرد و همانگاه غریبای او رسید و آنرا کار جهان که فخر شربت شهادت و حقیقت بنام اسلام
 در آن قصه از حدیث برادر ابن مازب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لیر تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی و لکنی ابکی علیک الحدیث و
 علی رضی الله عنه ثانی خود میدانت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیده بود پس گریه در جوارح اسپک و گریه
 داشت که او را خطر جان و احتمال قتل از دست غیر آن قاتل نبود و ابوبکر با وجودیکه او را این علم نبود
 و در جواب چه جراتها میکرد و از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم منقاد و متعالمه اهل ارتداد و اقبال
 عیب فرمود و دست از محمد بن عقیل بن ابی طالب که روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت کای
 مردم اشجع الناس میت من گفتم توئی ای امیر المؤمنین گفت اشجع الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
 بد شد بر پیش برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر پا کرد و گفت که میت که بستاند و شود و از خویش نماند و
 نیاید و کسی از کفار پس آنجا قیام نشد مگر ابوبکر و او که سینه را بر سرش ستاده ماند هرگاه کسی از کفار
 نزدیک می آمد ابوبکر بروی قصد میکرد و سینه را نگه میداشت و سینه را بر سرش اندک از نشان خود
 بیدست می آنکه در صحاح اهل سنت و روایت که عاقبت بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر و خانه پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حال آنکه نزد اهل سنت ثابت است که آنکه داخل نمیشوند در آن خانه که در آن صورت بابت
 و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون صورت ابراهیم را عقیل در کعبه دید آنرا محو کرد و جواب عایشه را بدست داد

صحبت جعفر بود و کلیفات شرعی از صفی مرتسا قضا اند و محکم نبات از ابراهیم باشد و انصار
 انسان باشند و تخمیل که آن قبل تحریم نگاهداشتن صورت باشد و تحضرت صلی الله علیه و سلم نحو صوره
 ابراهیم در فتح مکه بعد از هشت سال کرد و تخمیل که مراد از حدیث آن باشد که نبات انصار و غیره نزد ایشان
 آمده باشند با آنها الحسب کرده باشد دوم آنکه اهل سنت روایت می کنند که پیغمبر خدا را بجا و خود می توان
 و من بسوی حقیقه می بیند بدین وجهی که در سجده که در این چند قباح لازم می آید یکی مقرر شد است پیغمبر صلعم
 حقیقه بر لب کردن در سجده و بزم خود و لب دیدن داخل لب گفتن کان شدنت سلوم آنکه زوجه خود را مقرر کرد از
 جوان که مردم نامحرم را به بنده منافی غیر نیست جواب در جواب شد استغمال آلات حقیقت این چیز سهیده و چنانچه در
 حدیث آمده لب المسلم باطل الاثنته تعلیه لقوله و نادیه لفرسه و ملاعبته مع نسائه
 پس آن لب نام نبود بلکه عبادت بود و بی نهایت جهاد قال الله تعالی و اعدوا لله ما استطعتم من قوا
 و دیدن صفیره پس پر و منافی غیر نیست و ظاهر نیست که این قصه پیش از نزول آیه حجاب یا نزول آیه
 حجاب بعد از تکلیف نیت شده رواه ابوداؤد و الدارمی و غیره و این از عمر مرید است که زجر کرده گان کرده بود که این
 لب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنرا مقرر داشت به عمر جم از آن گفته مانده و بی غرضی گفت
 که زود فسخ ملعونان بر اوقات طبعیت افزای کنند که صادق گفته خد متعجبا بینا لنا و فرجهن لک
 سلوم آنکه اهل سنت روایت می کنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپاچه بر کمر ملک الموت
 زد و یک چشم او کور شد ازین معلوم میشود که موسی قبضای الهی در موت خود راضی نشده و اتفاقا خدا را کور
 داشت تا حال آنکه اهل سنت این حدیث مرویست من کوه لقله الله فی الله لقله جواب این تپاچه زدن نه برای
 عدم رضایت بود اگر چنین میبود آخر کار چه اذن قبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میزد که اول
 او را احتشالی در موت و چنانچه اختیار خواهد داد و آنرا آن قبض روح او خواهد شد که مذکور که اینجاری و غیره مرفوعا
 گو یا موسی از ملک الموت سواد تب که بی اجازت او روح او قبض میکرد و آخر کار راضی بموت باشد و سوال
 کرد که از زمین مقدس یک تپاچه زد و یک کند چهارم آنکه اهل سنت روایت می کنند آنکه نبی صلی الله علیه و سلم
 فرمود نحن الحق بالثلاث من ابراهیم اذ قال دبه ارنی کیف تحلی للموتی چه شک منافی بیان است

پس نسبت شک به ابراهیم و سید ابراهیم محال است جواب مرد از تنگ بجا نزد طالب و رسول زیاد و
 معین و قوه پلانیست که متغضای نزول قرآن است و صفیان آنرا میدانند و عوام و آن منافی ایمان
 نیست چنانچه انس قرآن بر آن طاق است قال و لکن من قال بلی و لکن لیطمئن بخلی چه بلکه
 متغضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب نبایه و علم و نبین بود پس لا یق
 نرایم بآن زیرا که ما موریم طلب با و علم حجت قال الله تعالی و قل رب ذلک علی ما کنتم توردون
 حدیث است که سوال ابراهیم و چه تنگ بود اگر برای تنگ بودی سخن اخفی به من الله لکن الله شک
 حکما ابراهیم غم آنکه اصل سنه روایت میکنند و معنی قد علیه و سلم انه قال له یکذب ابراهیم قال لا یکن
 کذبات انما نسبت کذب شد به وی ابراهیم و انبیا معصوم اند او کذب جواب لفظ کذب مجاز است انما
 تعزیز و نه مال مجاز و یکلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن لامه حقیقه کذب بر وجهی فعلی و نه
 علیه و سلم است می کنند بنا بر تفسیر آن است ملزم است عدم وثوق را از سوال که الا یعنی و کذب بر ابراهیم را هم
 ازان قبل میگنید و آن جمله است کشتم آنکه اصل سنه در صحاح از پیغمبر علیه و سلم روایت میکنند
 که فرموده شیطان میگردد از سایه برادرین تنگ میل عمر را بنیای لازم می آید چه که شیطان اقام را و چه که
 قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا ادم هل ادک علی شجرة الخلد و ملک
 لک سیب و در وی عمل کرد و حجت قال نه من عمل الشیطان را بوب راس کرد و حجت قال انی
 معنی الشیطان بنص عذاب و در قرآن مجید علیه و سلم اتعا کوه و نازل شد و ما ارسلنا
 من قبک من رسول و لا ننبی الا اذا تمخى اللی الشکون فی امنیته جواب بنو شیطان که نیست
 از خوف و عدم تسلط او بر همه و عایت الهی و استمان خود و رحمت قال الله تعالی ان عباد
 لیس لک علیهم سلطان و زور یعنی خوف که در قرآن تعالی قل ان للذی نفرون
 مراد شد خوف نیست نه فراموشی حقیقی و این شدت خوف که شیطان از عمر است و از انبیا بطریق اولی
 ما بت انما فی آن نیست که ایمان و سر کند خباخیه با وجود شده خوف شیاطین از هجوم آسمانی
 ایمان استراق سمع میکنند قال الله تعالی و حفظ امن کل شیطان ما رد الا من اضری

الجمع فاشبهه شهاب ثاقب و اینهمه ایات که بر زلات انبیاء و ائمه و از بدیه مایل و مصروف از ظاهر اند
 چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسط نوشته شده و اعتراف انبیاء بعبودیت خود از راه منضم نفس است که ما مراد از منضم
 آنکه اهل سنت روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده که دخل بهشت شد من خسر فخلین بلال
 را پیش خود شنیدم این بیت را از او در فضیلت بلال سلام الی بکر صدیق بر آن در طایفه السلام فرمودید
 شما لان السابق بفضل من السابق جواب این باطلست و ناقص نسبی چرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 صوره مشابه بلال و هم چنین صوره مشابه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده دخل بهشت شد من شنیدم پیش خود او از حرکت بلال و بالا تر در بهشت
 دیدم غیر از آنکه خود او پائین تر دیدم اغنیاء را حال آنکه اینهمه بعد قیامت دخل بهشت خواهند شد و هم آنکه اهل سنت
 روایت کرده اند که پیغمبر اخبر روز عرفه بسوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حق تعالی مباحات می کند
 به بندگان خود عاقبت و بعد از آن حدیث فضیلت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشاند
 جواب این قول باطل است چرا که این حدیث دلالت ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصه مباحات نموده
 باشد پس ازین حدیث فضیلت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای انسبیا هم طعن چهاردهم آنکه اهل
 سنت نماز بر پلیدی خشک جائز میدانند جواب این بهتان محض است چرا که طهاره بدن و ثوب و مکان
 شرط جواز صلو است نزد تمام اهل سنت بلکه نماز بر پلیدی ناهب اما میله است به این مظهر حلقه
 در ارشاد و ابوالقاسم در شرایع و طوسی و حنبله و نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
 متعدی نباشد و طهاره موضع بخود فقط شرط میکنند باز در هم آنکه میگویند لعب بشطرنج نزد اهل
 سنت جایز است جواب این هم که نه از آن است لعب بشطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
 حرام است و نزد شافعی بر مکلف تحمل او کراهت و غیره بلکه اخلال در نماز و غنیمت و واجبات میکند
 نزاع و کذب بگرد و صورت حیوانات از ناسپ و قبل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بر آن
 نباشد چرا که با اصرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی ازین قول رجوع کرده و بقول آمده
 گفته فتوی داده و بکرمه شطرنج قائل شده تا نزد هم آنکه اهل سنت سرود را حلال میگویند

اینها را بنویسم و هر چه در دست علماء هر چهار مذہب بحر مدینه آن فاضل آمده و با وجود شایع سلام علیک از آن تشریف دارند و بعضی
 نیز گمان که استمال فخر کرده اند گفتسم شریعت در آن کرده اند که اثبات حرمت زنا با آن شریعتی خالی است
 و زنا با آن شریعتی عقلا و شرعا ممنوع نیست و در اصل هر نسبت هفتم آنکه اهل سنته و صدور به عقیده ترم جلیله فارغ
 حال آنکه حق تعالی میفرماید فان لم یجدوا ما فیهم موافقینا طیباً جواب و صدور به عقیده ترم
 نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جعفر و اهل سنت و از روی عقیده ترم و بی غرضی جایز نیست مگر نزد
 از اجماعی که جایز است و مستند در میان صاحب سبیل الحکم است و لکن فی سبیل اللباس حق حسنة فرد هم
 امکان نیست بر او اطلاق حد و سبب کند حال آنکه لو اطلاق از زنا محض است جواب در حکم لو اطلاق اخلاقیات از زنا محض
 حد واجب است از روی عقیده و سبب نیست چرا که لو اطلاق را در لغت زنا میگویند و حد و در بقیا شایسته نیست و در اول
 انفس گفتن ممنوع است چرا که و لکن انفس آزادی گویند که هر نفوی از این منبج خانیچه از مرتبه تا نافع و در تشریب
 و در سبب فتنه اختلاف دارند چه جای هر نفوی و نیز دلالت انفس غنوم اولی یا سادی باینه حقوق و لو اطلاق
 سادی را نیست چرا که زنا در معنی فحشست بجز انفعال نیست مگر لو اطلاق و نه از صحابه و تفسیر
 اطلاقه اقوال شتی دارد شده و الله اعلم متحاکم حاصبه وراثت فی فضیلت خلفاء را رابعه بترتیب
 خلافت و فضیلت خلفاء را رابعه بر دیگر اصحاب فضیلت و دیگر اصحاب ترم نام آمده و در موارد فضیلت و در آنکه از
 شایرات صحابه کین لسان در آن تا و اهل نیک باید کرد به آنکه اهل سنته و جاذبه اتفاق دارند را که فضیلت انصار
 بعد الانبیاء را بر دیگر الصدیقین هم علم اما فضیلت یحیی بن یزید شایع پس با خود است از کتاب سینه و اجماع آمده و
 معقول و آثار صحابه و تابعین و الله اعلم آن بسوی اجماع است اما کتاب پس است لکن بقره تعالی منکر
 لا یسنوی منکم من انفق من قبل الفتنه و قال اولئک اعظم درجه من الدین انفق من بعد
 و قال الامام محمد بن یحیی و معاً انزل گفته که محمد بن فضال از کلبی روایت کرده که این آیه در حق ابی بکر صدیق
 نازل شده و این آیه بپایه انفس دلالت دارد بر فضیلت تابعی از صحابه که پیش از فتح کوا سلام آورده
 و اتفاق قبایل در راه خدا کردند بر یکدیگر بخلاف نسخ که اتفاق و قتال نمودند و به دلالت انفس دلالت دارد
 بر آنکه یحیی بن فضال از دیگر اصحاب چرا که معنی موجب فضیلت در آن آیه است بقیه است و اتفاق

واما بنی اسلام و بنی سقیف اسلام هر چند در رضی رسم یافته شده اما چون اتفاق علی است بر آنکه حضرت رضی
 در دو اسلام صغیر بود و در حجر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آن داشت که هر دو بطریق سیر این اتفاق و اخراج
 ابو عمر و بنی الاستیعاب عن عمرو صولی غفره قال مثل محمد بن کعب القرظی عن اول من اسلام
 اعلم ام ابو بکر قال سبحان الله علی و له ما اسلاما و انما استبطل علی ان علیا اخفى اسلامه
 من ابی طالب و اسلام ابو بکر فاطهر اسلامه و لا شک عندنا ان علیا اول ما اسلاما و چون
 افشیکش خین بر بر رضی ثابت شود و بر غیر رضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
 دارد بر بنی سقیف اتفاق در این تخمین وین بر بیان نائیم منها حدیث ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله ما لاحد عندنا یذوق کافینا ما خلا ابی بکر فان له عندنا ید یکافیه الله تعالی
 بها و اله الفاتحه و ما انفضی مال احد فظ انفعه مال ابی بکر و اخرجه لزمه و منها حدیث
 هشام بن عروه عن ابیه قال قال ابو بکر و له اربعون الف اتبعها کله علی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم و فی سبیل الله لخرج ابو عمرو و منها ما روای البخاری فی حدیث طویل قد بدل
 لابی بکر فابتغی سجد بفسام داره و کان یصلی فیه و یقرأ القرآن و منها ما روای ابو عمر و فی
 الاستیعاب قال اعترف ابو بکر مبعوثه کانوا یعذبون فی الله منهم بلال و عامر بن فحیه و منها
 ما قال ابو اسحق انه لما اسلام ابو بکر اظهر اسلامه و دعا الی الله عز و جل و الی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و کان ابو بکر رجلا مؤلفا لقومه محبا سهدا فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
 به من قومه فمن یشاء و یجلس الیه فاسلمه و جاءه فیما بلغه عثمان بن عفان و زبیر بن العوام
 و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله فجاءهم الی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم حیث استجابوا له و اسلموا و انکه عثمان رئیس نبی سید المشرب بود و زبیر رئیس
 بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زبیره و طلحه رئیس نبی تیمم پس اسلام اینها کثرت قریب تریش
 در بی سوره کفر شد و منها ما ذکره ابو اسحق فی تفسیر قوله تعالی لا یتوفی منکم من اتفق من قبل الفتحه
 و قال که هر سه نفر نزد من صبر مسلم آمد و ابو بکر را دید که بروی میزد می ایست بر سینه باره شده گفتند

که بر مال است گفت ای پسر من! در آن روز که در جبرئیل پسر جبرئیل سلام گفت که ابوبکر را بگو که مرا
بر تو سلام بدهد و بگوید که درین غم از من غمی هستی بانه ابوبکر گفت اعلیٰ بی استخفافا عن ربی وارض
اما عن ربی وارض ابن مسعودی استیغفر فی در معالم التنزیل ودر تفسیر همین آیه بسند صحیح نقل نموده
از ابن عمر که بود من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد ابوبکر و بگو که جبرئیل آمد و گفت و منها حدیث ابن مسعود
الدوسی قال كنت جالساً عند النبي صلى الله عليه وسلم فاطلع ابوبكر وعمر فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم الحمد لله الذي ايدى فيهما الخرجة الحاکم و منها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعزل الاسلام باي جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فعدا عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم الخرجة الترمذی و منها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بعمر بنی علیه مایک الا سلام و دم
الا و ثانیان اخرجته الحاکم و منها حدیث عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا صلح
اعزل الاسلام بعمر بن الخطاب خاتمة اخرجته الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال المشرکون اليوم انصف منا اخرجته الحاکم و منها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا احمدا استبشر اهل السماء باسلام عمر و اذ ابن ماجه و منها حدیث ابن
مسعود قال ما رانا اقرق منذ اسلم عمر و فی رواية والله ما استطعنا ان نحمل عن ذلك جهة ظاهره
حتی اسلم عمر اخرجته الحاکم پس لا یستری بانتم کردن این حدیث و دلالت دارد بر فضیلت عمر
استیغفر بگو که بر علیه السلام پس از آنکه آنست که پسر خدیجه صلی الله علیه و سلم ای مکرر امام در نماز گردید
و از امامت دیگری باشد و جوهر انکارش در و چنانچه بالا گذشت و فرمود که منبغی لقوم فیه ابوبکر
ان یومهم غیر اخرجته الترمذی من حدیث عائشة و له شواهد کثیرة عند الشیخین و منها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من بنی الا وله
وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل میکائیل
و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر اخرجته الترمذی و منها حدیث سعید

ابن السيب مرسلا قال كان أبو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير
 فكان يشاوره في جميع اموره وكان ثانيا في الاسلام وكان ثانيا في الغار وكان ثانيا في العرش
 يوم بدر وكان ثانيا في البدر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا
 ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لا يربك روع هذا سيد الكهول هل تجتته من اولين
 والاخرين الا البنين والموسلين روي عن روى عن ابيات امه سيد الكهول الخبة وشبابهم رواه الزهري
 عن حديث انس وعلي بن ابي طالب وحارث وابن ماجة عن حديث ابي جحيفة انهم حديث يحيى بن
 زياد ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لقد سمعت ان ابعت الى اذفاق رجلا يعلمون
 الناس لسنن والاثر انض كما بعث عيسى حواريين قيل فابن انت من ابي بكر وعمر قال لا غني
 لي عنهما انما من الذين كمالهم والبصر وفي رواية كمال اس من المحمد اخرج الحاكم
 عن حذيفة وابن عمر والطبراني عن ابن عمر عن عمرو بن الخطاب وانس وابو نعيم عن انس وابن
 عدي عن حذيفة ومنها ما طلعت الشمس على احد منكم افضل من ابوبكر
 رواه الطبراني عن جابر والحاكم والطبراني وابو نعيم وابن النجار عن ابي الدرداء
 والحاكم عن انس ومنها حديث سعد بن ذرارة قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان روح القدس جبرئيل الخبرني ان خير امتك بعدك ابو بكر
 رواه الطبراني ومنها قوله صلى الله عليه وسلم لو وزن ايمان ابي بكر بايمان
 اهل الارض لرجم رواه ابن عدي عن ابن عمر وابن راهويه عن عمر موفوفا
 بسند صحيح ومنها قوله صلى الله عليه وسلم انا فخر بنو نوح فقلت من بها جرمي
 قال ابو بكر وروى لي امرأة منك من بعدك وافضل منك رواه صاحب مسند الفردوس
 عن علي ومنها حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت يا ابا بكر
 اول من يدخل الجنة من بني امية اورد والحاكم ومنها حديث ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اول من يصافى الحق من اول من يصافى اول من يصافى اول من يصافى اول من يصافى

[illegible]

بن مسعود توجیه رویا در آنحضرت است که نوک علی السلام را و اگر فاضلین ای لا نه ترك الاولی
 یعنی امیر ساختن علی با وجود یقین از شما خواهد بود و چون آمد که در حضور ترحیم مغضول با وجود فاضل
 لازم می آید پس آنحضرت در معنی آنحضرت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و یا ابی الله و اللّٰهُ مومن
 الا ابناکم و انما آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شان ابی بکر زهد در دنیا و رغب در آخرت فرمود این سطر
 درایت است صراحت مستقیم را چه درایت صراط مستقیم منس برای غرة است و آنچه در شان سرسفر فرمود
 نوی این لایحاف فی الله کومه لا که این ولایت میکند بر کمال درایت فوت و زدن عدم غرض
 بلاست پس فضیلت علی رضی الله عنه بر ایشان که شناخته میشود و الله علم اکثر احوال ایشان که
 روغن و اشغال شان آنرا وضع کرده اند و محمد بن آنرا معتبر دارند و کذب را فراموش کنید و اگر آن حضرت
 و اما اجماع و آثار صحابه و ائمه الهیست غیره که جمیع این بسوی اجماع است شهدا از بن عمر قال کنا
 نحرم بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم فیمر ابابکر بنشر عثمان بن عفان
 اخبر جبه النخاری و فی روایه کنانی از من النبی صلی الله علیه و سلم لا تغدل مابی بکر احدی من
 عمر بن عثمان ثم من ان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تفاضل بینهم و نهذا
 اقوال عرب الخطاب منها قول وقصه سقیمه بنی قریظ انما یأمن المسلمین ان اول الناس
 بامر رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعد و ثانی اثبات اذها فی الغار ابوبکر السباک البین
 اخبر جبه ابی شیبہ عن ابن عباس عنده و قوله حین جلس علی المنبر ذلک العرس یوم و فی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و فیہ فان یلک محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
 الطهر کمر نوراً یهتدون به بما هدی الله محمد و ان ابابکر صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و انه اول الناس ما مورکهم فموا فیما یخبر اخبر جبه النخاری عن انس عنده و قوله وقصه سقیمه
 منی ساعده فابکر طیب نفسه ان یتقدم ابابکر فالوا یعنی الا نصار فعود بالله ان یتقدم
 ابابکر و قوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا تقر منی ذلک من انتم احب الی من ان
 انما و علی قوم فیه ابوبکر الصخر الا ان رسول الله فی نفسه عند الموت شی لا احد کلا ان

اخرج البخاری عن ابن عباس عنه وقوله ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اخرج الترمذي عن عائشة عنه وماروى الديلمي في الفردوس وابو نعيم
 في الحلية ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد لله الذي صيرني لیس فوق احد
 ثم نزل فقيل في ذلك فقال انما فعلت ذلك للشكر ايمنه اقول عمر بن الخطاب كه او در تصفيه نبی
 ساعده بحضور جماعتی از انصار و غیره گفته و انصار و بر بوش گفته فعوذ بالله ان تنقذم ابا بكر
 و بر سر منبر روزی و یوم از وفات آنحضرت صلعم بحضور اصحاب رسول و علی علیه السلام گفته کسی انكار
 نموده و در مجلس متعدد و بر سر منبر و غیره گفته و یاسمان تسلیم آن نمودند کسی انكار آن نكر و دلیل
 است اجماع و منها ان ابو عبیده بن الجراح چون هنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیده بن الجراح
 آمدند و خواستند كه با وی بیعت كنند ابو عبیده گفت ناخوانی و قیكك ثلاث یعنی ابا بكر اخرج ابن
 سبئه عن محمد بن نیر بن واخبر احمد معناه غیرا نذر ذكر استلال ابی عبیده
 لا متخلفا في الصلوة و منها ان ابو عبد الرحمن بن عوف كه بعد وفات عمر در مجمع عظیم شرط كرد كه بر سر
 شیخین عمل كند و حاضران تسلیم نمودند و از عثمان بن عفان بعد تبسول این شرط عمل استطيع
 ان اكون مثل ثمان الحكيم انخرجه ابو عمرو في الاستيعاب على رضى و فضليت ثمان بن خويش
 كرد در شرط عمل كردن بر سيرة شیخین مناقشه كرد و همچو كس از حاضران مجلس كه مهاجرین
 و انصار و امراء اجناد و سبع بودند مناقشه كرد و انكار بران نمود این دلیل است قاطع بر فضليت
 شیخین و منها اقول علی مرتضى در ایام خلافت خود كه مجلس متعدد و فضليت شیخین
 را بر ترتیب بیان نمود و جمعی را كه درین مسئله ظن ناسد بود و بر سر مود و فقهار صحابه
 حاضر بودند از کسی منهی را غرضی ظاهر نشد و این آثار بعد تو اتم رسیده و
 گفت كه بشناود چند كس از علی رضی الله عنه فضليت شیخین بر ترتیب روایت
 کرده اند انتهی و فی الواقع این مسئله را بهر ترتیب از خاتم المخلفاء کسی دیگر تفسیر
 نكرده و اعناد كلی اهل سنت بر تقریحات او است از انجمله قول او

وخير هذا الأئمة أبو بكر ثم عمر ثم علي ثم محمد بن حنفية قال قلت لأبي أي الناس خير
 بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر قلت ثم قال عمر وخشيت أن يقول عثمان قلت ثم أنت
 قال ما إلا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث أبي جعفر وأبو بكر لعبد صالح
 زعن حيش مئة قال سمعت عليا يقول ألا خيركم خير هذا الأئمة بعد نبيها أبو بكر ثم قال ألا
 خيركم خير هذا الأئمة بعد أبي بكر وعمر وأخيه أحمد ثم أبا جعفر قال حدثني أبو جعفر
 الذي كان سيرة عليا له خبر قال علي يا أبا جعفر ألا خيركم يا فضل هذا الأئمة بعد نبيها
 أبو بكر وعمر وأخيه أحمد ثم أبا جعفر قال حدثني أحمد ثم أبا جعفر قال حدثني أحمد ثم أبا جعفر
 قال قال علي خير هذا الأئمة بعد نبيها أبو بكر وعمر ثم أبا جعفر قال حدثني أحمد ثم أبا جعفر
 أخرجه أحمد وأبو جعفر عن ابن أبي جعفر قال كان أبي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
 إلى أنه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى وأثنى عليه حمداً على النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال خير هذا الأئمة بعد نبيها أبو بكر والثاني عمر قال فعمل الله تعالى فخرج حيث أحب فخرج به
 أحمد خامساً ما أخرج الأربعة فظنوا بوزر عبد بن حميد بن محمد لا تضاروا الهوى
 من طرفي متنوعة عن أبي جعفر رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلاً يا أبا جعفر ألا خيركم بعد نبيها
 رسول الله صلى الله عليه وسلم أبو بكر وعمر وأخيه أحمد ثم أبا جعفر قال حدثني أحمد ثم أبا جعفر
 وعمر في قلب مؤمن وأخرج الباقر فظن عن أبي جعفر أنه كان يرى أن علياً أفضل الأئمة
 فسمع أنه ما تخافوه فخرج من خزانة فدخل بيته فدخل بيته
 ما الحزنك يا أبا جعفر فذكر له الخبر فقال له ألا خيركم يا فضل هذا الأئمة بعد نبيها أبو بكر ثم قال أبا جعفر
 فأعطت له عهداً أن لا أكره هذا الحديث بعد أن سألتني به على ما بعثت سادساً
 ما أخرج الباقر فظن عن أبي جعفر رضي الله عنه قال حدثني أحمد ثم أبا جعفر
 سمعت علياً على منبر الكوفة يقول خير هذا الأئمة بعد نبيها أبو بكر ثم جعفر ثم علي

از انانادین روایات ظاهر شده که حدیث ابی حمزة ثمالی و زود و ائمه و ائمه سیدین بر سر و دوم در حدیث
 علی بنی و خلوت و آنچه روایت کرده و شده است که خطیب علی بنی خیرین و الا امة بعد نبیها
 ابوبکر و عقیلم رجل فقال وانت یا امیر المؤمنین فقال نحن اهلبیت لایواننا الحد این
 زیاده باطله منسوب است و مناقض روایات صحیح و منها حدیث علقمة قال براهمم النخی ضرب خلق
 بن قیس هذا المنبر فقال خطبنا علی علیه هذا المنبر فقال الله واننی علیه و ذکر ما شاء الله
 ان ینذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابوبکر ثم عمر ثم اجد ثنا بعد جماعتنا
 یقضی الله فیها الخرجه احمد و منها حدیث الارال بن مسروق عن علی قال خیر هذه الامة
 بعد نبیها ابوبکر و عمر اخرج به ابو عمرو و الاستیعاب و منها حدیث عبد الحیثم له طرق
 کثیرة اخرجها عن حبیب بن ثابت عنه عن علی انه قال لا اله الا الله خیر هذه الامة بعد نبیها
 صلعم الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر اخرج به احمد و یانها عن السیب بن عبد الحیثم عن ابیه قال
 سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر اخرج به احمد و الثناء عن ابی اسحق
 عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر و لو شئت ان اسمی
 الثالث لسميته اخرج به احمد و رابعها عن عبد الملك بن سلیم عنه قال سمعت علیا یقول قبض
 رسول الله صلعم الله علیه و سلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء و اننی علیه صلی الله علیه و سلم
 قال ثم استخاف ابوبکر ففعل بعزل رسول الله صلعم الله علیه و سلم و بسنته ثم قبض ابوبکر علی خیر ما قبض
 علیه و کان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخاف عمر ففعل بعزله و بسنته ثم قبض علی
 خیر ما قبض علیه و کان خیر هذه الامة بعد ابوبکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة
 قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلعم الله علیه و سلم ابوبکر و خیر الناس بعد ابوبکر
 عمر اخرج به ابن ماجه و از انما است انکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایت کرده که گفت
 گفت مروی یعنی ابن ابیطالب که می شنودم که در خطبه خود میگوید اللهم صل علینا باصلحتنا باصلحت الخلفاء
 الراشدين المهديين آنها که می آیند پس چشم مبارک او اشک ریخت و گفت هم حبیبی ابوبکر و عمر

که علی رضی الله عنه وقت مرون خود و شکی که ابن محم و او را و چون مردم بوی گفتند یا امیر المومنین
استخاف علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیر اقول علیکم خیار که قال علی فسلم
الله فینا خیر اقول یا ابی بکر اخرجنا که غرض که اقول مرتضی در باب فضیلت شیخین بر شیب
بر وجهی که رسید که کسی مجال ندارد آن بزرگواران و غرض آنکه اصل کنند بر تقیه و ابطال تشبیه
سابق مذکور شده و خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چرا که علی رضی الله عنه در جواب سپهر
خود محمد بن جعفر فضیلت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی جعفر در یک قصه وارد است
که بر شیب که گفتند و در کوفه داخل نشده بود و دیگر بعد فتح و سر راغ از جنگ اصل
بصره و در آنوقت حکم نمائند تر و امر او قوی تر بود و ابو بکر و عمر را در تنها گذاشته بود و
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی جعفر گرفته
در خانه خود در تنهای فضیلت بیان کرده و ابو جعفر مشتاق فضیلت علی بود و از فائده
مردم درین مثال سخن شنیده داشت پس بجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه میکرد
یا نه نفس سینه و جسم را با معاویه مینافشته کرد و منقسم نفس نه نموده بلکه نه مود
انی عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
صلیة قبل الناس بسبع سنین و منها اقوال ابن مسعود قال جعلوا اماکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه و سلم جعل ما منا خیرنا
بعده و قال لو وضع علم احواء العرب فی کفة میزان و وضع علم
عمر فی کفة لرجح علم عمر و لقد کانوا یقولون انه ذهب بشتعة اعشار العلم و لجلس کنت
اجلسه من عمر و ثقی عندی من عمل سنه این اقوال را ابو عمر و در استیعاب روایت کرده
و منها اقول جذیفة کان علم الناس قد دس فی حجر مع علم عمر اخرج به
ابو عمر و فی الاستیعاب و منها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدانی لکنا
اخرجنا من ابی شیبة و منها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابراهیم

قال ثبتت على رسول الله صلى الله عليه وآله قال الحسن بن ثابت قلت في ابى بكر شيئا قل حتى اسمع قال
 قلت مشعر وثاني عيين في النار وقد طاف العدد وبيان صاعدا الجبل الجبل وكان حب سوا
 وقد علموا من الخلافة لم يردل بربدا فبقم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانيخيت رايزا
 من نوم بايشمرد كه تبسم تخفرت صلى الله عليه وسلم سبقتي تفريقت وعن مجالد بن سعيد قال سمع
 الشعبي بن اول من سلم فقال اما سمعت قول عسان رضي الله عنه مشعر خيال البرية انفاها واحا
 بعد النبي وادفاها باحماد الثاني الثاني للمجد مشهد واول اناس منهم صدق الرسول وانه
 ابى محمد الفتي كما ابو عمر ودرستيعا ابى ربه مشعر سميت صدقا وكل شاجر سواك يسمى باسمه غير من
 قول بن عمر قول سعيد بن مسيب بالاشك شته ومنها قول مشعر حب بكر وعمر ومعرفة فضلها من السنة
 اخذ جبه ابو عمر ومنها قول سفيان الثوري من زعم ان عليا كان احق بالولاية منها فاقه فحفظ
 كبا بكر وعمر وللهاجرين والا نصار رضي الله عنهم وما اراد يرتفع مع هذا عمله الى الساموروا
 ابو داود واكر كسي كوبره ابو عمر ريكو يدكر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل
 مني ما عفتني وكذلك لو قال علي عدي افضل مني بى بكر ليراعفنا اذا ذكر فضل الشئ
 واجهاها واشئ عليه ما بداها اهل فذكرت ذلك لوكيع فاجبه واشتهاه وسكره فذكر اختلاف السلف
 في فضيل ابى بكر وعلى ارباب كغفر شرب بحد وجه كى انما ابو عمر وهرسند قول سمع ذكر كره كبر
 انرا و نموده و انرا و احاديت كه فضيلت ابى بكر بناروق و بر مرقى دلالت و ازند اور و پس قول سمع
 شد و نيز اين قول عمر معلوم نميشود كه در ب معمره فضيلت كميت بر ديكرى بلكه جاز است كه فضيلت شيخ
 نزد او بديل طنى ثابت باشد چنانچه قول باطلاني در امام الحرمين پس بنا بر عدم اطلاع بر دلائل قطعى را
 گفته باشند و آنچه ابو عمر گفته خلف السلف في فضيل ابى بكر و على سياق كلام ابى عمر و بران دلالت
 كه غرض ابى عمر و اين قول اثبات فضيلت على است حضى سبقتها بر جميع ناس بعد خلفا داشته چنانچه
 اهل سنت و جماعت است و جليل كلامش است كه چون سلف اتوالى كه موهم فضيل على باشد بر حد
 استول شده پس ظاهر آنرا صرف كنيم بجهت اوله و بوجه فضيلت شيخين بكن ان اتوال بته برا

الفصل فی بعضی غیر خلفاء ائمه حجت خود را بدو ویم بلکه معتبر در اجماع قول فقهاء است که اهل حل عقد اند نه قول
عامة الناس پس در متابعت فقهاء اصحاب مثل ابی مکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر
و سعید بن قاصد و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف ابو حنیفه بن الجراح و طلحه و زبیر بن العوام
و جابر و صفیة و عائشة و حسان بن ثابت و ابو حنیفه و اشمال شان و از تابعین مثل سعید بن سید بن صفیان
نوری و صفیان بن عیینة و شعیب و ابن جهم و ابی نعیم و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد الحزیر
و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و اشمال شان قول یکی از احادیث که مجتهد نباشند روایت کرده شود
در بعضی آن اجماع نمیکند بلکه در اکثر مسائل جماعیه در بدو حال اختلاف را میدهند چنانچه در حدیث شریف خود در جمع
قرآن در مصاحف اختلاف اقوال بر روی گشته پسر بعد از او رد بدل چون حق خام میشد اجماع مستحق سبکشت
و اختلاف برهم می خورد و چه بسوم آنکه قول بعضی از ائمه در باب فضیلت بر خلاف قول جمهور اگر یافته
شود و بدرجه صحیح رسد آنرا بر فضل خبری عمل باید کرد پس قولی که رضی الله عنه که در شرح طبرستان علیه السلام
گفته اند که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم احادیثی که در دلائل دارد بر آنکه فاطمه علیها السلام افضل است
از علی علیه السلام حال آنکه کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشد هیچ عمل این قول همان فضل
بر رعیت پس معنی قول محمد آن باشد که روان رجلا قال عمر فضل من ابی بکر یعنی من وجه لا اعنفه و لو ان
رجلا قال علی فضل من ابی بکر من وجه لم اعنفه و لا نزل عینه و اما ویل عقلی بر فضیلت چنین پس باین
تقریر گفته شود که فضل عبارتست از زیاده یکی بر دیگری در وصف شریک بنیاب پس اگر وصفی مشترک اعتبار نکند و
شود یا زیاده نباشد فضل نتوان گفت و فضل کلی عبارتست از زیاده یکی بر دیگری بحسب وصفی که در آن ذکر است
و احسن احوال تکلام بآن اعتنا نماید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست که اکثر عقلا و اشرف آنها بآن اعتنا
نمایند چنانچه الماس افضل کلی بر بلور است گویند چرا که اگر چه بلور در سهولت تحت از الماس بهتر است اما معتبر در
عام عقلا فضل من حیث القیمة است و هم چنین سپر زکاد و بهتر است که گاو من حیث الحث از اسب بهتر باشد
و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد هر طائفه جداست نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که جمیع رجال
و نصیب مکاتبات و غیره و هیچ اموال و بیایست من و در او صفاتی که بر بیایست متعلق باشد از خاوند

و شجاعت و حسن تدبیر و صلاح امور و کمال و وفای عهد و احقاق و اقدار و اکتفا باشد و نزد علما
کسی که عقل و فهم و سطر و سطر علم و دست و دست بر و تقریر و اکتفا باشد و در عزت و احترام
افضل نسبت که المات و ادوات از اتفاق نامن و حسن و بهر میان ساخت پس در و
و دیگر که نزد آن هم آن است نماند کسی از فضل و ایند چون سلسله یا فصاحت زبان یا بر اتمه جمال
فضل جزئی آن نماند و فضل که در چون دینی که فضل کلی با اعتبار هر قوم جدا است پس
نزد اهل عقلی که جامع باشد نسبت خود را به سبب مبعوث من عند الله تعالی بعلی و کتا به
معتقد باشد و بلکه سعادت منحصر است و اتباع این پیغمبر و این پیغمبر بزرگ فضل و کمال است
و فضیلت از غیر و بلکه در مراتب قرب عند الله و در اسرار و اب فی دار جبرئیل فضل کلی
در اصطلاح این مردم نماند مگر کسی را که نسبت به خود یا پیغمبر و صفاتی که پیغمبر حسن و ارساله ثابت است
و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و در دگراری پیغمبر و در منزلت و در بیج دین و واسطه بودن
میان پیغمبر و ائمه و علوم پیغمبر و تربیت کردن ائمه و پیغمبر و تربیت پیغمبر پس هر کس این صفات
در و اتم و کمال است و فضل نماند هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب پس و جمال
لحم و ادوی یا قطب را رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آنرا افضل بزرگی توان گفت
و فضل کلی پس اول و صفات پیغمبر علیه السلام که من حیث ارساله او را نماند است
و آنچه سبب قربیت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است با به فهمید تا بر آن پیغمبر
از فضیلت دیگران با به سبب نبی که محتال خواست که مردم را به است کند و بمعرفته خود و آنچه
طالع و بهود آنها است و در دنیا و آخرت آگاه سازد هر چند در دنیا هر چه امر محتاج به باب نه بود
اگر نحو است بواسطه همه به ایت می کرد حیث عالی و لو شتت لا تنال کمال نفس حد لها لکن بسیار
عاده الهیه که امور دنیا منوط به باب است ای پیغمبران رحل و نبیا از پیشان فو کرم و ادب
اتحاد نوعی تاثیر و اثر اتم و اکمل باشد و در احتیال و سطر رحمت و جبار به مقدمه خود کرده در حق او
فرموده و ما ارسلنا الا رحمة للعالمین و ما ارسلنا من قبلی الا رحمة و فرمود الله فی الدنیا و الا

میایون الله ید الله فوق ایدیدهم و لهذا طاقه ادر این طاقه خود و شربت خود فرموده حجت قال
 من يطع الرسول فقد اطاع الله فمن تولى الله فانتعوا فنجبكم الله و باطن او را بر سر
 مستقیم آفرید و که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زینع و میل ننماید و معلوم لدی و شریبی از مباد
 قیاس کما می گویید و ما زانواع البصر و ماطفی اشاره بآفت و اورا عقل کامل و قلب سلیم و اذکار علوم
 و معارف خطا نکند. ماکذب القواد ما رأی و عقل او را مطایع معلوم ربانی و نفس او را تابع عقل
 و جوارح او را تابع نفس ساخته است و انما علی خلق عظیم کما تیرا ان است و لطف الهی
 نشان حال و گشت که بواسطه ملک مسل و هم بر واسطه از حق تعالی علوم حق بوی رسید و وجد که
 صفا که فحشده ای بیهم صفات که مذکور شده راجع باشد و کمال است و نیز باطن او را قوه موثره داده
 که با آن قوت باطنی مصاحبت او با بطن مستفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان میراستی آرد
 تا از و اخذ فیوض کنند و زینع و انحراف ننماید و قلب او را جذبی عطا فرموده که مردم را با آن جذبیای
 محبت و از وی دشت پیدا شود تا از امتثال و دعواتها و سنای او سر نه پیچید و راه منجید
 هابه و من راه موفقیه سیاحت به متعنا ی همین تاثیر است و همه او را بران مصروف گردانید
 که احکام الهی و علوم ربانی را بقوه قلب و فطانت فضاخر زبان بر واسطه و بواسطه رسل و جفا کشی چهار
 و تحمل عیسای و عوده بخان رساند و او را احوال انصار داده که شمل جوارح پنجم بر آید و دین او را هم
 او هم بعد رحلت و آبیاری کرده بکمال رسانید که در خارج شطیقه فاخر فاستغنا و قاساوی علی
 سوقف عجیب الذریع و اشاره باین نعمه و احسان است که فرموده و ایدیک بنصره و یلبو صنین و الف بقی قلب
 لو انفتحت عاقل الارض جميعا ما الف بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات راجع از بصنات الهی است
 و تحمیل از بصنات کمال و تکمیل سبب فضیلت است بر آنکه به هر یکی از این صفات که از پیش که صلاحیت
 احسان داشت که با غرض او را به دست ایتی در سنگرفت چند از این حسن کجی نیکو و یکا ذنبتا یعنی و در تقصیر
 بار و علی خود و اشاره باین معنی است قوله تعالی لو لان یثناک لقد کدت ترکون الهم شیا قلیلا یعنی اگر ثواب بیدار
 ترا بر کل حق فریبتی که یل میکردی بسوی کفار چیزی اندک معنی بی است الهی هم بسیار یل میکردی

و دیگر از موصوفاتی که در باب اول و سطر سیم در بیان او آمده است و در این باب است
 پنج مرتبه یعنی که بمقابل آفتاب بماء واسطه شیرین و اقوی و اتم خواهد بود و نورانیست از نورانی دیگر که بسبب
 مقابل از زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین سخن قوله صلی الله علیه و سلم ان اعلمکم و اقضاهما
 هم که اسمال صالحه اند از ایمان و عتقاد و افعال و جوارح چون بواسطه تربیت اوست عملی است از اسمال
 او پس ثواب جمیع اتمه و نعل نماز و اعمال و است زیاد از اعمال ذات خود و بن غیران فیقصد صحت و
 متبنا قال علیه الصلوة والسلام من سئمت حسنة فله اجرها و اجر من قبل بها من غیران فیقصد
 من اخو در دنیا و چون صاحب پندیر صلیم هستی و در بیان فضیلت است آوردی ازین بیان فضیلت
 بر غیر آنها و فضیلت بعضی اصحاب بعضی و فضیلت نهین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت با آنکه اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم برابر با فضیلت بسبب چند چیز است یکی آنکه بر طاعت خوب فرموده باشند
 آنکه خیر القرون گشته و باین پاک طاعت اشاره است بحديث ان الله اخذنا فی الاختاری احصایا و
 اختاری منهم اصحابا و انصارا و دو هم آنکه صحابه و رنگ اسناد جوارح پیغمبر صلی الله علیه و سلم گشته برای
 ترویج دین و هدایت خلق بسوی الله امین پس گویا شریک در توفیق رسالت از قوله تعالی هو الذي
 ايداك بصراطك و بالقرنين و قد اتعنا حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين تمام این ما از سیم
 بسبب اخذ فیوض از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بماء واسطه و تائید صحبت سرسری است او تکریر قلب تصنیف
 و عناصر در رنگ پیغمبر بر آنکه پس مطلق و امام خلافت گشته اند از هر دو صلی الله علیه و سلم اصحابی که انجوم
 با یسره افتد یتیم دهند و بهین سبب که در صلاح باطن هر رنگ پیغمبر بر آید و در حدیث صحیح وارد شده و آن
 احد که الحق مثل الحد حبا ما ملغ مداحدهم و لا نصفه چه بارم که چون ایشان در سطر اند میان پیغمبر
 و میان اتمه و دیگر اگر ایمان و اسمال بواسطه ایشان رسیده پس اعمال اتمه و فعل نامه اعمال اصحاب است
 من غیران فیقصد من اخو در سطر ثواب اعمال ذات خود که اتفاق و شیرین تر از مثل احد و سبب بماء
 و چون سبب فضیلت است غیر اصحاب استی با آنکه تفاوت در مراتب فضیلت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاد از آن است
 که در سطر شش فرست گشته شود و آن بنده و به است یکی من حیث الحلقة و الجملة که اشاره بآن است که الناس

معادن معدن الذهب على هذا اختياركم في الجاهلية خياركم في الاسلام اذا فقهوا الدين
 تفاوت في مرتبة ما شروهم ومرتبة تأثير طاهر ميشود وبتنزيل اجتماع اسباب شرائط وكمال عقل وذاست که غالباً
 مطابق وحي افند چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمات حق ملازم و توقف و بلا طلب معجزه چنانکه صدیق
 بود راجع باینجه فضیلت است و دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه و السلام که موجب صیغ و انضباط باطن است
 و حاصل صحبت با معصوم فضیلت است اصحاب بر غیر آنها پیغمبر صلی الله علیه و السلام حضرت عیسی بن مریم و تائید سید المرسلین
 و مثل اعظم و جوان پیغمبر که در چهارم اجتماع اسباب شرائط تائید الهی که تسری و ترویج دین بردست او از قوه
 بیست میاید یعنی که در نسخ قلعه خیر اکثری از اصحاب حضرت کرم الله وجوه الیک بکار بردند اما مقدر چنان
 بود که آن فتح بدست چهار کاره ظاهر آید در پیغمبر است هر یک ثواب صرف بهمت وجه خود و یافتند اما ثواب
 فتح و زمامد حال حیدر نوشته شده و آنکه بجعل فضیلت شایسته دیگر باید دست که در نصرت دین تائید سید المرسلین
 صحابه و آل صلوات بر خدیجه کم شد بعضی را این دولت بهر شرف که در اول بعثت بیان آورده بقدر حوصله
 در نصرت دین صرف بهمت کرده و آنچه بقدر بود کار را در دست او بر آورده و باز پیش از هجرت با بعد هجرت و در غزوه
 یا احد یا تبوک و فات یافتند یا شهادت میدادند بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت بهر شرف که در اول
 ایام رسالت پیش از فتح مکه با بعد فتح مکه شرف اسلام شرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد حلت پیغمبر بخرم قدر بود که
 از دست آنها بر آورده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فرقی اول ازین فریق ثانی امتیاز است که در
 صنعت اسلام تائید و مناظره افضل از شرف است از حال فوت بکار استعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال باقیین است
 چه اینها بعد فوت اسلام و زنده قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قتال و لا بعد
 اعظم درجه من الدین انفق من بعد و قالوا اشاهدوا قتال است باز تعامل صحابه را شهادت و در شهادت
 و مقامی مثل غزوه بدر و احد و خندق و خیبر و بقیع و نهال و شیش عسرة و اشمال آن که فضا کل حربه
 از آن شهادت کلام رسول الله صلی الله علیه و آله است یا خدیجه یا زینب خرمی بر دین آمده که هنوز جزیره غریبم او کفای
 بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام با دشمنان فارس در روم و شام را بر غنچه بدر زده بود که وفات
 سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب بر میزدند اگر دوران وقت تائید الهی دست بیکری اصحاب نمیکرد

وین برهم می خورد که سلمان آن متاع بر قل و کسی و قیصر خندان نبودند در آنوقت این دولت هر کسی را
 در خستال نصیب کرد بر تائید دین اسلام نمود و آنچه معتمد بود کار بدست او برآمد تا که اسلام در عرب و غیره
 سبب شد و محتاج حمایت ما و شما تا مدتی صاحبان حق تعالی چنان فضیلت او که جامع این شرف است
 مشاهده نمایند که چندین بار خلیفه را این که هم بد اسلام مشاعر کرد و در نورس در هر هر معاک و منافی
 حاضر شدند و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله آنچنان کردند که ذکر کرده شد و ان شاء الله تعالی
 بهتر بعضی از اصحاب تقریر بود که عبادت مالی آنها را میسر نشده و بعضی را عبادت مالی میسر نشده
 عبادت بدنی کمتر میسر شده و کسی که عبادت بدنی کرد و بعضی را و در عبادت بدنی ساجدین مستضعفین
 فی الارض و بعضی محاهدین فی سبیل الله و علماء هر سه فرقی قرار و محمد بن و قنبر از زنده و قنبر
 لقوله علیه السلام فضل العالم علی العابد کفضل علو ادنا که و قوله صلی الله علیه و آله العلماء
 و رثة الانبیاء فان الانبیاء ما و قنبر و دنیا را و ادوا و عباد و قنبر و العلماء و قنبر و انما بخت
 علماء و بعضی از اصحاب اینها اصناف جماعت سر فلک سائیده چنانچه خلفا را شنیدیم که هم عبادت
 مالی چنانچه باید کرده و هم زهد و عبادت بدنی و هم رای و شوری و هم شمشیر زینهار و جادوی سبیل
 و هم روایت قرآن و حدیث و فقه چنانچه ذکر کرده شد و ان شاء الله تعالی بهتر باید داشت که خلفا را شنیدیم
 از جمیع اصحاب افضل گشته بهمه اینهمه جا میست که ذکر کردیم و تفصیل آن ذکر کرده سود ان شاء الله
 و عجز آنکه در حیات آنحضرت خلفا را بر بنده خصوصاً تنجین سبب توفه برای او کثرت حقوق ابر اسلام و
 و مقبره صاحب بود و آن زمان در آنجا بنزد و زیر آنحضرت صلی الله علیه و آله بود و بعد وفات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله مسلم منصب خلافت یافتند و چون خلیفه در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
 می باشد و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق هشاره او کاری کنند و بجا نیاورند پیش میروند
 از اینجهت حال حسنه اعلان چون با مر آنها صادر می شد و خلفا را آگاهی شد و اعمال ذات آنها
 ظاهر و از اینجهت خلفا را به از این اصحاب افضل گشته که آن فضیلت تنجین بر تنجین در باب هفت
 اسلام بر زمین تنجین فرمودند که تنجین بودند اما در آنوقت علی رضی الله عنه صغیر بود و مشاعر

از افعال نسبت بر حال کسری آید تا آنکه در راه خدا صرف کند و ابو بکر مال بسیار داشت
و همه راه خدا خرج کرده و از جان مال مناصره نموده و ظهور اسلام و قوه دین از آن روز شده
که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک سنه از سنات
ابی بکر است که ابو بکر عثمان را بشرف اسلام رسانیده پس بعد اسلام بخین سبقت بودند و در واسطه اسلام
از علی و عثمان کارهای عمده بنظر برآمده و از دست علی رضی الله عنه ششصد زن و از دست عثمان چهارمیدان
را نذر انبیا و اهل بیت و از حال واسطه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حال بخین خبر داد و الله اعلم
بغیبها انما من الله بنی بینه من الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیکار آمد و منوره
پیشان میکرد پس گوید و ثواب هر کار ایشان خرباک بودند و لا یمروا و لا یزواروا و لا یفترقون و لا یفترقون
پس اینها حق است و اینها را در حق بود بیکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول نگاهداشت
سلام و قبایل با اهل رده و کفار از حدیث آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد و انصاف حسنات عمر کجاست
احد من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
با آنچه شمر علوم و ترویج دین و نسخ بلا و کفر کرده و نشان الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه بنا بر سبقت
شش سال خلافت عثمان بر پنج مستقیم شده و بلا و شوق گشتند و اینهمه گویا و اهل اعمال روق است
بن بعد از آن چون علم و حیا در عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بر حله رحم کردند و در راجه و عذر
ند و در نقد بر مردان و دیگرانی امید کار خلافت را از دست بخین بر انداختند و فوشت با تمام سینه
ثمان شهید شد و چون فوشت عثمانه امیر المؤمنین علی رسید اگر زمانه فرصت پیدا و ایشان در آید
فاخر بودند لیکن تنه رخشان بود که در ایام خلافت ایشان قتال با سلمان در میان ماند و جبار
رویج دین و نشر علوم کلی بود و وقت آمد و درین امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
ند لیکن باز دست بخین آنچه از قوت بغیر آمده از دست ایشان نیامده پس بخین در سر
حال اولی واسطه و از گونی مسابقت بودند و الله فضل الله و تبارک و تعالی و الله
الفضل العظیم و یا علی رضی الله عنه خود رسیده بود و جعل الله تعالی الحیا رحمتا

اینهمه مراتب بر او نسبت است بین اصحاب و بین خلفا که مذکور کردیم هر که خدمت علم حجت کرده باشد
 بروی مخفی نیست کما شمس فی رابطة النهار اکنون انما جمیع هر یک از خلفا را بعد ذکر میکنیم که تقدیر بین
 این کلام ظاهر شود **ما تشریح می کند ابو بکر الصمد** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورد و بگو
 بود قول اکثر علماء اینست و بعضی گویند اول کسی که اسلام آورد علی بود و بعضی علی بن ابی طالب
 اسلام را مخفی میکرد و ابو بکر بر وقت که اسلام آورد و آنها را اسلام کرد و مسجد شمل خانه خود بنا کرد و اول
 قول مجوز است و ثانی قول محمد بن کتب طبری و پدر و مادر پسران و دختران و نویر و ابو متقی و نواس
 و عبد الله بن زبیر همه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر در جاهلیت مردی رئیس نزد سواد قریش نزد مردم
 از وی محابا میکردند و از پاک جنب و کمال عقل است و سجد نکرد و چنانچه بالا گذشت و در جاهلیت او و
 عثمان خمر احرام کردند و خود را بنده و ذلیل طینت مایه است چون اسلام آورد و اسلام خود را فخر کرده
 و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بعثت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
 بن عوف و سعد بن قاص و طلحه که هر یک بوقت بیامدند رئیس بودند اسلام آورد و که با یک شرکت خویش
 از سبب اسلام انجا نموده و دین را مایه تسلیم از دست ابی بکر فتنه و زندقه ابو بکر اسلام آورد و کثیر المال
 بود چهل هزار درهم داشت همه در راه خدا در سول خدا صرف کرده و چون فرشتی از برای آنحضرت مسلم
 برخاستند جان خود را فدای جان آنحضرت ساختند چنانچه بخاری روایت کرده که عتبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
 و دعا در رکوعی سارک انداخته مفتوح کرده ابو بکر آید و او را رفع کرد و گفت انقلوا رجلا ان
 یقول ربنا الله و قد جاءکم بالبیان و لم یمرور بکتاب در ده که مشترکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
 بنام خدا گفتند او بدو نشان بنام میکنند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
 و گفتند تو نمیکوئی در پیش چنین چنین پیغمبر خدا بجز هستی گفتی آنحضرت فرمود بگویم آنهمه کفار پیغمبر
 را گرفتند مردم با بی بجز رسانیدند که و یا به صاحب خود را پس ابو بکر سجد در آمد و گفت و بیکه
 انقلوا رجلا ان یقول ربنا الله و قد جاءکم بالبیان من ربکم آنهمه پیغمبر را که ایشان را و ابو بکر
 را گرفتند و بسیار از پس چون ابو بکر حاضر شد هر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

برادر دست او زود می آمدند و ابو بکر میگفت نباذت باذا الحلال والاکرام عرض می کرد
 ربت و نهائی از جان و مال خود افتد ز خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفغنی مالاً
 ما نفغنی مالاً و بیک روایه ابو بکر فرمود ان من الناس علیکم فی مال و صحبت ابوبکر اخبر
 فرمود ما لا نجد عندنا الا قد کافینا و ما خلا الخرج کفان له عندنا بدینا بیه با بوم القیامه
 و ما نفغنی مالاً احد قط ما نفغنی له الی ابی بکر اخبره اللهم و و از اول سلام تا وقایع آنحضرت صلعم
 ابو بکر گاهی از پیغمبر جدا شده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا زوده فرستاد
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا در کعبه بود هر روز صبح و شام بخانه ابو بکر می آمد و در همه مخازی و شایه بار
 مد و کار پیغمبر مانند هر روز احد و روز چنین که شکر اسلام گرفته بود ابو بکر خیمه و ثوابت قدم مانند و هر چه پیغمبر
 نزد اصلی الله علیه سلم فرمود ابو بکر یا تو وقت آمدن قبول کرده و ایمان آورد و چنانچه در اول دعوی نبوت بی طلب
 معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استعجاب نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوی الحی
 صاحبی فاکتمه فاکتم کذبت فخال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
 که باطن او نمونه ماکذیب الفواد و ماری است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هجرت کرده و زن و فرزند
 خود را در کعبه گذاشته و ثانی اینین او همانی القار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در پیش بود او و تنها
 متصل در پیشگاه الهی گشته و در جنگ بدر ابو بکر و سکا نیل برین آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بود و علی و ابراهیم بسیار آنحضرت صلعم تمام قرآن را یاد داشت و آنچه گفته اند مائت ابوبکر
 و لیچ جمع القرآن کله پس این قول مرفوع است یا اول است یا انکه مراد است که مصحف تمام جمع نموده
 شده بود و بخود او در کعبه و قاضی هست مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتوی میباید
 و روز احد چون ابوسهیلان از احوال فوج آنحضرت تفحص کردند نام کسی نفیج بر زبان آورد گویا از پیغمبر
 که این پیشه داشت این سخن و غیره گفتند لیسال عن هذه الثلاثة الا بعلمه و علمه قوم به ان قیام الاسلام
 گفت سه بار فی القوم محمد فی القوم ابن ابی قحافه فی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو بکر
 گفت اینهمه گفته شد مگر ما که نفس خود نشد و گفت یا اعدا لله ابغی ما خیر یا رب العالمین

قالوا انما نريد ان نعرف انك ابراهيم بن محمد بن الحسن الكنت فرمود جواب
 كذا في البخاري و لهذا جواب نهاده پس عمر گفت كذبت يا عدو الله قد استخ جواب داد كه كذا
 منع كرده بود از جواب اول و از آن داد سیرم ببرد حاكم و محمود طبرانی روایت كرده كه عمر گفت يا رسول
 الله الا اجيبه قال بلى و در غزوه خندق يكيات بستان مدین دادند و الى الان مسجد مدین نیز و
 خندق موجود است و تقضای اصنافی تا بن در روز صلح صحابه چون سبب فرمودند كه مال كی
 صلح علیه سلم و مدینه دخول كمره طواف بیت الله فرموده بود مردم را شب پیشین در راه صلح تنگ
 دل شدند بركبر است شب پیشین باید و جوابی گفتند رسول الله علیه بعضی در بهر و هونا صراحت
 ملو حدك اننا نالله لعام فارا عاتیه سلطوت به و چون پیغمبر خدا فرمود كه من تعالی بسنده خود را
 در دنیا و آخره اختیار داده و مراد حضرت کسی ننهد ابو بكر نهید كه مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و بكر است و در سیر بنی تزاره پیغمبر احدین را سیر ساخت و در سال نهم از جرحه امیر حجر كه دو نفر
 موت و را با بامت نماز فرمود و از اناست و كری و منی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
 و سلم غم و اندوه را بكار افتاد شد كه دو سال و چند ماه زیست و لذت زنگی بناف و روز بروز
 از او تا توان می شد از هر بهان غم می برد و در ملك حاكم من ابن عمر با اینهمه غم و اندوه استقامت از دست
 نهاده و خطبه خواند و مردم را تشنه نمود و هیچ صحابه او را فضل كس بعد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم است تا بوی بویه كوفه دور جهان تا به خیمه پیشین اسامه نمود و برای قال اهل رده قیام
 كرده كه سبكه كذاب مرتكبان كشته شده اند با سلام آوردند حالانكه صحابه در آنوقت جوین و زوال
 صلبت میگفتند آنها را از بر فرمود و از جمیع صحابه را ای ابوبكر را صریح میزد و چون بیشتر رفتند
 صحابه در جنگ با كشته شده اند ابو بكر صلبت بود كه قرآن برای صواب ابی بكر صورت گرفته كه خلافت
 در دست او و صواب تحریف نه از ابی بكر شك برای جهاد بسوی عراق دشام فرستاد و اوائل
 عراق دشام در خلافت او منسوخ شدند و از قوت تیر نفس است كه مرادم در خلافت او حسن
 اختلاف كرده و از تائید الهی است و من داد كه كمر صحابه باران و دو كاران آوخته شده خلافت

در دست ابی بكر است و از قوت تیر نفس است كه مرادم در خلافت او حسن اختلاف كرده و از تائید الهی است و من داد كه كمر صحابه باران و دو كاران آوخته شده خلافت

ابو سعید بن سراج صاحب سطرط بود و باز او را میر شکر نام بود عثمان بن عفان در پیر بنی بخت کاتب
 بودند و سر خطبات رب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید را سر شکر عرق بود و آخر مناقب او بخت
 که وقت مردن سر بن خطبات خلیفه ساخت کسی را از اقباقی خود خلافت داد و چون مرد از دنیا رود و هم
 هیچ ترک نگذاشت و چون مرد در دنیا هم نشدن تم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی گریان و سر خطبات گویان
 آمد گفت امروز خلافت بخوت منقطع شد و بسیار عجز و ستایش او کرد و گفت احسن خلافت حسین بن علی است
 وقت بالا آمد تقیم خلیفه بنی هاشم حسین و بنی هاشم که برت حسین است که از او قریب حسین ضعیف و از دست منهای
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از کت خلیفه حقا که فی انهم ابلاغه این عمل غنی است و نه که در هیچ ابلاغه آمده اما بیکار از
 در این که کوکب اصح کتب است و حق جمیع باشد که کرده است و چون باز کرده است و استی که ابوبکر جامع جمیع حیات
 انصاف و کمال مشابهت است من حیث ارسال کسی باوی برابری ندارد که باکی طینت و کمال صفات باطن و نفوذ
 در است و کثرت صحبت بلکه و ام صحبت از اول تا آخر و محبت بر نفس و دین بر وجهی که در جمیع اسباب و شریک باشد
 الهی آمدن نبی و دین و ست از توت نبی بر دالم و متوسط و آخری بعد وفات رسول و ظهور جمیع انواع جادوت
 بدی و عالی درست و کمال قراة و علم و دقت است آنچه او را همیشه و دیگر را پس نرفته و نه نشانی گفته که مردم مضطر
 شدند و بر قیام یک کسی از یر آسمان بهتر از او نباشد از کمال است برین بعد بنی و العجز عن الاله الاله و الاله و غیر
 ذی الخالص الله شغل خالص طلب دنیا ما شریح علیه عمر الفاروق او اسلام آورد و بدی و نه در دنیا
 پس از چهل و پنج مرد و سال ششم از نبوت یکین بخند گویا ابتداء اسلام همان بود که پیش از آن مسلمانان خفیه
 خانه خود را بخود و در نظر بر یکین پیش از اسلام مردم کم پس خفیه مسلمانان بود و علی و خلیفه قبل الناس سبع سنین پس بعد
 عمر بن اسلام شروع شد و در کمال آن چنانی که حال رسیدن حضرت سال مراد علی است چون عمر اسلام آورد و نماز طایفه بخواند گفت
 پس این نازل شد یا ایها النبی حب الله و من ابتعد من الذین هم لیسوا هم و قد روق شده طبر از این مع و روایت کرده است
 عمر فتح و کانت حیرت نصر او اما مندی و حیرت و لغت را بداند و ما استطیع ان یصلی الالبیت حتی یصلی علیها اسلام و انما حتی
 او کما فی صلوات بخاری از این مع و روایت کرده مازن الا عرقه من اسلام عمر و این که از علی ترضی روایت کرده که کسی ننشاندیم که
 حیره کرده باشد که خفیه نیز عمر بن خطبات با سر که که قصد حیره کرد و شمشیر در گردن انداخت و میزد و کمان رفت و نزد کعبه از آن فرست

آنچه ما فرمودیم به جهت بازگشت بیت السکه و کوه که نزد مقام ابراهیم ادا نمود پس بر طبقه کفایت و روا
 واحد را گفت شهادت از خود یعنی خوار و زار شد خدا را هر که خواهد که مادرش بگوید و فرزندش را بتمیز
 و زارش برود و پس باید که بر روی من بیاید و بر پشیمان کسی بر روی او نکرده پیش از هجرت کردن
 پیغمبر علیه السلام بر نیز رسید بر بیت کنان اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم برین خطا کتب سبع شهادت
 علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در چنین بر قول صحیح ثابت شده مانده و حق تعالی او را صفا
 باطن و عقل سلیم آفریده و داده بود که اگر از دست مبارک قرآن موافق را می آید نازل شده این سرود و این
 روایت کرده که آنچه بر عقل میگفت قرآن موافق آن نازل شد و طرانی و ماکالم از این مسود روایت کرده و اگر
 مسلم عمر و یک یار نیز آن کرده شود و مسلم سبع قبایل عرب بگوید و علم عراج آید و صحابه چنان اعتقاد
 میکردند که سر نیز شهادت کرده و در سادی بر سر شورت قبیل داد و پیغمبر علیه السلام موافق شورت صدیق ندید
 گرفت و ثواب نال شد و لا کتب من الله سبق السکه فیما اخذتم فیله عذاب عظیم انحضرت مسلم
 فرمود اگر مذاب می آید نجات نمی یافت مگر سر و یک کمال و کمالی فطرتی و پاک طینت عمر انحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرموده اند کان فاقا لکمه محدثون فان یکن فی الله لحد فانه عمر و محسن
 مرفعی فرموده ما کنا بعد ان السکینه نطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
 الحق علی لسان عمر و قلعه و از کمال آید و خطا الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شهادت
 بیکروز از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت محاسن و در با جنبه چنان بود که
 تسلی نمود و بپوشش ابر سنی طبع و علاقه صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق نایب و شیر قاضی او بود و در
 یافت قرآن شریک صدیق شد لیکن تمام این حسنیه بنبیان میگرفت و چون فوت خلافت بوی رسید این امر
 جلیل الله در ابر نهی مراغبام و او که زمانه خل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر جویم باعتبار
 سر و یک علوم شریعت و هم با ضابطه ملا و در فطرت ما باعتبار ترویج وین و شریعت پس تربیت
 اول از کتابست و راجع و کس دی آورد و با وجود یک در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه این مسود
 و مانند آن بودند او عالم زمان خود شهادت میدادند و در هر نفس از فضایل و بر سر از سائل

که پیش میاید صحابه را جمع میکرد و مشاورت می نمود و در آن مشاورت بنا بر دو اختلاف از میان دور
میشد اکثر سایل را جمیع بعضی فاروق جمع میگذاشته و در هر سلسله که در خلافت فاروق اختلاف باقی ماند
تا قیامت خلافت در آن بقیت اقامت شاء الله و در هر شهری ستوری و محدثی فرستاد تا مردم را
گناهیست امتوزند و راستی حاجت حسن بصری را آورده که عبدالله بن فضل یکی از بزرگس بود که سرانجام
را برای ابوحنن مقدم بود و بسوی آن فرستاده بود و واری از ابی موسی روایت کرده که چون ابوحنن
بصره آمد گفت که مرا خبر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنت پیغمبر با من خود در خطبای
نموده است این می گوشت چنانچه حدیث الله الان حال لنیات که بنا تمام دین است و دو صد که در این عمر
روایت کردند که در خطبه گفته بود و فرمود خطبایم در آن از علماء دانشیان مبداء چنانچه در یک خطبه سرور
که در آن خوانده از قرآن سوال کند باید که نزدی این کعبه و دیگر که خواند از علماء و سرام سوال کند پس پیش
سعاد بن جبل رود و سر که از سایل فرایض تحقیق کند نزدیک این است و رود و هر که خواهد از مال سوال کند
پس نزد من آید که من نزدیک دارم و رواه الحاکم و داری روایت کرده که گفت قید و العلم بالکتاب
که با تصنیف کتب دین ارشاد فرمود و اول حکام بنجر علماء و فقهای فرستاد و در امر معروف و نهی منکر
همست معروف میباشند و داری از تیم داری روایت کرده که گفت که مردم در زمان عمر در قتل و
بناتر و ک کردن عمر از آن منع کردند و فرمود یا معشر الله لا یرضی الله ان لا یصلوا السلام الا بجماعه و لا جماعه الا
بامارت و لا اماره الا باطاعت و قد وده قوم علیه علی الفقه کان یحقی له و لیس من سوده قومه
علی غیره کان هلاکاله و اهل کماله و کتب خطوط که شیخین با بر ادعی نوشتند اکثر در آن امر معروف و نهی منکر
و حفظ حدود نماز و زکوة و غیره سایل شرعی بود چنانچه مقادیر زکوة را که به بسیاری ابو بکر
دست او زبانت اگر شرح اینها که ذکر کرده شود بسیار میخواند شیخ ولی صد قدس سره و انچه سایل
هر باب از عبارات و معاللات فقه از عمر بن الخطاب گفته برای خود کتابی مشهور است اما انچه از
موضع ملا و تعلق دارد پس انظر من الشمس و بیرون از تپه طراست و در شب بر شامی و فوج کشی بنور و مردم
سیاهیان نمیدانستند و مقابله کسری و فیروز خیال شان نمی گذشت فاروق مردم را صنعت

سپاهیان دست و لشکر با ساحت وستی که در دل شان بود و کرد و کسری و قیصر را برافراشت
بعد از آن اگر خلفا جهاد کردند یا تسبیح تلاوت نمودند بر اساس امر نباشد از پس برادر و اسباب آن هر
در نعل مرغان عمرت سیوطی گفته که عمر اول از پنج از حجة نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
و دفتر نوشته و در آن ایصال لشکر مقرر کرده و اول طعام از سر بر بنده آورده و بر اقامت و قنبر برادر
افتد کرده و اول کسی است که بر بجز عتاب کرده و گفته اند که از انبی در شستی و دزدی بهیچیک استعمال کرده
که شاید همان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل است طبع ان اکین مثل القنات
الحکیم علی مرتضی گفته لدو اعلیب منب فکمر و از قوه نفس موثره است که مثل ان بنی
در خلافت او کسی از حکم او شکر پیچیده و دو کس در خلافت او شکایت کرده و کسری و قیصر را بر هم ده که گاهی
تمام عالم بر دست او شده بر مرغان باد نشاد امیر از بدست عمر سلمان شد و مراد می باشد که
عالم پر سپید بر مرغان گفت نام عالم منزه کیستی است عمرش عراقی است که گری او و بازوی او فارسی
و مردم است و گنجایی از ترکستان و دیم سزب و ترکستان سزا اگر بشکینی نام مرغ می میرد و از یک ستر
یک باز و یار و یک پایا مرد و نام پیش و بنا بران عمر جهاد با کسری در پیش کرد و از عراق و شام بر
عمران عمر منقح گشتند و شکوه هزار و یک شش شهر با توابع و اترق ان در خلافت عمر منقح گشت و دست
و بعد از آن بعضی از خاکیه از هزار مصل و طوس و قشور و مسر و از بیجان و سواد و در خور و همان نظر طبر
و جرجان و حلب و دمنهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار سجد ساخته شد و چهار هزار کنیه خراشید و یک هزار
و نه صد منبر برای خطبه نهاده شد و در عراق را چو دو خرب و خراج نهاد و عطایا الفسره بر شرف ابل
و سوابی بهر یک پیدا و در امت پسر علی علیه السلام منظور و ایستاد و قرابت خود و خود را در بیت المال
بمنزله کردی از مسلمانان بیدشت و او را اعتقاد نمایند که که بهترین نام احوال و انبیا بودند که کتاب
عبد الرحمن بن خلف خراسی و زید بنی است بودند و در وفایت المال زید بن ارقم و زید بن عمر و بنی ازج
فایز شد و میدان که فردا و چهار روز بر زمین افتاد و پشت بر زمین نهاد و دست بپوی آسمان
بردشت و گفت اللهم کبرت منی و ضعفت قوفا و انتشر عیبتی فاقبضنی الیک عنید

منشیع و لا مفرط من ان فی حجر در مدینه اند و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد مننت لکم السن و فرغت
لکم الفرائض و ترکتمکم علی الواضحة الا ان قضاوا بالناس یهدوا و شمالا و ضرب باجری ید به
علی الاخذ و پیشانی تمانه نجر شمشید شد و او مالک عن سعید بن اسیب و احمد از معدان بن ابی طلحه
روایت کرده که عمر خطبه روز جمعه سر عمر خواند و در آن خطبه که پیغمبر و ذکر ابو بکر و ذکر موت خود و تهنیت
و شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه و سلم تا وفات از آنها را یعنی: ۱. فرمود پسر گشت ابی جند
اعلمت ان قوما سیطعون فی هذا الدیانا خذوهم بیدی اهدکم علی اسلام فان فعلوا فاعادوا
اعدا الله الکفر و الضلال و ذکر کلامی که در پیش گشت الله عز و جل علی احوال المصداغینما
بقائم لعلوا الناس ینهم و سنده ینهم صلی الله علیه و سلم و یقیموا فیهم فیدهم و بعد لعلوا علیهم
و یرفعوا الیما الشکل علیهم من احوالهم و شمشید است و ششم و هجده از دست ابو لؤلؤ که خلافت موسی بود
پیغمبر بن شعبه استنشید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز کیشینه غره محرم در جوار پیغمبر صلعم دفن
شد از کلمات سر زبانه است ابابکر و موخاة الاحق فانه دبعها اراد ان ینفخ فی ضربک
او زو وفات و بعد نمی شدن او ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا اسیر المؤمنین اسلامت حابین
کفر الناس و جاهدت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حابین خذله الناس و قبض رسول الله
صلی الله علیه و سلم و هو عنک راض و لم یختلف فی خلافتک اثنتان و قلت تمهیدک
و بعد وفات بلای مرتضی از اعمال او بطله کرد و گفت ما من الناس احب الی الله
ان الحق الله بها فی حقیقتها من هذا المسیحی چون اینهمه اثر عمر راستی راستی که بعد
ابی بکر زنی انداخته کسی در مسافر و دین و شتابت سید المرسلین در پاکی طینت
و کمال عقل و عسل و ظهور نماید دین از قوه بفعل بدست او و سیره او صاف که موجب
بودن شخص جابر پیغمبر و شتابت پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر فیت
و افضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پسر علی بن ابیطالب
و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابیطالب ز عثمان افضل است و وجهش آن است

که در مناقب شیخی رضی الله عنه از حدیث مروی گذشته چنانچه احمد بن حنبل و دیگران مذکور دارند
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم از احادیث بیست و پنج در حق علی رضی الله عنه جویند
آنست که منافقان چون جبرمستلانی گفته که سببش آن بود که در زمان خلافت علی شایسته بسیار شد چنانچه بر روی
فروج و بنی کرد و در کار بنود و تنقیص و بگونی او بر سر منافقان گفته و فرقه خوارج بر آنکه که فرقه بعضی نمودند
و گفته اند که در این سینه برای بطلان مذنب خوارج و الزام فی امیه را بنای نشان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه که شش بلخ نمودند در حقیقت و حق هر یک از مخالفان را شنیدند اما در شایسته مناقب بر او بر سر
آنست و اصحاب اکثر احادیث مناقب نیست بلکه فضیلت با احادیثی که بر آنست و دلالت کند بسیار و نظر
بر آنکه فضیلت بنا بر کثرت است و عند الله این در عقل خواند و در احوال و احادیث و مناقب هر یک و آنرا
و از اختصاص طلب بعضی معنای کمال نشان چون عالم و حیا و معنی بعضی چون ذکا و ذهن و علم و شجاعت
فضل کلی ثابت نمیشود و ابو حنیفه و فضیلت نخستین توقف نموده و اما کسی که در قول و قول و قول
میگرد و دیگران فانی و احمد بن حنبل و اما کسی که در حسن شعری و عجمی است به آنکه که عثمان فضل است از
علی و حقه نشان شده و اجماع است آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم را بت فذیل الفجر کانی اعطیت
المقالب و الموازن اما المقالب فلهذا المقایم و اما الموازن فلهذا التي توازن بها
و وضعت في كفه و وضعت امتی في كفه و وضعت بهم ثمره حی بابی بکار موضع فی کفه
و وضعت امتی فی کفه و وضعت بهم ثمره حی بکار موضع فی کفه و وضعت بهم ثمره حی
بقیام موضع فی کفه و وضعت امتی فی کفه و وضعت بهم ثمره حی بکار موضع فی کفه و وضعت بهم ثمره حی
عن ابن عمر و رواه احمد و ابن قلیف و ابن منه عن عرابی قال لا یخبر العاربی و رواه ابن سعد عن ابن
عباس عن ابن عمر و ابی امامه الباطنی نحوه و الطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه و ابن سائبین شمریک
مثله انچه ثبت هر چند بعضی طرق ان حسان اند و بعضی ضعیف لیکن طرق کثیره دارد حکم کرده میشود
بصیحه آن و نیز در احادیث و الا در خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان علی مستقیم آمده عثمان را بر علی معتقد
ذکر کرده چنانچه فرمود از احمد امتی یا امتی ابو بکر و اشهد هم فی حق الله عن اصدانم حیا و

عثمان و انصاف علی رواه ابو جریج عن الحسن بن سیدان انه استدل بالاجماع و وجه استیلا بکبریت
بن عرفال کنا فی بعض الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فخیار ابا بکر ثم عمر ثم عثمان
بن عفان ثم جده البنادی و فی روایت کنا فی زمن النبی صلی الله علیه و آله لا یغفل ابائی بکرا احدا
ثم عمر ثم عثمان ثم نزل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کما فصل بینهم و حرم و یومئذ عمر رضی الله
عنه خلافة و اکثر من کس شوری بکذا ثم یکن و کس را یعنی عثمان و علی را تخصیص حدیثه که و این کس گویند از جمله
شش کس که انتخاب نمود لیکن اختلاف نفرمود چون از دین عمر فارغ شد بدشش کس یعنی عثمان و علی و سلمه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابوقحاص برای مشورت جمع شدند زیرا گفت که حق خود علی گذاریم
و این گفت که حق خود و بعد الرحمن که هشتم و طلحه گفت که حق خود عثمان که نهم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما مرد و هر کسی که خواهد آورد مرا بفرستیم و الله علیه الاسلام لعنظرون افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بروی عت که فی نفسه افضل و ده برای خلافت اختیار کند علی و عثمان مرد و خاموش
ماند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند و الله علی ان لا اوالعن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من است که منی را منظر افضل تقصیر نخواهم کرد و هر دو یعنی را قبول نمودند و چون همه اصحاب این بر سر
کس نصب خلافت با خیار عبد الرحمن گذاشتند عبد الرحمن شش بار در باصحاب رسول صلی الله علیه و آله
مشورت کرد چون روز چهارم شد آنهمه جا بنزد منبر رسول صلی الله علیه و آله جمع شدند عبد الرحمن هر که در مدینه بود
از مهاجرین و انصاریان همه را جمع کرد و همه را داشت که او را در آن حج با عمر جمع شده بودند آنهمه را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمات شهادت ذکر کرد و گفت با بعدای علی دیدم در حال مردوم یعنی از صحابه مشورت
نمودم اینها را ندیدم که برابر عثمان کسی را بپسندید باشند یعنی عثمان را از بقیه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناموشی بزی اینتر و عثمان بگریخت و بپایه کرد و گفت بنیت میکنم تو بر بنیت خدا و بنیت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و بنیت خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بپایه کرد پس علی پسر سائر مردم از مهاجرین و انصاریان و امرا و اجناد و سبج
مسلمانان بپایه کردند پس علی گفت که عبد الرحمن بن عوف در مشورت اول عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو
کنم مشورت ده مرا با که بپایه کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بپایه نکنم با که بپایه کنم مشورت ده مرا و علی

علی التخلایه اجماع اهل البیت بر عصیانه محالیست پس سبب خلافت اجماع ثابت و دلیل ترتیب سبب است
 است کما لا یخفی و اگر برای اسکات روغن میل افزای عقد کنیم گوئیم که خلافت خلفا ائمه از قول علی
 رضی الله عنه که امام مکیه کتب خود روایت کرده اند ثابت شده چنانچه رضی در نهج البلاغه آورده
 امیر المؤمنین در کتب خود معاویه نوشته اما بعد قال بیعتی یا معاویه لوفتک وانت بالشام
 لانه یا یعنی القوم الذی یا یعوا الیا بکر و عمر و عثمان و علی ما یا یعوهم فلم یکن للشاهد ان
 یختار الحدیث وقد عرفت قبل و چون خلافت آنها پیش از علی رضی الله عنه ثابت شد پس بنا بر
 ظاهره مسلم امامیه که امامت منقول با وجودی مثل صحیح نیست و امامت مساوی بلکه امام را افضل بودن
 و بحسب افضلیت خلفا ائمه بر علی رضی الله عنه ثابت می شود و هر المقتضی سوال اگر حسن امامت
 در اهل بیت است یا لازم آید که حادیر حسن و حسن عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و مانند آن افضل
 باشد حالانکه این چنین است جواب بکلام خلافت تا چون سنتی نمی گوییم بلکه عضو خلیفه نبوت بر حسن
 محبتی تمام شد و افضلیت حسن محبتی بر اهل زبان خود و ولایت دارد و بر افضلیت کسانی که بعد حسن
 شدند و هر فرق است که اهل اجماع با وجود فضل دیگر را خلیفه گیرند انتم شونده و این در صورتیست که با اختیار خود
 خلیفه گیرند و در صورتیکه انتم شونده نباشند بالضرورت مردم را اطاعت اولی الامر واجبست و انتم نشونده لان
 الضرورات تبیح المحظورات و باعتبار اجماع بر خلافت معاویه برای وقوع سنت نبویه است نه باجهت مساوی
 علماء اهل مل و عند خلافت باجهت علماء مختصه و بحسب است خلفا را بر وجه حسن چنانچه حسن صلح معاویه
 خطبه خواند و گفت ان معاویه نازعنی حقاهولی و دونه فطرت صلاح کلامه و قطع الفتنة
 وقد کنتم بائعتمونی علی ان تتالون من سالمات و تحاربون من حاربت فرايت
 ان اسالم معاویه و اضع الحرب بینی و بینیه و قد بايعته و رايت
 ان حضر الدماء خیر من سفکها و لم ادر بذلك الا اصلاحکم
 و بقاءکم و ان ابدی لعله فتنة لکم و متابع الی حین والله اعلم

[illegible]

ووقت حجة بر فرشتگان حضرت مسلم خنجره تمام مردم گمان نبردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم برآمده است و در وقت
مواخاة با حضرت صلی الله علیه و سلم تشریف مواخاة شریف شده و در جنگ بدر او حمزه و سید و با پیلو انان کفر
قریش بسیار زد که دروغا لیا آمدند و آن خصمان خنجره را بر هم در حق آنها نازل شد و در واحد و نه تانمان
بود و در مکر که در غوغه خندق بمردن سب دو پیلو ان گشت و قلمه خنجره بست و منقح گشت و در حق او پیغمبر صلی
فرمود ساعت عدل سجد الحجت و رسول و بحبه الله و در موطن مبارک او را حضرت
همی اندر عایه سلم بود و در غوغه که تانمان خنجره بود و در مکر و در آن باب انت منی بمنزلة هارون
من حی صا و شد و در سال خیر از حجة رسول صلی الله علیه و سلم حکومت بمن پیش و قلمه بست و منقح
و چون جایزه از خمس تسری نمود و مردم قتل و قال کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای او غیرت کرد و مردم
را از انیدار او منع فرموده و فرموده و منی و انانمانه در برای دفع ناخوشی مردم و غیره خنجره فرمود و گفت
من كنت مولاه فاعلموا لله مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و وقت مبارک در مکره و منیت
حاضر شد و در دعای اللهم فاعلموا اهل بی فطرهم قطره را داخل شد بلکه رئیس آنها گشت و لایح
علیا منافق و لایح فضا و من و حق او و در گشت و روایت قرآن از وی شد و از کثرینش و در دست
حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم با هم که ای داد و فرمود و انانمانت الی علم و علی ابها و فرمود اقصا که
علی و سبب کثرة علم میگفت سلمی عن کتاب الله فوالله ما من آية الا وانا اعلم ابائیل انان
ام بنهار ام فی سهل و فجل و در سرعت انان من در محاسبات قیمة و تنبیه باخود سلم از کتاب
سنه و قیام تنبیه فی دینت و در زم و قیام طریقت المال و تجوز و کل و شارب لبس و میل نکردن
بسوی تزارت خود و رفته بنیه المال فرود علی انصیبت و دلیل انصیبت است بر سایر صحابه بعد خلفا و کثرت
قوله انی عبد الله و اخو رسول و انا الصدیق الا کبر لا یقولها بعد و الا کاذب صلیت بل الناس
بسیار سنین و حدیثه در حق او گفته لایمابع بعد الا اصغرا و با بقر و از مناقب است که خواج حمزه رید
فمن کرد و چنانچه با آن اشاره در حدیث آمده و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقطعن العالف
فقال له جبریل و علی و ابن ابیهم از خواج او را شنید کرده و در حق قائل علی و قرآن و صلی الله علیه و سلم

اتفق الناس مدحیث مدیه واما دیت و در مقابل و بشمار است بحال کجا بیشتر آن نیست و الله تعالى
 اعلم و جمع صحابه شیخی هر یک از آنها از غیرشان مثل از یوسف خدای کتاب و سننه و اجماع و معقول و ظاهر
 مرویه از امامه و انساب و غیره و اما حوالت الناس و قوله تعالى امله وسطا التا و ا
 سجد له على الساس مثل این آیات که سابق ذکر یافتند و اما سننه و قوله صلى الله عليه وسلم خیر القرون
 فوفوا و مانند آن و قوله صلى الله عليه وسلم لا یصلح الی ک البعید با هم اقتدیم احتدیم و سابق گذشت
 که بعضی از حدیث ما بر عترت اند که ما و روایت و اسننه میکنند و قوله صلعم لوان احدکم اتفق مثل احدی
 و حبلا الملع مداحدم و لا تصد و اشال آن که بالاندر کور شده و اما اجماع پس فقه و محدثین هر چند
 روایت بعضی اصحاب بر بعضی من حیث انفسه و فقهانند بر سبب مدینه و ما من حیث الله و الله بر روایت
 حدیث و احتیاج بآن همه برابر برسد مانند و بخاری و مسلم و صحیح کتب است و اهل سننه چنانچه از ابی بکر و علی
 روایت می کنند هم چنین از معاویه و عمر بن العاص و غیره روایت میکنند و اما دیت کسی را از انصار و مدینه کنند
 اما معقول پس بودن صحابه مثل انصار و جوارح آن حضرت و کت نیز شوند با انصار از آن حضرت و در انفس
 بین الرسول و الامه که در حیات تفصیل اند در عمر و کتب ما موجود است اما انصار مرویه و کتب ما پس متعادل
 که نیست که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته اند الله قال لموسی یا موسی اما هاتان
 فصل اصحاب محمد علی اصحاب جمیع المرسلان کفضل آل محمد علی جمیع المرسلان و ان
 ادم قال ی محمد و الاطیب و خیار اصحاب المرسلان و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
 از بعضی معنی که سابق ذکر گشته اما چون اجماع است بر ترتیب انفسیت و کتب ما بعد فقهانند این کتب و غیره
 بشیر خد گشته اند بنسب انفسیت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر با وصف کلیه چنانچه میگویند یکسان
 بهر آنکه از انصافین و اصحاب بر واحد و حدیه از غیرشان و مانند آن و بعد حساب که امام در رتبه محمدی
 سبب انفسیت و در غیر است علم و نقل علم بر دو قسم است یکی علم باطن یعنی علم با دیگر که عبارت است
 از دهم حضور و پاک قلب از غفلت و غیرت و او پاک نفس از زایل غفلت و چون ابن علم با غیر
 صحبت بهنبر بنسب و هم چنین از صحابه بنا بر این و کجا و واحد بعد واحد رسید و شنیدم و نقل از ابی

و اعلم بانى را در این محل است لهذا این علم را علم باطن میگویند و در علم ظاهر که تعلیم و تعلیم باقی تعلیم
 دارد از عباد و فقه و تفسیر و حدیث و وجود و فرائد و تجرید و تمجید و تمجید علم بر دو قسم است یکی انواع ریاضات
 و عبادات بدنی و مالی که اصحاب انبار عباد و زاهد گویند و دیگر جهاد فی سبیل الله که اصحاب انبار غل و زانیان میگویند
 و اصحاب قول حلالی علم فی سبیل الله انواع علم و عمل است جمع بودند که بعضی در بعضی صفات تم و اکل آمدند
 و بعضی در دیگر صفات بعضی در نماز تم و اکل بودند اما بعد اصحاب یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
 شده اند و جدا جدا نام یافتند صوفیانی علماء روز زاد و غل و زانیان افضل انیمه صوفیانی اند که بسبب بسفالی
 قلبی غلبه نفس بر سرانیده اند که بمنه روح است هیچ اعمالی نیست که نفس را که از زرائع خلق شده
 اند بیشتر علماء ظاهر بیشتر زاهد و غل و زانیان تفصیل بر یک زبان بسط بسیار بخواد و چون در تقالید و در مطاعن
 و عجاایب پیش آمده که منازعات مشاهیر است که در محاسبه واقع شده بنا بر خطایا اجتهدای واقع شده
 و بکفر نیز بنده چنانچه امیر المؤمنین گفته اند اصحابنا قتال خوانند از اسلام علی ما دخل فیہ
 من الزیغ و الایعوج و الجاع و الشبهه و التاویل کذا فی نهج البلاغه و در قول علیه السلام در حق حسن
 علیه السلام فرموده ایضا هذا سید اهل الله یصلح به بین خیتان خطیبتین و المسلمین شرا جرات
 آنها متناهی نیستند و بودند و دیگر عربین ماصان از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چون صحابین بنمبر بود
 پس انصافیتشان بر غیر صحابه در ضمن عبادات لازم آمد اگر چه بنسبت با فضیلت تفاوت زیاده اند
 تا آخرش دارد و در هر مقف و پس آنها را جز بنیکی و عارضه یا دنیا گیر و یا آنها کینه و عداوت نباید داشت
 قال الله تعالی و الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مررت علی بن الحسین و صحیفه کامله که برای صحابه عامی کرد و در روز
 بر آنها بیستاد و مروج آنها میکرد و چنانچه در تقالید اولی گذشت و از مشاجرات آنها گفت اللسان باید نمود
 و تاویل نیک میکرد و قال الله تعالی ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضوکم من ضل اذا اهدیتم و قال الله
 تعالی لو اذ سمعتموه خل المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله اصحابی
 لا تغتذوهم عن ضام بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

وقال عليه السلام الرضا اعمى فان الله عز وجل قال عليه السلام لا تتبعوا اصحابه
 ولو ان احدكم اعمى مثل احد ذهب ما لان مع احدكم ولا تضلوه اينهمه عاودت صحيح اند و پنجاب
 عاودت بسبار و ارشد و ليكن انتقد مسلم چون از محبت به بر برای محبت است رخصت صحابه برای محبت
 به بنابر صلی الله علیه و سلم و چون معنی ناطق است قوله صلی الله علیه و سلم صل اجهم فنجي اجهم پس بعضی از
 اصحاب بنی معاویه را تبع و او که آنها را محبت با اهل بیت بنظر نمی آید بلکه خلاف آن مروی گشته طبیعت الهی
 متضی نیست که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر بعضی روایات شریعت و ادوات اهل بیت بر می آید پس کسی که عداوت
 بودی لیکن چون روایات عاودت یقین نیست خصوصاً درین معرکه و در اکثر روایات احمال افراط و تفریط
 است و اما مورخ حسن ظن و جهة صحابی بودن آنها متضی ترک کینه و عداوت است یا نه و قوله تعالى
 ولا تحل فی قلوبنا خلا للدين كما نمنوا از جهة عداوت کسی از صحابه بتوان کرد که دلیل ضلالت است
 اما محبة با بر کینه آنها بقدر محبت هر یک از آنهاست با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فصل درین سریر و فر
 احوال او حتی از اهل سنت و قومت کرده اند نظر مرا که او خود را مسلمان میگفت و اطلاع بر خرافه شخصی چون
 هند است پس از نامه بر کفر کسی از قرآن یا متواترات من السنه فافترش و من بر کفر میهن هم جائز نیست
 چه جای کسی که خود را مسلمان گردید لیکن فخرش و فخرش است که من بریزد جائز است و من است از هر سبب
 نعمان از اهل سنت از اهل حدیث منهم ابو الفرج ابن جوزی و ناسیک به علماء و جلالة او کتابی نوشته
 سسی بالروایة المتعبد المانع من ذم یزید و ان کتابی نوشته که ساسی ازین حال کرد و یزید بن معاویه
 جواب داد و من بکینه با پیش بریزد جائز است یا نه گفتم علماء متنفین از انجا بر نوشته اند منهم احمد بن حنبل
 که ذکر کرد و درین یزید انچه از سنت هم زیاده باشد و پسر ابن جوزی از قاضی ابی یعلی روایت کرد که او در
 کتاب خود معتد الاصول باشد و خود را صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که صالح گفت ای پدر قومی با انست
 میکنند دوستی برید و چه گفت ای پدر کسی که ایمان بخدا دارد دوستی یزید هم مستی و از هر چه العنة کما یزید
 که خدا لعنت کرده و بر روی در کتاب خود گفتم ای پدر کجا احتشالی یزید را در قرآن لعنة کرده و گفت جای که گفتم
 فقل عستم ان قولی ان لعنت و ان الا لمرض و تقطعوا ارحامکم و انک الذین لعنکم الله

فاصحهم واعلموا انهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی علی کتاب نوشته و در آن کسانی را که سختی
 لعنت اند ذکر کرده و نیز در اسم از آنها شمرده پیتر ابن جوزی ذکر کرده حدیث من اخاف اهل المدینة
 ظالمًا اخاف الله یوحیه لحنه الله والملائکة والناس اجمعین و خلاف نیت در آنکه نیز بر بدیهه تشکر
 فرستاد و در دوم مدینه را خوف ملائحة الدین در شرح عقاید منافی نوشته که خداوند یزید قبل حسین علیه السلام
 و خوش شدن بدان و امانت کردن اهل بیت نبوت را در جود تواتر رسیده من حیث المعنی که تفصیل آن
 احادیث باشد پیش در حال اوتوقفت نمی کنم و در بیان اوستی او که از دست بعید الله علیه و آله
 را بچشمی است بر کفر مزید آنست که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آوردند و پیش آن لعین انداختند
 پس با خوش شد و چو بی در دست داشت از او سر مبارک او بچلاند و ابیات بنی بصری میخواند و در آن ابیات
 و بیت که صحیح بر کفر دلالت دارد زیاده کرد و دیگر آنست که چون یزید پیش از مرگ خود معاویه بن یزید
 را غلبه ساخت معاویه بن یزید بر مصالح بود جوان بصریت سال چون معاویه بن یزید غلبه شد بر منبر
 بر آمد و حمد و ستایش الهی و نعمت و درود و رسالت پناهی بر خواند پیتر گفت ان هذا الخلفاء قبل
 الله وان بعدی معاویه نافع الامم اهل من حولی به مننه علی ابن ابیطالب کبیرکم
 ما قبلون حتی انته مینته فصار فی قریه و رهینا بذنوبه ثم قلدابی الامم و کان غیر اهل له
 و نافع ابن نبیت رسول الله صلی الله علیه و آله فخصف عره و انیت عتبه و صار فی قریه رهینا
 بذنوبه ثم بکی و قال ان من اعظم الامور علینا علنا نبوع مصرعه و بیس منقلب و قتل عاترة
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اباح الخمر و حزب الکعبة و اذقی حلاوة الخلفاء فلا اخرج من ارضها
 فثنا لکم انکم و الله لاین کانت الدنیا خیر افقد نلنا منها لخطا و لاین کانت شر افکفی ذریه
 اباسفیان ما اصابوا منها فثنا لکم انکم احمی که خذوه و من رضیتم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم
 و السلام ازین خطب ظاهر میشود که یزید غیر ابراهیم میگفت پس نکار نفس تخران کرده و کافر شده چنانچه بر نفس
 و خوارج انکار اکثر آیات قرآنی میکنند و کثیر صحابه خصوص بهترین آن که صدیق و فاروق و ذوالنورین
 و در نفسی اند می نمایند و چون سخن تمیز خلوص نیت نشان از نفوس قطعیه ثابت است پس انکار قرآن کرده

و عمر و تمام صحاب بعد نبی صلی الله علیه و سلم مرده شدند چنانچه با لاکه بسته و این کفر صحریت و انکار راست
 آیات قرآنی لاتعد الا کتبی را که دلالت از بدترین جنایات صحابه و بودن آنها حق بتوی و اهل آن بر وجود
 کردن تحت تعالی جمله تبار بهشت یعنی ائمه عظیم در خواست و قوی را که تحت تعالی خیر ائمه ارحمت الهی شمر باید و چنانچه
 از غیر القرون گوید و خود از ائمه روایت می کنند که اصحابی افضلند از اصحاب سابقان و عرف و عقل و عاده حکم میکنند
 که حال مرد از حال پادشاهان او دریافت می شود با اینهمه مورخان و ائمه کتاب و عقل و گفته اند که ائمه ان قوم را
 شرف القرون و بدترین آن میگویند و سب و لعن در حق آنها تجویز می کنند و بر امام جعفر صادق اقرار کردند که آنها
 را ائمه ملعونه گفته ائمه اسدانی یوفکون ای برادر سر قد رفیع و شجاع که در دعوی ائمه و تمام صحابه نعم می
 در دعوی ائمه و ادعای بکر و عمر آنها بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که ائمه علیه السلام خود معترف اند که جماعه صحابه پیش از آنها
 با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و فضل از خود میدهند و مثل پیغمبر آنها ساوکی بکر و نبی
 بلکه بدتر هم فاسد آنها انجامة ابو بکر و عمر را بنسب بر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بخاطر داشت ابی بکر و عمر برگشتند
 و علی حیرت فاطمه حسن و حسین را همراه گرفته خانه مجامع تنگین گشت بجز چه کسی کسی را قاتل او نکرد پس ایمانی
 اهل ستمه و دغش ثابت شد که جماعه صحابه مثل ابی بکر و عمر دیگر را از خود نامیدند پس شناعی که در سب
 و لعن و تمییز انجامة لازم می آید در سب و لعن و تمییز چنین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که مخصوص چنین
 اند و از جمله انکار متواترات بی نهایت است که آن کفر و غرور میگویند که عمر بن خطاب علیه السلام و فاطمه بنت پیغمبر علیه السلام
 دعوی را نیست نمود و در واره شمر را بکشاد و کفر را بر پاکرد و از دین مرده شد و برای سلطنت دین بر سپید
 و حریمت قرآن کرد و خانه وحی را سوت و دین را تغییر داد و ستمه را در کرد و بدعت را ظاهر نمود و فتنه امد
 درونی با چید و اینهمه انکار به بی نهایت از غیر و فتنه خوانان آمد مگر از یهود که با وجود که پیغمبر و توره خدا آن اظهار
 میکردند چون اصل روافض عجمه و بدین با یهودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که ورزی مسلمانان
 آمده نوشته بودند که دین محمد را بر باد دهند اما مردشان از امر الهی غالب نیامد چنانچه نه سب بل است
 بودند ان لطف الله و انور الله با فواهم و با ابی الله که ان یتیم نوزده و لو که ان کفر و ان شمر
 یزاعی را که از دین سرور و دین انکس این زنده نشی بسوزد و انکس نیست که در عظم و دین انکس

و بحسب تقویت این محیی شر و کفر است بجاوون اصحابهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله حیط بالکفر نیا و شک نیست که چراغ دین محمدی که بجهت در آن حضرت صلی الله علیه و سلم در سبزه
سبب شش شده بود و هنوز بجزیره عربت ز کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آن حضرت و از تداوم قبا ل سبب
از بنی حنیف بجزیره با وی تن زبان چرخ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرو نشیند و حجت الهی
از ان ابا فرمود و بنامه ای بگرد عمر خزیره عیسم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که طلعت کفر
از عالم عالم بر پشت کسری و قیصر که رئیس پادشاهان روی زمین بودند و پادشاهان هفت قیام با آنها
پنج سید اندیسی فاروقی به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد و چنانچه بالا آمد که شد متعجب گشت و شیوع
در اسلام و تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم بود و نصاری و مجوس در دوازه شهر از دست
فاروق متعجب گشت لیغظ بهر انکار و سر که انکار این متواترات و به پیامت کند از و باید پدید
که انبیا اسلام که از مشرق تا مغرب از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پنجم صلعم
تمام خزیره عربت اسلام در گزینیه بود و در وقت علی قتال بین اسامین مانده بلکه قتال با معاویه عیسم
به تیغ و انجا سید دیگر از انبیا مشرکی مصدر این امر شده و محمد مهدی از خوف دشمنان در سددار
مصر می ایستاده و در ای کوه قاف بر این پیمبر شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده از دست ثنا خوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان الا انهم کانوا کافرا و اگر گویند که اینها شیاع شده است نه سبب بیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که در هیئت و عده خدا که با خبر این هم الذی ارتضی
لصحر کرده بود متخلف شده و بهر حال از بنی قریظ هم ردی که از کفر نشدند که انکار زو که تعالی الذین ان مکنا
هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و اعموا بالاعرف و نحو اعن الذکر لازم است
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدره یا بنده ناز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره بگویند
که چون آنها ممکن نشدند شرف داد کردند الا انهم کانوا کافرا و از جمله کفریات آنها است که سبب
ابی بکر و عمر و عائشه و حفصه را عبادت میدادند بلکه شمام حول مجسمه یحیون از صادق روایت می کنند

کوسن هرگز ذکر خدا احتشال است و ابو جعفر طوسی شرح کمران انرا بر صاف می کند و می گوید که گفته هر که
انها را گفته کند او را هفت ارسته نوشته شود و در گناه و در شوم و در جبهه بلبست شود گفته الله اعلم
زهی ایمان و عباد که سب و زیرانی طبعیت پیغمبر عبادت و شمار از جنشالی در حق گفت بر پیغمبر باید و ماکان
صلوات هم عبد للیت الا سکا و صدقید یعنی پیغمبر خدا علی علیه السلام چون از بیت قدماز خواند
کنار برای کلیطه در خراة دستک و صغیر از دین جنشالی در حق کنار سر مرد که از عبادت شان این
سکا و تصدیق است یعنی پیغمبر و دستک و نفس از کنار هم بر تزامند که عبادت شان سب و بر سر رانسته
که از پیغمبر و دستک که سرب بی سنی است بر تراست پیغمبر علی علیه السلام چون علی و ذوالکران مقابل
کنار عرش سب که در جبرئیل رحمتی آمد و گفت یا محمد ان الله مابعدك سبابا و لا اله الا الله یا محمد
رحمة الله علیک من الاخری لویستوب علیهم او بعد هم فانه طالمون و در پنج بابا فانه بر نیت
صحیح از امیر المومنین بر دایره می کنند که چون امیر المومنین از اسباب خود شنید که اعلی نام را گفته می کنند
گفت الا که کلام آن مکنون اسامین مفسر هم بر نه نیست یعنی نه از ان گفته و از جمله کلمات
بنیشت آنها است که میگویند که هر نفس کرد و در خاطر او قول شنید عبادت نسبت می کنند که از صاف و حق
بر سید و شد حال کماح آن ظاهر در صاف گشت هو اول فرج عصمتان طامع از عرق حیه بر تنوی
نمی پایشند و از غیرت صاف و پاک نواز که چنین فعال احوال که در ذرات آنرا اگر را گفته بان طبعین
و طبایع نسبت می کنند خود مومنان میگویند که هر شیعه علی را یکبار میدی یا کرد و برود که علی را از خوش
آمد و با او خاصه کرد و تو سکی و دست داشت بر زمین زود و از داشته تا آخر گفته که سابق ذکر کرده ایم
بیک علی یا کرد و شیعه بدی گوارا کرد و غصب کردن خرد که گوارا کرد و از جمله کلمات جنبه کفر بر
رفتنه فخره است که از طوطی شان علی می کنند طلاق و در حق میگویند که علی خداست یا خدا و دی معلول
کرده یا علی رسول است بر جبرئیل بنطایعش محمد آمده بود یا علی شریک است محمد را در سال آنرا خیر نیل آن
در شان علی انرا طایع می کنند که طلاق نظر الله و رسول بر علی می کنند بیک که شوم معنی الوهیه در ساله
می کنند و اصل معنی را است نه الفاظ را پس آنها هم در زانست ملاک کا فر شده تا فرست بر میگویند

که هر روز تعالی الهی صلاوات برهم و انهم علیه و جعلون و قوله تعالی و كان الكافر على ربه ظهيرا
و قوله تعالی يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك مراد از رب علی است و شک نیست که رب الکرکی است
در جوع نسوی او است تعالی ان الله و انما الیه و ارجعوا و با خبر محمدین فرموده اند از امیر المؤمنین است می کنند
آنکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده و انا اخذ العهد علی الارواح فی الاذل و انا المنادی السنن و ربک
چونشی الانام این اولی مرتبه است که فرموده از امیر المؤمنین مراد است می کنند انا المتقدم علی غیره
این افضلیت علی از پیغمبران بلکه از سرور پیغمبران و لاله وار و میگویند الرسل کما قال علی بدینون و بحیه
کما فی پیش نهاد و ن ذکره ابن طاووس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان الله بعث النسل
و البینین علی و کلایت علی و اه محمد بن العباس بن مردوان و میگویند و لاله علی لما خلق الانبیاء
و لاله ابن الجلم عن محمد بن الحنفیه عن علی و میگویند که آدم بر علی و ائمه حیدر و ابراهیم و ادریس و یونس
خود علی را در خواست کرد و در قرآن نازل شد و ان من شیعته لایوهیم و مثلین کلمات جنبه است
ازین کلمات بمنزله آنها که نسبت به علی و ائمه می کنند تفصیل علی برسل لازم می آید پس این اطلاق
برسول هم ترقی کرده و مدنی رسالت ثابت گردید و کلمات المفضل فی الافضل و میگویند
که حق تعالی محبت را ابدنا الصراط المستقیم در فاخته تسلیم کرده است مراد از صراط
استقیم علی است و میگویند که معنی لدن اکثر کلمات مجملین علی است این اکثر کلمات یا محمد ص علی
غیر در فاخته یحیی علی است و بهم چنین دیگر آثار منقرات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در شب معراج علی را تکرار میکرد و خود را دید ازین اقوال تفصیل علی محمد
صلی الله علیه و سلم لازم می آید و آنچه میگویند که کلمه العباد ووم الذین محبت علی ازین
اکثر یک علی با محمد و شریک هر دو بخدا در مالکیت يوم الدين لازم می آید و از ان جمله است آنکه بعضی
فصحاح آن عنوان کلمات و ربکم و شیخین وضع کرده امیر المؤمنین نسبت می کنند چنانچه
و علی قنوت بری نسبت می کنند اللوح العن صنی قریب و حیث هما و طاعتها الذین
خالها احوال و انکر احوال و حمد الغامض و عصای مولد و قلبا و بند و جزا کتاب اینها نیز نسبت است علی

و این بر دو مرتبه این اوصاف بود نیست که در زمین ناپاکان بجا آمد حبس و جناب حق از آن برست
کنار زان حضرت صلی الله علیه و سلم بگوید و در مجامع نام پاک و بی گناه می نشستند آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که خدا تعالی مرا از سب مؤمنان معفو و دروشته که سب کنند نام را درین محرم و نه بعد کفریات که بگفتند
که استغفار تو بیایم در خودی خواهند میگورند که شصت و شش حب علی در قریه خود است و سواي شصت کسی و اصل
بهشت نخواهند شد چنانچه هر روز وفاداری میگویند این بدخل الجنة الا این کسان خود را و وفاداری و میگویند
حق بپندارند و احباب و میگویند که از معاصی حقایق و کبار بر هیچ چیز شنبه حاضر رساندند و آنچه جز
سوال نکرده خواهند شد این باب بر هر حال شصت از معاصی و روایت کرده و محب علی را بدخل الجنة و حب
علی حسانه بصره و جهاسینه و هم روایت کرده و این که بدخل الجنة الا شصت علیه و این باب بر
از نبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده و الا علی الا عبید بن جراح و ان معناه اینست که شصت نفر از
انکار جمیع شرایع لازم می آید چه در خصوص نماز خواندن هیچ قائم و ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
علی را حاجت نداشت و شصت گریه و خرو و هم زنا کند پاک ندارد و اگر شصت محب علی نیست که نماز خواندن
و تقوی گریزند اصل نیست نمی شود پس چه می بیند بلکه نگر جمیع شرایع و نگر قرآن تعالی من بعد جعل
مستقال از تاخیر و بر هر حال محصل متقال در شصت و یک دیگر خواند آنها از سر بی اعمال بسیار
از آنجا که چهار سال و نیم تمام می شد و فیصل خصوصیات اقامت حدود و تفریقات کسی را با نگر
نیت و هر که کند فاسق باشد در بندگی تمام نظام عالم بدین معنی و صلح و لطف که بر حق تعالی و حبیب بند
از حق تعالی فوت شد پس نظام هر که صلح و لطف واجب نبود و چون صلح واجب بود پس بر وجوب
نفس با مدلی دیگر نیست پس آن هم نیت شد پس سب علیه مطلق شدن الباطل کائنات و هو فاسق
لیکن میگویند که اگر جمیع شر و طریقات باشد که در زبان وی کسی عالم تر از وی نباشد او را فصل خصومت
و اقامت حدود و تفریقات بسیار است نه جهاد و شکست نیست که علم با کمال و بی زور کسی از فلانی مال نیست
محال است نیز که یاد و در فصل خصوصیات جمیع بلاد اسلام ممکن نیست که لا یخفی و از آنجا است که
میگویند که اگر کسی قبل یاد بر گیر ملوک خود را علم و در خود و کسی حلال کند او را حلال میشود و این مثل را

موجب جرد و اب میمانند و روایت می کنند از آنکه که آنها بایران خود را و شیعه خود را میگویند فرج جواریا که
 وقت همین انشا و لهذا سلاطین امر او ملای آنها اگر نیز آن و امهات اولاد خود را برای زمانه وقت میکردند
 اینها غنیمت و ثروت اند و عادی آنکه که این امر شیع را با آنکه نسبت میکنند و از آنجمله است آنکه میگویند اگر ذمی
 مسلمانان بکشند زن و دخترش بر دهنه متول حلال میشود و از آنجمله آنکه میگویند که در غنیمت امام چون جهاد فاسد
 باشد آنچه از زمان کنایه در قبیله پیدا آنهمه نیز آن نام اند و امام نیز آن خود را بر شیعه حلال کرده است پس بر شیعه
 را جمیع با هر برادرانها جایز است و مال غنیمت نیز آنکه ملک فزایان نیست ملک صاحب الزمان است پیش شیعی
 از نازی اگر غنیمت کرده و گیرد و اگر رفتن جایز است که امام بدان اذن و اوست و از آنجمله است آنکه جایز
 پیدا از دهنه دوری را که ده کس شکار با یک ن و یک عقیده میوه منبری حسین متنبه کنند بر دهنه مسامت هر یک
 از آنها یک ساعت با وی جامع کنند و از آنجمله است آنکه عیث در نماز جایز دارند و بودن نجاست غلظت بکران
 اصلی یا پوزه یا سینه یا تنجه و مانند آن جایز دارند و معافه کردن با جلد در نماز جایز دارند و از آن جمله است
 آنکه خوردن بچه مرده که از شکر جایز مرده بر آید جایز دارند و از آنجمله است آنکه زکوة و زهد است فضیه غیر
 مسکوک واجب میگویند و از آنجمله است آنکه میگویند بر زن از اختلاط غسل واجب می شود لیکن بی گویند
 که امام صادق منع کرده است از آن موختن زمان مسئله احتلام را از آنجمله است آنکه میگویند که الله تعالی
 حصول دین بخلق منع کرده اند از آنجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مضموم تبرک تقییه امر
 کرده بود و اینها بر آن عمل نکردند از تحمیل حصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از آنجمله است
 آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود دیگری ندید و آن دیگر مسطر باشد او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
 و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب قیمت گران طلبه جایز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از آنجمله
 آنکه تصاص مخصوص بنیر اعمی دارند و از آنجمله است آن که زنا گریبان در بدن مانده آن نزد موت
 والدین را و اولاد و اولاد اولاد و اولاد و اولاد است و مردان بر بعضی از آنها گریبان در بدن مانده
 آن جایز است آنکه **فصل** امامیه پیروی و نصاری و سرور و محوس عقاید و اعمال شایسته و از شایسته
 غلاة و چند فرقه امامیه باطنیه و سبعمیه و قرامطه و زراریه و زواریه و ذمیه که مشرکانشند ظاهر است و انشا عشریه

که بیشتر از این با آنهاست بعضی عبارت است از آنها که در دنیا می‌گذرد و دیگر شباهت به آنها با وجود آنست
که در مومن و بعضی انگشت یکمزدون بهمن چو که در آنرا عورت پیدا شدند و مثل شتر برای من از میان
نزارند و پستانها میگویند که خروج و جال جهاد جائز نیست اما میگویند که از هر چه می‌گوید جهاد
جائز نیست و نماز مغرب تا آخر میکنند تا شش‌ساعت بخوم قیام می‌کنند و می‌بندند و قتل مسلمان را و اما می‌بندند
سنی را از حسنهات می‌بندند اگر مردی زن خود را که به طلاق نکند و از او طلاق واقع نشود
و چنانچه می‌گوید گویند پس علی بن ابی طالب با می‌بندند پس علی بن ابی طالب با می‌بندند پس علی بن ابی طالب
و حواریین معتربان خدا را سب می‌کنند اما می‌بندند و بعضی از سب می‌کنند که می‌بندند و بعضی از سب می‌کنند
با کفر ظاهر میکنند هم چنین می‌بندند و مشابهت آنها عشره با نصاری است که نصاری تنزه از نجاست
نار نه اما می‌بندند بعد بول نتر قضا می‌بندند و بعد از آن از شتر سرج بول بکند اگر چه باز آنرا رسد بکند
و از نجاست موزه و علامه و کلامه را می‌بندند آن با که نه از نصاری نماز چهار سوره می‌خوانند همچنین اما می‌بندند
نماز مثل است قبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی از این را می‌بندند و بعضی از این را می‌بندند و بعضی از این را می‌بندند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و مشابهت آنها عشره جهایان است که در میان بعضی مخلوقات و مثل
که اکبر مؤثر و قادر پیدا می‌بندند اما می‌بندند حیوانات را خالق افعال خود میداند و مشابهت آنها عشره با نجوس است
که نجوس خالق خیر و زان را میگویند و خالق شر را بر من را میگویند که مراد از بر من اکثر حاصل می‌شود
و مراد از بر من اکثر همچنین اما می‌بندند که خالق خیر حق است قتالی و خالق شر شیطان است و که گاه از
و مراد از بر من اکثر حاصل می‌شود و مراد خدا پس ایشان از نجوس پیاده تر شد و گاه تا به شتر که در هیچ‌یک
نجوس میگویند که در جمیع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن شتر و گاو اما می‌بندند
که اگر عصب علی باشد کوبی نکلی هم با آنها جماع کند باک نیست چه عصب علی از بیگانه عذاب نخواهد
شد و بیگانه نجوس کثیران را بهات اولاد خود را بر داند حلال میکنند و این عمل عبادات نیست
همچنین اما می‌بندند و مشابهت آنها با خود است که هر چه از نجاست باک ندارد و سجد و چاره سولی کند چنانچه
اما می‌بندند و سجد و نماز و سجد و در دفعن قوی را باک می‌بندند و چنانچه بنود خوردن

[illegible]

ما عرفت في بحث البصائر من خواصها وما في فضلها وآثارها

و قال ثم قال و انزلنا القرآن و قال الله تعالى و تولى فوما غنى
 الله جلهم اگر کسی گوید که ملازمین آیات مشع از مؤلفات و دستخطی کنار است این جمله گفته شود که اکثر مؤلفین
 و خواجج را کفر لازم میاید قطع نظر از ان اعتبار عموم الفاظ است نه خصوص و در در او شکست که کلمه حق
 و در کمالا تو خبالا الی اخر الصفات المذکوره فی الآیه و کلمه الذین ظلموا و قربا غنیمت علیهم چنانچه کنار شام
 است در ضمن خواجج را نیز شامل است اینک اگر گوئیم که احمق کرده میشود و در نفس و خواجج را درین حکم با کمال
 بیاسیس پس اینچیز موجب از یاد محبت از سلام گفتن و بریز بستادن و شمشینی آنها کردن و عبادت نماز خوان
 نمردن روا نباشد و نماز با قنبر را آنها خواندن و نماز بر جنازه آنها خواندن کرده است عن ابن النبی علیه
 السلام علیه السلام قال ان الله اخذنا فی و اخذنا فی حبلی و احصای و سبای قوم یسبون و یتقیضون
 خلا تجالسهم و لا تادبهم و لا تاكلهم و لا یصلوهم و لا یصلوا علیهم و لا یصلو علیهم و لا یصلو علیهم و لا یصلو علیهم
 النبی الحلی رضی الله عنه و زاد و لا یصلو علیهم و لا یصلو علیهم و لا یصلو علیهم و لا یصلو علیهم و لا یصلو علیهم
 بازن را نفسیه اینبار چه کرده است بنور بلا السلام لا تاكلهم و قوا نعالی لامة مومنه خیر من
 شکره و لولا عجب تکبر و اذا ما دیت صحیح ثابت شده که در سنا که نظر بر حال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی
 باید کرد و قوله تعالی حلت نفسی حد مت و اخوت و لالت دارد و باید که در هر مرتبه جانیست تقوی را مقدم
 داشت بر نواید و نموی چنانچه معتال میفرماید لا تمدن عینک الی ما منعنا به از و احسانهم زهره
 الحیوة الدنیا و قال الله تعالی المال و البنون زمته الحیوة الدنیا و الباقیة الصلحت خیر
 عند ربك فاما و خیر اما لا اگر محض و قاضی ثابت شود بر بنیه با اقرار بر یکد گفتن چنانچه بر چنین
 کرد و علی رضی الله عنه در حق دین تقوی داده که او را حد منقری باید و چنانچه بالا گذشت و اگر عا
 تقوی داده اند بآنکه او را تقوی کرده شود از جهت آنکه در چیزیک حد شرعی دارد و نه یا باشد او را مبلغ حد رسانید
 جائز نیست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ان منع فرموده و از حدیث احاد و قیاس حد ثابت نمیشود پس
 نزد فقیر مکرر در اشتداد کم کرده و تقوی را و مقها و نه دره گفته شود و بر قولی بجهت سبی و نه دره و اگر کسی
 شبست بنین العباد با شدایت شود او را قتل باقی کردن حلی قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم

يا ابا الحسن انت وشيعتك في الجنة وان قومنا زعمون انهم يحبونك يصغرون
 الاسلام ثم يلفظونه يموتون منه كما يموت السهم من كبدا لقوس لهم نيزقال لهم الرافضة
 فان ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون رواه الدارقطني وروى ايضا عن علي عن النبي
 صلى الله عليه وسلم انه قال سيأتي بعدى قوم لهم نيز يقال لهم الرافضة فان ادركتهم
 فاقتلهم فانهم مشركون قال قلت يا رسول الله ما العلامة فيهم قال يفرطون باليس
 فيك ويطحنون على السلت والخرج الدارقطني من طريق اخر نحوه ذراد فيه ينتحلون جبنا
 اهل البيت وليس كذلك وانه ذاك ايتانهم يسبون ابا بكر وعمر واخرج ايضا من طريق اخر
 عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضي الله عنهما نحوه وعن علي انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا اذ لك علي عسما ذافعلت كنت من اهل الجنة سيكون بعدى قوم يقال لهم الرافضة اذ
 ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي قلت ما علامة ذلك قال انهم يسبون ابا بكر وعمر ورواه الطبري
 والبعوي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي قوم يسمون الرافضة
 يرفضون الاسلام ورواه البيهقي وعن فاطمة الزهراء رضي الله عنها قال انظر اليه صلى الله عليه وسلم
 الى علي فقال هذا في الجنة وان من شيعة قوم يرفضون الاسلام لهم نيز يسمون الرافضة اعل
 اذا ادركتهم فقتلهم فانهم مشركون رواه الطبراني والبعوي وروى البغوي في العالم عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تترك ان تكون من اهل الجنة فان قومنا ينتحلون
 حياك يقرئون القرآن لا يجاوز تراقيهم نيزهم الرافضة فان ادركتهم فجاهدوهم فانهم مشركون
 وروى الطبراني عن ابراهيم بن حسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جده قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر في امتي في اخير الزمان قوم يسمون الرافضة يرفضون
 الاسلام وروى الحافظ ابو موسى المديني والحافظ في الدين احمد بن محمد بن يوسف بن المحاكم
 عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعلي انت في الجنة وسيكون بعدى
 قوم يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون قال علي يا رسول الله ما علامتهم

قولهم قال صلى الله عليه وسلم لا يبرون جمعة واجتماع عيونه وشعرون اما برون وعصمه
 واحرج الطبراني والحاكم والمجلي عن عويم بن ماعد قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان الله اخناؤنا واخناؤنا صحا با وجعل بينهم وبراء واصفا
 واصها وانما سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين انما حديث
 هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما با اعتقاد حکم بصحة این سخن آن کرده شود و از طریق گفت
 که این حدیث طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود بر کسی سب خشنین اکثر علماء میگویند که
 او را تخریج کرده شود و قتل واجب نمی شود و محنت از نزد فقیر است که از سب خشنین و ما باشد
 و ظاهر و مانند آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده من سب علما فقد سب نبي ومن اذا حليا
 فقد اذاني ومن سب مودة يوتيها ما ابا بها قتل واجب می شود و الله علم و از
 مکرش علی ما صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم زجر و حبس و تخریر واجب است
 قال الله تعالى والذين يوذون المؤمنين وللمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد
 حنكوا ايها تانا و انما مبينا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده است
 اصحاب لا يتخذوهم غرضا من بعدى فمن اجهم فاجبى اجههم ومن
 بغضهم فبغضه ابغضهم ومن اذا هم فقد اذاني ومن اذا نى فقد
 ذى الله پس باید که از مکرش ادنی از اصحاب قتل واجب شود و لعینى ما قتلتم
 خشنین و امثالها گفته شود و فی الواقع این حدیث در حق جمیع صحابه وارد
 شده است اما الفاظ اصحاب و ائمهال دارد و یکی آنکه هر که پس بر او دیده باشد با ایمان که
 بار ویم آنکه کثیر الصبغة باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثیره صبغة را بعضی پیشین
 ه تقدیر کرده اند پس بجهت مکن شبه حکم قبیل آن نتوان کرد و اری که بار صحابه
 و باجرین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بر چه تواریخ و کتب آمده مثل ابن مسعود

۱۱۲
وابن عمر ومعاذ بن جبل وابو موسیٰ اشجری وابو هريرة والنس بن مالک من غیر من ثابت
وانبأ انما کلبیاء را ند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که سکر کلا و عذ الله حسنی
باشد با وجود خولای نهی درین اعداء غیر متواتر پس حکم بقتل او میتوان کرد اما از کس
از فقهای این فتوی مروی نگشته **مسئله** امام علی السنته بنوی در عالم التبریل
در سوره حشر از امام مالک بن نویری نقل کرده گفت که هر کس کی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بکشتن کند یا در قتل او کینه از وی باشد او را در مال سفی مسلمانان حصه
نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آورده و نحو ان ذی الفقراء المهاجرین الی الله والذین
تبعوا الدار والایمان الذین جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم تراست مسلمانان همه سه مرتبه است که درین
آیه مذکور شده هر که خارج ازین سه مرتبه است مسلمان نیست و کذا ذکر صاحب
الفضول من الامامینة عن محمد الباقر علیه السلام کما فکونا
فی ما سبق و باید که تمام کنیم این بحث را بخطبه امیر المومنین علی رضی الله
عنه اخبر الحافظ ابو سعید الجمیل بن علی بن الحسین بن
سلمان عن سويد بن غفلة انه قال قلت لعلي انی مودت بقوم من
الشيعة يندبهم و ان ابان بکروهم و يمتنعون بهم و لو لا تعبنا
انک تضمهم ما عليه لم يجر و اعلى ذلك فقال علي عوذ بالله
عن رجل ان اضربهما الا الحسن الجمیل اخو رسول الله صلی الله
عليه و سلم و وزیراه ثم نهض و امع العين بينکي قابضا على
يديه حتى صعد المنبر فایضا الحیته ينظر فیها و هی بیضاء
وقد اجتمع الناس فقام و خطب خطبة موجزة فقال ما بال اقوام

اند که چون سیدی قریش و اهل رومین را از آن عتقا منزه و مسایقون برین
 مایقون معاف می‌لذی مانی الحبة و بر و السیة انه لا یجبهما الا موس و لا یعضها
 الا فاجر و دی من کمر بیتها من لجهما فدا جیفی و من ابغضها فقد ابغضنی و انا
 مسرور و قال ان یوما یعضاوی علیها فی نلومهم بقیة من العانی برید و نذل
 فزیة اهل الاسلام و باختلاف کلامه قد نبأ فی خبر مصر و نزول الله صلی الله علیه
 و سلم و امری قتالهم اخوان العدا نبذ اعداء السریة یحسن الکذب عدهم و یظلم
 الفجور و سینهم سلطان المصاحف و یواصلون الفجور و یتفکحون یتتم اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم و الوقیة بهم و اتباع ما یحرمهم ما قد غفر الله
 لعلی اهلهم تعلیم المصغیر من الحکیم و یرودا ذلک الصغیر حی یكون کبارا فبیتهم
 السیة و یحیی البیة السمسک بسمه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذلک الفضل
 المحامد بن فطوی لاهور یدرج علو و حد الارض ابغض علی الله من الارضی رص الله
 سبحانه علمهم عضباء و الساء فیل کادته لاهور عامائهم یوسد ثمن من ظل علیهم السلام
 عدهم یخرج العتنة و فیم یعودا و التکسمون فملک السموات الارض و الا لاجاس
 ازین انبا اگر چه روافض شکر باشد اما چون آیات قرانی را تا مر وید اما میزدانه مؤید این احادیث
 اند پس بر روافض را مجال انکار آن نیست بآنکه انچه شرط کرده شده که درین کتاب
 است دلایل با حدیث مر وید اهل سنته کرده شود مگر آنکه روافض بجهت آن معتقد نیستند
 این شرط در معتاد اولی که در ابطال ذهاب روافض و اثبات ذهاب اهل سنته احاطه دارد
 معنای دوم که در ابطال ذهاب روافض و اثبات ذهاب اهل سنته است تفصیلا امری گشته
 و در تعالیسیدم که بر سید امامت است چون روافض نصیب امام زمانه میگویند و در امام
 بودن و معصوم و محدث و منصوص علیها بر پیغمبر یا امام اول و اطهار او و عجمی امامت و مجسزه
 شرط میدانند و اهل سنته منکر این امور را نه نصیب امامت بر خدا واجب میگویند و اعتقاد

امام خبر و ایمان بنمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب میگردد
 و در امام سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس در انتقال و رافض در مقام دعوی استبدلال
 از دلائل سنته در مقام منع و جواب است و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرورت است و
 همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاعن سلف است نیز ازل سنته در مقام جواب مطاعن مذکورین بر دو
 مقاله احادیث معتبره الهیه که سبب ازل سنته نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در فضیلت است و مقاله
 پنجم که در بعضی سبایل فروع ازل سنته است چون این دو مقاله اثبات مذکوریه ازل سنته
 و اثبات فروع سبب رافض اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امامت بمعنی مخترعه و رافض واقع شده لهذا درین
 بر دو مقاله هم احادیث کتب اهل سنت آورده شد چرا که بناد این هر دو مقاله بر صحت مذکوریه است
 نخست درین بر دو مقاله نزاع با رافض نیست بلکه با بعضی معطیان ازل سنته است و آنکه علم
 خامنه در ذکر امامت برین معنی است که امامت چندی دارد یکی بمعنی مخترعه و رافض
 که اصلا اثر ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم و دوم بمعنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
 زنده و با معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مدینه
 دروغ و افتراست سوم بمعنی پیشوای ملت و با معنی اطلاق بر اکثر اکابر آن کرده می شود چون
 امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر آنکه امامت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر آن را در اسلام
 ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر ائمه
 بعد از کشف بهر چه که یکی از اسباب علم است و سابق در سبب علم مذکور شده امام ابی و دیگر ظاهر
 گشته و آن است که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر او مبارک شده
 نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص منت منت شده بهر یک از اولیاء عصر
 موافق مرتبه و حسب بخت او و میرسد و چنانچه پس از او مبارک است و توسط او فیض میرسد
 و کسی از مردان خدا بی وسیله و درجه ولایت نمی یابد و قطاب جزئی و او نادر و ابدال و جناب
 و نقباء جمیع امام اولیاء خدا بوی مثل میباشند صاحب این منصب علی را امام و قطب است و

بالا صالیر خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور راکم علیه السلام شروع پاک علی مرتضی
 کرم الله وجهه است. بود که سیتس از نساء عسری آنحضرت هم در اتم سابقه سرکره او و جود و
 میرسد بنو سطر و ج پاک آنحضرت میرسد و بعد جود عسری از وقت رحلت او از بهای پادشاهین
 از این دولت توسط او رسیده و بعد رحلت و این منصب عالی حسن مجتبی و جود از وی پسین
 شهید کربلا پیتره امام زین العابدین پیتره محمد باقر بعد از آن به جعفر صادق پیتره موسی
 کاظم پیتره علی الرضا پیتره محمد تقی بعد از آن بعد از آن علی نقی پیتره حسن العسکری
 علیه السلام آن منصب عالی منقض گشته و بعد وفات عسری علیه السلام از وقت ظهور سید الشهدا
 غوث الطلین محی الدین بعد از آن بعد از آن علی نقی پیتره حسن عسکری علیه السلام منقض
 چون حضرت غوث الطلین بعد از آن منصب مبارک بوی شعلی شد تا ظهور محمد
 مهدی این منصب بروح مبارک غوث الطلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدس سره
 علی مرتبه کل دلی اندر سرود و این بیت عزتم نموده شد عسرا غلبت بنو س
 الدولین و امتنا ابداع علی اغنی العلی لا تقرب ایمنی فردرشتند آقا بهای
 و گیاره مبارک امام پیشین و آفتاب ایمنی از عظام همیشه براف بلند می باشد
 نزد بن شد و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی منقض گردد و تا
 العسراض دمان بوی منقض باشد و این قول که روح همیشه المومنین علی رضی الله
 عنه و انما هم از پیشین بود بکم اکنه و ب قد یصدق ایامیه هم گنینه اند
 لیکن اعلیای بسیار در آن و قول غوث الطلین و اخوی خلیلی کان موسی بن
 عمران و تیر بر آن دلالت دارد و این در کتاب کشف و الهام ثابت شد و در استنباط
 این در کتاب الله و از حدیث سرور پیسران علی علیه و علیهم السلام نیز
 میترانیم کرد و قال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه احرا الا المودة فی
 العربی یعنی موال نمی کنم از شما هیچ چیزی و نمی خواهم لیکن می خواهم

از شما دوستی افزای من و جبر استنباط داشت که نائب یا سابق لایسلم علیه السلام
 ان اجری الاعلی اندگفته اند هلا اجرة بر فرضیه تبلیغ رسالت در خواست نکرده
 اند و چه احتمال و نه خبر حلت اجرة بود و پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم حق تعالی بتغییر سلب
 کلام امرش مودعت در ان انست که خراج اخبار سابق بعد وفات آنها منسوخ میشد
 این شریعت بود پس امان را باید که بعد حلت پیغمبر نائب پیغمبر رجوع آرند
 لهذا انست در عالی السلام برای شدت برانته خود رهنوی کرده بحجت آل خود اشاره
 فرمود و شبست و امان پاک آنها که در شان پیغمبر و در و از و علوم دی اند و لهذا انست
 علیه السلام ترکست فی الکثقلین کتاب الله و عزیزی الحدیث یعنی گذشتیم در شما
 خود سید حکیم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه السلام انما مدینه العلم و علی بابها من
 شهر علم ام و علی در و از آن شهر است مراد ازین علم علم ظاهریست که همه اصحاب در ان
 شریک بودند بلکه مراد علم باطنیست پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی
 علی و آل پاک او رفته و بحجت آنها امر صادر شده چیست قال من کنت
 مولاه فعلى مولاه و قال جب علی عبادته و غرض از محبت انست که محبت
 مرید را در رنگ پیغمبر دانند قال علیه السلام الملاحع تلجب اگر کسی
 گوید که چون دیگر اصحاب را ولایت نبویست علی را بر منته رتبه پس فضیلت
 علی بر منته انست بر خلف ائله لازم می آید و این خلافت اجماع است گفته
 شود که چنانچه مکشف قطبیه کمالات ولایت که از امامت گویند معلوم و ائمه ثابت
 می شود و همچنین از کشف ثابت می شود که از پیغمبر صلوات الله علیه و سلم دو تهم
 کمالات یا تهم رسیده یکی کمالات ولایت که بعلمه او رسیده و این کمالات
 ناقیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی سه برده
 ائله من الاولین و الاخرین مراد از اولین بنیان سابق اند و ائله ثان

و مراد از آخرین است هر دو معنی بر علایت اہم و کمالات او یک کمالات نبوت است کہ طفیل انور در علیہ السلام
بحسب معنی صحابہ کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین بکشتہ رسیده و بسبب مشابهت
ارباب کمالات نبوت درین امت حق تعالی فرمودہ ثلثہ من الاولین و ثلثہ من الاخرین
چرا کہ در زمان پیشین انبیاء پیدا شدند و درین زمانہ نیز یک پیغمبر و دیگرانش و کسی درین
امت این دولت رسیدہ و طفیل و تبعہ است طفیل را در جنب متقی چندین اعتبار است نظر
برین ثلثہ من الاولین و طفیل من الآخرین فرمودہ و این کمالات بعد از ثلثہ و بعد از ثلثہ
آورده و ضرورتی کہ در زمان آخر بازان نسبت کمالات نبوت بمنصہ ظهور آید بقول علیہ السلام
مثل امی کمثل المطر لا یدری اولها خبر ام آخرها او کحد یثقی اطعمہ فوجا منها
حسام و من جانمها عام العسل اخرها فوجا و اخرها عرضا و اعمہا باعونہا و اخصہا
حنای منی حال تن من مانند حال بابران است و بسته نمی شود کہ اول آن بهتر است یا آخر آن
با حال آن مثل حال بنیت خورشید می شوم فوجی از آن سالی و فوجی دیگر از آن سالی دیگر نشاء
کہ آخر آن افواج بہین تر باشند در پنداری و عین تر باشد در عین و نکو تر در نکوئی گنایت از
جان ظهور کمالات نبوت است و در آخر زمان و اگر نہ کمالات و ولایت گاہی کم نشد و پس
بدانکہ اگر کشف ثابت شدہ کہ قطب ارشاد کمالات و ولایت علی مرتضی است کہ امامت عبارتست
از همان تطبیق است و بگر صحابہ درین کمالات و ولایت بوی محتاج اند و بسبب ارباب
کمالات و ولایت ہر چند بنا بر متیہ اہل سنت بہ فضیلت شیخین قابل اند لیکن حکیم تمام ان
عبید الاحسان شکر علی زیادہ تر سیکند و گروید بگے بوی برتر دارند و قطب
ارشاد کمالات نبوت حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و تطبیق ارشاد کمالات نبوت
بوزارت فیبر یافتہ حیث قال علیہ السلام در برای فی الارض ابو بکر و عمر و حضرت
عثمان از طفلیت کمالات نبوت در ولایت از مرد و مصیب دارند و لهذا اورا و از انورین گفتہ
شدہ و چون کمالات نبوت کہ در آن تعلی ذات بخت مستجابی پرورہ صفات بہتر

از کلمات ولایت است که همان کلی صفات است یا بجای ذات در پرده صفات است یعنی
 دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابو بکر و عمر از این بجای سر از جد گشته و چنانست
 صحابه را بیشتر نظر بر کمالات نبوده بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار داشت
 لهذا تمام اصحاب پیغمبر اند و منهم حتی خود علی رضی الله عنه ابی فضیلت شیخین قائل شدند
 بر آن جماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس ابی فضیلت خلفاء ثلاثه بر علی
 رضی الله عنه خطب جمیعین قراستند فافهم و لا تکن من التاصرین **فصل**
 در بیان نفوت و تناییل محمد مهدی بدانکه موافقند با اهل سنته محمد مهدی مردی خواست
 بود و ولاد فاطمه اکثر بر آنست که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در واسطه
 از بابی را و آورده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او بطن و تخمین علماء ظاهر و باطن
 و اولاد علی بن ابی طالب و از هر چه از حربه گفته اند لیکن این سنی یعنی تاریخ ظهور را بر پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم ثابت نشده احمد و ماوردی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند
 که منبر بود تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مهدی از عترت من باشد بر آید در حالت
 اختلاف مردم و گفتنش پس برگشتند زمین را از عداالت چنانچه پر شده بود از ظلم
 در ارضی و از دزدان و کانیان و زمین و در روایتی از بابی را و آورده که نام او نام
 بن و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را برابر دیگران
 و لهای مردم بتو گوی و در روایتی از حاکم آمده که در آیه آخر قرآن بی سخت گذشته شده بگوی
 سخت تر از دوی بنی اسرائیل باشد مردم جای پناه پس بگویند و حق تعالی مرد را
 از عترت من و نسبت من برگشتند زمین را از عداالت چنانچه پر شده بود از ظلم
 و دست دارند و از ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران چنان ببارد
 بار و زمین روئید گیاه روید و درین هیچ فتوری نشود و زندگانی کنند
 در مردم هفت سال با هفت سال یا نه سال و طبرانی و دیگران روایت آن

روایت کردند و در روایاتی که در این باب است آمده و با برسم روایت کرده که رسول فرمود
 مسلمانی را که در جنگ و قتال از عترت من مروی از قرآن است شناید یا اصل الجبهه یعنی پسر است
 و ذان کشته شود و بیانی در روایاتی از طبرستانی در روایاتی مروی او در خشان باشد
 مانند کوه در ری زنک و مانند رنگ مردم حرب باشد و حسب آنکه پیغمبر اسرائیلیان
 باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و از کذا کرد
 خلعت او و دست او را بر قتل و جال و در زمین فلسطین و مانند علم و جبهه و عیسی که بیانی
 کلام هم بگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است اگر آنکه از خوف دشمنان
 پوشیده و قول ایشان را در قتل مساعدی کند و نه قتل و باعث ایشان برین قولی نیست
 اگر دعوی ایشان که نصب امام بر عتقالی در مسجد مصر واجب است و امام معصوم می باید
 و این هر دو مستند به اهل است که امر دال و در وقت جالبه پیش از نبوت آنحضرت علی باشد
 علیه السلام هم باید که امامی معصوم موجود بود و واد که می آید بر وجوب نصب امام
 معصوم بر پیش پیر تسلیم همان اوله فنی می کنند امامی را که بمنفی باشد لا ینزول و لا ینفع پس
 این ادعای ایشان لغو و لا طایل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی معنی در آن هنگام
 کمتر در آن غایت پیگیرند که آن محبت جن عسکری است و او در مسجد دایه بر سرین را
 در حجره ای که باغ سانه معنی شده بود و گیران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری پسری
 و میراث او برادرش گرفته و امامت نبوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی
 پسری پیدا شده بود پیش از موت پدر و در سال لکن عیونات یافته و در جهنم و در قراق کردند
 اما میوه در بناب بر بیت فرقه و کیسانه میگویند که در محمد بن سینه است و فرقه از سینه است
 که اسمیل بن جبر است و بعضی بنی جبر است و از آریه میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی
 بعضی شایق را و بعضی بر سینه کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن الشیخی بن الحسن الطهرانی
 است و یک فرقه میگویند که محمد بن حسن است که در معتق قید که یک سال در قید ماند و پسر

در ایراد و زندقه پست بر سرش معلوم نیست و یکفرقه میگوید که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
 و یک فرقه میگوید که آن یحیی بن عمر است از نیرای زید بن علی بن الحسین و کلاما کان من
 عند غیر الله لوجب وافیة اختلافاً فالتیاد و چون این کتاب بزرگانه بلایت تمام کردیم پس
 که این ذکر به باطن حضرت حسین علیه السلام که در بلا سینگام شهاده بآن رز کرده و در غم فروخته شهید شده
 اختتام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن حاتم الخیر من آل هاشم کفانی بهذا من رجحان اخر
 وجد و در سوره اعراف شریف و فتح سراج الله فی الارض نزهه و فاطمة امی سلا لدر احکام
 و عی بدعی ذالجناب الحنفی جعفر و فینا کتاب الله اتزل صادقاً و فینا الهدی والوحی الخیر
 یتجسد و شیعتنا فی الناس اکرم شیعتنه و مبعضنا یوم القيمة یخبر الله صلی الله علیه و آله و سلم و باریک
 علم سید الخلق و در قول الحق محمد و آله و اصحابه و از واجه امهات المؤمنین و عزت فرقه
 الشیخین الطاهرین که اصلیت و سلمت و باریک علی ابیهم و علی الابرار هم
 انک حمید مجید قطعه روید که اناجبت نیل الطالب فلا تقد عن ترتیل ی
 المناقب من اقبال المصطفی قدوة الوری بهمه یعنی مطاوبه کل طالب مقاب
 اصحاب النبوة الهندی بهم الی اطم العلیا و رغبا الرغایب علیها صرا و جهرافانها
 فقول عند الله علی الملک وجد عندنا تتلو سائک ایهام بدعوت قایم خضر غیر غائب فمن
 سال الحکیم باحیایه فقد جاء الاقبال من کل جانب
 شکر خدای که مالک جهان خالق کون مکان و داورنده زمین و آسمان بزرگ بخش بزرگان است
 که کتاب مستطاب سوره البقرة السلول علی بعض اصحاب الرسول که بر الفش چوبی است و دندان کوب بر
 فمخالصان و حصانی است راه نای موافقان و برین سه قیاس کن و گلستان من بهار مراد از تصنیف زنده
 نطرات الیکامین جامع العقول حاوی القریح و الاصول لابل الموجد کل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه قاضی
 مولوی شاد امید پاشی که روح پاکش در این عنوان چنان باد و در سبع احمدی واقع دلی بانه تمام حقیر علی سبع کثر
 محمد

عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعْتَمِلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ أَهْلًا لَا يَكُونُ وَهُوَ
 غَرَضًا يُعِيدُنِي مَنْ أَحَبَّكُمْ فَحَيُّوا بِهِمْ وَأَبْقُوا
 فَبَقُوا أَبْقُوا مِنْ أَهْلِهِمْ أَهْلًا قَدْ ذَاكَ مَنْ أَهْلِهِ
 قَدْ ذَاكَ مَنْ أَهْلِهِ أَهْلُهُ أَهْلُهُ أَهْلُهُ أَهْلُهُ
 رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ